

مناقب صحابی جلیل

ابوہریرہ رضی اللہ عنہ

تألیف:

عبدالمنعم صالح العلی العزی

فہرست مطالب

۷	پیش درآمد
۸	مقدمه
۱۵	قسمت اول
۱۵	زندگی ابوهریره
۱۶	ابوهریره‌ی مجاهد و مؤمن
۱۶	نام و کنیه‌ی او
۱۸	سبب این کنیه‌ی غریب:
۲۰	صفات ابوهریره:
۲۰	اسلام و هجرت ابوهریره:
۲۲	نایل شدن ابوهریره به فضایل پی در پی:
۲۲	نایل شدن به فضل صحابی مطلق
۳۰	نائل شدن ابوهریره به فضل دعوت رسول خدا "ص" از قبیله دوس به هدایت:
۳۰	نایل شدن به فضل یمنی و اهل آن‌جا بودن در آن زمان:
۳۱	نائل شدن به شرف دعوت رسول خدا (ص) و تأیید او:
۳۲	بهرمندی ابوهریره از شرف فقر و اهل صفة بودن:
۳۵	محبت ابوهریره برای رسول خدا (ص) و ملازمتش او را:
۳۸	گرسنگی:
۴۳	جهاد ابوهریره (رضی الله عنه)
۴۴	حضور ابوهریره در خیبر و جنگ‌های وادی القری:
۴۴	روایت حضور او در خیبر بعد از فتح آن:
۴۵	حضور ابوهریره در غزوه ذات‌الرقاع:
۴۵	مشارکت و حضور او در اخراج برخی از یهودیان از مدینه:
۴۶	حضور او در غزوه‌های فتح‌الاکبر (مکه) و حنین و طایف:
۴۷	این از زمان قبل از فتح مکه:
۴۸	حضور ابوهریره در غزوه تبوک:
۴۸	حضور ابوهریره در جنگ مؤته:
۴۹	مشارکت او در سرکوبی مرتدین:
۵۰	حضور او در واقعه‌ی یرموک و جنگ‌های ارمنستان و اطراف گرگان:
۵۲	آرایش او به اخلاق ایمان‌آوردگان:
۵۳	عنایت و توجه ابوهریره به قرآن و حفظ آن:
۵۴	عبادت فراوان ابوهریره (رض):
۵۵	ابوهریره و امر به معروف:
۵۶	رفتار نیک او با مادرش:

- ۵۷ فروتنی علمی او و مغرور نگشتنش:.....
- ۵۷ درنگ کردنش در فتوا و اهلیتش برای آن:.....
- ۵۸ سخاوت ابوهریره و آزادسازی بردگان و نیکوکاری با آنها و سرپرستی افراد یتیم:.....
- ۶۰ تربیت نیکوی فرزندانش:.....
- ۶۰ شوخی‌های ابوهریره:.....
- ۶۴ ابوهریره‌ی حافظ و مورد اعتماد و ثقه:.....
- ۶۵ حفظ حدیث از سوی او و دفاعش از خود:.....
- ۶۶ مشهورترین دفاع ابوهریره از خویش:.....
- ۸۶ رسول خدا و اصحاب و مردمان بعد از آنان ابوهریره را مورد اعتماد و ثقه دانسته‌اند:.....
- ۸۶ اعتماد رسول خدا (ص) به او:.....
- ۸۶ اقوال صحابه در زمینه‌ی اعتماد به او:.....
- ۸۷ تأیید طلحه (رض) برای او:.....
- ۸۷ تأیید ابی پسر کعب برای او:.....
- ۸۸ تأیید ابن عمر (رض) برای او:.....
- ۸۸ تأیید حذیفه برای او:.....
- ۸۸ عملکرد صحابه گواه بر توثیق ابوهریره است:.....
- ۸۸ اعتماد ابوبکر به ابوهریره:.....
- ۸۹ پذیرفته شدن گواهی ابوهریره از سوی عمر (رض):.....
- ۸۹ مجالست او با ابن عباس و پذیرش ابن عباس مخالفت او با خود را و پیرویش از قول او:.....
- ۹۰ ابوهریره و ابن عباس به عنوان دو دوست:.....
- ۹۱ ابن عباس از ابوهریره روایت می‌کند و بدین وسیله او را تأیید می‌نماید:.....
- ابن عباس به شاگرد خود اجازه می‌دهد از ابوهریره حدیث روایت کند و بدین وسیله اعتماد خویش نسبت به او را تکرار و تأکید می‌ورزد.....
- ۹۱ او را تکرار و تأکید می‌ورزد.....
- ۹۲ عایشه ابوهریره را در مجلس خویش می‌پذیرد:.....
- ۹۲ خدری یکی از شنوندگان مجلس و مویدین ابوهریره:.....
- ۹۳ خدری پشت سر ابوهریره نماز می‌خواند:.....
- ۹۳ جابر و یارانش حدیث ابوهریره را پخش می‌نمایند:.....
- ۹۴ ابویوب و یارانش:.....
- ۹۵ انس و ابن الزبیر و وائله نیز در قافله‌اند:.....
- ۹۵ قافله همچنان در حرکت است و ابوهریره برایش آواز می‌خواند:.....
- ۹۷ نماز ابوهریره بر جنازه‌ی مادر مؤمنان عایشه و حمل کردنش جنازه مادر مؤمنان حفصه را:.....
- ۹۷ سکوت جمهور صحابه و تابعین به احترام او:.....
- ۹۸ قرارگرفتن ابوهریره به مدت ۲۳ سال در مسند فتوا برای مردم مدینه:.....
- ۹۹ تابعین نیز قولاً و عملاً ابوهریره را مورد اعتماد و ثقه می‌دانند:.....

- ۱۰۰.....تابعین به صراحت ابوهریره را تصدیق نموده‌اند:
- ۱۰۱.....تایید ابوهریره از طرف علمای بعد از تابعین:
- ۱۰۳.....دروغ گفت و به خطا رفت...!
- ۱۰۵.....صدق و کذب در قول زبیر:
- ۱۰۶.....خلفای راشده ابوهریره را تکذیب نکرده‌اند:
- ۱۱۱.....آنچه در زمینه‌ی تکذیب ابوهریره به عمر نسبت داده‌اند.....
- ۱۱۳.....آنچه را که به عثمان نسبت داده‌اند.....
- ۱۱۳.....آنچه در زمینه‌ی تکذیب ابوهریره به علی نسبت داده‌اند.....
- ۱۱۴.....روایت افراد قاضی و زاهد از ابوهریره، که به معنای تایید اوست:
- ۱۱۴.....از میان قاضیان مکه که از او حدیث روایت کرده‌اند.....
- ۱۱۵.....قاضیان مدینه‌ی مشرفه درود و سلام خدا بر ساکنش [رسول خدا (ص)] باد:
- ۱۱۷.....از میان قاضی‌های کوفی روایت کننده‌ی حدیث از ابوهریره:
- ۱۱۸.....بعد قاضیان بصره و از میان آن‌ها:
- ۱۱۹.....بعد نوبت به قاضیان دمشق می‌رسد و از میان آن‌ها:
- ۱۲۳.....زندگی ابوهریره (رض) بعد از پیامبر (ص).....
- ۱۲۴.....ابوهریره بر امارت بحرین:
- ۱۲۴.....همراه با علاء بن الحضرمی در زمان پیامبر (ص):
- ۱۲۴.....باری دیگر با علاء دز زمان ابوبکر (رض):
- ۱۲۵.....با قدامه بن مظعون در زمان عمر:
- ۱۲۵.....عمر فاروق ابوهریره را بعد از این پیشرفت تدریجی امیر بحرین می‌سازد:
- ۱۲۷.....عمر می‌خواهد برای بار دوم ابوهریره را امیر بحرین سازد:
- ۱۲۸.....موضع‌گیری درست ابوهریره در فتنه:
- ۱۲۹.....موضع‌گیری درست وی در محنت عثمان (رض):
- ۱۳۰.....بی طرفی ابوهریره هنگام مصیبت جنگ بین علی و معاویه:
- ۱۳۶.....ارتباط ابوهریره با مروان بن حکم و امویان.....
- ۱۴۱.....ازدواج، فرزندان و خویشان ابوهریره.....
- ۱۴۱.....ازدواج:
- ۱۴۲.....فرزندان ابوهریره:
- ۱۴۲.....ابوهریره بدرود حیات می‌گوید:
- ۱۴۴.....سال وفات ابوهریره مورد اختلاف است.....
- ۱۴۵.....قسمت دوم.....
- ۱۴۵.....ابوهریره در میان هجوم دشمنان و نقد دوستان.....
- ۱۴۶.....ابوهریره و شیعه.....
- ۱۴۶.....حب او نسبت به علی و فاطمه (رض):

- ۱۴۶..... محبت بیش از اندازه‌ای که با حسن داشت:.....
- ۱۴۸..... محبت ابوهریره با حسین (رض):.....
- ۱۴۸..... احادیثی که ابوهریره درباره‌ی حب حسن و حسین با هم روایت کرده است:.....
- ۱۴۹..... روایت فرزندان علی و سلحشوران، یاران و بردگان آزادشده‌ی او و عامه‌ی شیعیان نخستین از ابوهریره:.....
- ۱۵۲..... روایت و قبول حدیث ابوهریره از جانب امام زین‌العابدین:.....
- ۱۵۴..... محمد باقر و جعفر صادق و روایت حدیث از ابوهریره:.....
- ۱۵۶..... محمد بن حنفیه و پسرش از ابوهریره حدیث روایت می‌کردند.....
- ۱۵۶..... نوه‌ی حسن دوم به این کاروان می‌پیوندد.....
- ۱۵۶..... عبدالله بن عباس و پسرش در اعتماد به ابوهریره، از ابنای علی سبقت می‌گیرند.....
- ۱۵۷..... سلحشوران نام‌آور امیرالمؤمنین و روایت از ابوهریره:.....
- ۱۵۷..... ابویوب طلعه‌دار راویان حدیث ابوهریره.....
- ۱۵۷..... رئیس اداره‌ی پلیس امیرالمؤمنین و روایت از ابوهریره:.....
- ۱۵۸..... رئیس دیگری از روسای اداره‌ی پلیس همین راه را طی می‌کند.....
- ۱۵۸..... شخصیت ممتاز مقربان امیرالمؤمنین با همین موضوع.....
- ۱۵۹..... کاتب و منشی خصوصی امیرالمؤمنین و حضور در این قافله:.....
- ۱۶۰..... جمعی دیگر از اصحاب علی و روایت از ابوهریره:.....
- ۱۶۲..... شیعه از اتباع تابعین و تابعین آنان.....
- ۱۶۲..... اعمش و رهبری قافله.....
- ۱۶۳..... منصور بن معتمر در این مسیر:.....
- ۱۶۳..... ابن اسحاق صاحب سیره.....
- ۱۶۴..... شیعه‌ای از آن سوی یمن مسولیت نشر کتابی کمیاب و مشتمل بر تنها روایات ابوهریره را به عهده می‌گیرد.....
- ۱۶۵..... شیوخ شیعه نشر حدیث ابوهریره را در کوفه پی می‌گیرند.....
- ۱۶۵..... اول آنان حافظ قهرمان و دلیر ابونعیم.....
- ۱۶۶..... شیعه‌ای زاهد از پرچمداران تالیف در کوفه، مسندش را از حدیث ابوهریره انباشته می‌سازد.....
- ۱۶۷..... حاکم نیشابوری سهم خود از پاداش را می‌برد.....
- ۱۶۷..... آیا نمی‌توان از این بزرگان درس عبرتی گرفت؟.....
- ۱۶۷..... گروهی از محدثین بزرگ که شیعیان آنان را شیعه می‌دانند، حدیث از ابوهریره روایت کرده‌اند.....
- ۱۶۷..... داماد ابوهریره و معروف‌ترین شاگردانش که شیعه او را موثق می‌داند:.....
- ۱۶۸..... زین‌العابدین، گواهی با ارزش و پرمحتوایی را ارائه می‌دهد.....
- ۱۶۹..... یکی از یاران مدینه‌ای زین‌العابدین، سرپرستی نشر کتابی نادر از ابوهریره را به عهده می‌گیرد.....
- ۱۷۰..... رازی بزرگ و غافلگیرکننده.....
- ۱۷۲..... سکوت همه‌ی علویان و هاشمیان نسبت به تضعیف ابوهریره.....
- ۱۷۴..... خودداری حسن و حسین (رض) از خدشه دار کردن سیمای ابوهریره.....
- ۱۷۴..... اصحاب حسن.....

- ۱۷۴ اصحاب حسین
- ۱۷۵ سکوت فرزندان حسن و حسین (رض):
- ۱۷۶ از پسران جعفر صادق:
- ۱۷۶ محمدیان و عمریان و بیان سکوت آنان
- ۱۷۷ سکوت ام هانی (رض):
- ۱۷۷ عقیلان هم از تجریح ابوهریره می‌پرهیزند
- ۱۷۷ جعفری‌ها بر سکوت همداستان شدند
- ۱۷۸ عباسی‌ها نیز همین رویه را در پیش می‌گیرند
- ۱۷۸ سکوت یاران صحابی علی نسبت به جریحه‌دار کردن ابوهریره
- ۱۸۰ انتقاد بر ابوهریره
- ۱۸۰ رد برخی از احادیث ابوهریره از جانب نخعی و حنفیه:
- ۱۸۱ رد گوسفند تصریه شده بعد از فروش:
- ۱۸۵ انتقاد از طرف ضعیف باوران
- ۱۸۶ حدیث مگس
- ۱۹۰ قسمت سوم
- ۱۹۰ با کسانی که حدیث ابوهریره را روایت کرده‌اند
- ۱۹۱ مقدمه
- ۱۹۱ روایت افراد مورد اطمینان (موثق) از او:
- ۱۹۷ و بعد
- ۲۰۴ مهمترین مراجع کتاب

پیش در آمد

ابوهریره (رض) شعاعی است که دل‌ها را روشنایی می‌بخشد. او یکی از رهبران اسلام است که در تحکیم و تعمیق پایه‌های دولت اولیه‌ی اسلام سهیم بودند. او رمز و الگوی معلمین امت است، آن‌هایی که نهضت فکری امت را توجیه و رهبری کرده و به پیش می‌بردند و قرآن را برای امت شرح و تفسیر می‌کردند و سیره‌ی پیامبرش، محمد (ص) را توصیف می‌نمودند. احادیث روایت شده توسط او جزئیات عقیده را محدود می‌کرد و حریم اخلاق را نگهداری می‌نمودند و روح جهاد را در درون‌ها برافروخته کرده و به خروش درمی‌آورد.

به این دلیل است که دشمنان اسلام نوک هجوم خود را متوجه او می‌نمایند و به این دلیل است که پیروان اهواء و شهوات کینه و بغض او را در دل می‌پروراند و به خاطر این است که هر مسلمان غیور و دلسوز اسلام و مصالح امت اسلامی او را دوست دارد.

و به خاطر همه‌ی این امور این کتاب...

برای نویسنده جای بسی خرسندی است که هر مسلمانی در بهره گرفتن و استمتاع از انوار علوم و احادیث ابوهریره (رض) شریک و همگام او باشد.

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد و على آله و صحبه اجمعين و بعد:

قرآن و سنت دو مصدر اساسی شریعت اسلامی به شمار می آیند و هر چه را که فقهای بزرگوار طی قرون طولانی گذشته ذکر و استنباط کرده اند از این دو سرچشمه ی فیاض و مصدر عظیم برگرفته شده است و در واقع غرفه ای از چشمه سار همیشه در فوران شیرین و صاف این دو مصدر، این است که دشمنان اسلام همیشه تیر زهر آگین خود را متوجه این دو مصدر می نمایند.

اما نقشه های آنان علیه اولین مصدر اسلام (قرآن) بر تحریف معنای آن منحصر گردید، از این رو نقشه اشان نقش بر آب شد و به اهداف خود نرسیدند. نقشه ی دشمنان اسلام و در راس آنها یهود بر علیه مصدر دوم اسلام - سنت پاک و مطهر رسول خدا (ص) - به برخی از اهداف خود رسید و توانستند ضربه هایی فرود آورند. یهودیها و سایر دشمنان اسلام توانستند احادیثی را جعل کنند و به افتراء، به پیغمبر (ص) نسبت دهند. برخی از احادیث را تحریف نمایند و برای آنها اسناد دروغین بتراشند و بدینوسیله آنها را در میان امت اسلامی اشاعه دهند، اما اراده ی خداوند متعال بر این تعلق گرفت که گروهی از علماء و دانشمندان مجاهد را بر انگیزد تا پرده از روی نقشه های آنان بردارند و احادیث صحیح را از روایات دروغین تمیز دهند و بدین وسیله سنت مطهر و پاک رسول خدا (ص) مصون ماند. اما یهودیان و پیروان و اعوانشان اسلحه بر زمین نهادند و از پای نشستند و از جنگ با اسلام دست نکشیدند، بلکه این بار راه دیگری در پیش گرفتند و جهت مبارزه با اسلام از در دیگری وارد شدند و در احوال و وضعیت راویان احادیث رسول خدا (ص) تشکیک ایجاد کردند و شبهاتی علیه آنان به راه انداختند و به بهانه ی نقد علمی و بحث موضوعی و رای آزاد و... به ایجاد شک و طعن در امانت و صداقت آنها روی آوردند که سهم صحابی بزرگوار، روایت گر اسلام و حبیب مومنان ابوهریره (رض) از این کید جدید بسیار و فراوان بود، چرا که او بیشتر از سایر اصحاب حدیث روایت نموده است. نظر به این که او بیشتر از سایر اصحاب هم نشین و ملازم رسول خدا (ص) بوده و اشیائی از رسول

خدا (ص) شنیده که دیگران نشنیده‌اند، اضافه بر شنیده‌های او که از بقیه‌ی اصحاب دریافت کرده است. بدین وسیله اشیاء فراوانی نزد او موجود بود که نزد سایرین پیدا نمی‌شد که آن را برای مردم روایت می‌کرد و به آن‌ها تعلیم می‌داد تا فرموده‌ی رسول خدا را استجابت کرده باشد که می‌فرماید:

"لیبلغ الشاهد الغائب فان الشاهد عسی ان یبلغ من هو اوعی له منه"

"تا آن‌هایی که شاهد و حاضرند آن [حدیث] را به افراد غایب برسانند، چه بسا که فرد شاهد آن را به کسی ابلاغ کند و برساند که آن را بهتر از او بفهمد و دریافت نماید."^۱

لذا دشمنان اسلام، و در راس آن‌ها یهودیان کثرت و فراوانی روایت از ابوهریره (رض) را فرصت شمرده و از آن چون سوراخ و گذرگاهی جهت نفوذ در اسلام و ایجاد تشکیک در صداقت ابوهریره بهره‌گیری کرده‌اند.

هدف آنان از ورای این کار، دور انداختن مرویات او از سنت مطهر رسول خدا (ص) است تا بدین وسیله تعداد کثیری از احادیث رسول خدا (ص) از دست مسلمانان بیرون برود. آری، این است آنچه آن‌ها اراده می‌کنند و اگر از ترور شخصیت ابوهریره (رض) فراغت پیدا کردند به سوی سایر اصحاب و ناقلان سنت رسول خدا (ص) روی می‌آورند.

در کتاب تاریخ بغداد^۲ با سند جید که رجالش اهل علم هستند، آمده است که هارون الرشید رحمه‌الله از "شاکر" سرکرده و راس زنادقه (دین ستیزان) عصر خویش - هنگامی که خواست گردنش را بزند - سوال کرد و پرسید: "سبب چیست که شما زندقیان در ابتدای کارتان، به کسانی که می‌خواهید از دین به در کنید کراهیت و بغض بزرگان و رؤسای صحابه به تعلیم می‌دهید؟" شاکر گفت: "ما می‌خواهیم بر ناقلان حدیث طعن فرود آوریم زیرا اگر نقل کننده باطل شد و از اعتبار افتاد به تبع او روایت و حدیث نیز از اعتبار خواهد افتاد و باطل خواهد گشت."

این دیدگاه با تحلیل ما پیرامون سبب حمله و یورش بر ابوهریره (رض) و با آنچه ذکر نمودیم مبنی بر این که می‌خواهند سنت رسول خدا و اسلام را مورد یورش قرار دهند، اتفاق دارد. زیرا این ارادل ورشکسته زمانی که خواستند به رد و نقد این شریعت مطهر و مخالفت با آن برخیزند، ابتدا آبرو و شخصیت حاملان حدیث و سنت مطهر را مورد طعن قرار دادند، شخصیت‌هایی که ما جز آن‌ها، راه دیگری جهت رسیدن به سنت نداریم و صاحبان عقل ضعیف و ادراک رکیک را به این وسیله ملعون و شیطانی به وادی لغزش کشانده‌اند، آن‌ها لب به طعن و لعن بهترین مخلوقات خدا می‌گشایند و عناد و دشمنی با شریعت و آرزوی دورکردن احکام آن از بندگان خدا را در دل می‌پروراندند و در میان

۱- بخاری ج ۱ ص ۲۷

۲- تاریخ بغداد ج ۴ ص ۳۰۸

معاصی و کبایر که باعث انحراف و گمراهی بندگان گردد، هیچ وسیله‌ای از این خطرناک‌تر و شنیع‌تر تصور نمی‌شود.^۱

"خاورشناسان نیز تا حدی موفق شده‌اند که بر بعضی از نویسندگان مسلمان معاصر تاثیر بگذارند، زیرا این عده به دنباله‌روی از گمانه‌زنی و خیال‌پردازی آن‌ها برخاسته و ادعاهای را که دلیلی بر آن اقامه نشده است، بر زبان آورده‌اند و چیزهایی از نزد خویش بر آن‌ها افزوده‌اند. همه‌ی این‌ها (دنباله‌رو خاورشناسان) هستند و آن‌ها (خاورشناسان) نیز سموم خویش را به نام بحث و معرفت‌شناسی و آزادی انتقاد پخش نموده‌اند و خداوند و راسخان در علم می‌دانند که آنچه آن‌ها پنداشته‌اند از علم صحیح و تحقیق درست و نقد سازنده بسی بعید و بیگانه است."^۲

از جمله دقت در کید این یهودیان و خاورشناسان این که آنان علاوه بر به خدمت گرفتن کسانی که داوطلبانه در خدمت آن‌ها قرار گرفته و به نشر افکار مسموم آن‌ها می‌پردازند، برخی از افراد فرومایه و شکست خورده درونی را نیز اجیر کرده و به میدان آورده‌اند. می‌نویسند و جملات و کلمات پراکنده و عبارات بی‌نتیجه را جمع‌آوری می‌کنند تا از آن‌ها تکیه‌گاهی برای اباطیل و افتراءات خویش به وجود آورند. "برخی از این اجیر شدگان در دشمنی و عداوت با سنت و اهل آن شدیدتر از خود خاورشناسان و مبلغان مسیحیت (مبشرین) عمل می‌نمایند و در بدگویی و هجوم بر یاران رسول خدا، به ویژه صحابی بزرگ رسول خدا ابوهریره (رض)، از آنان پیشی گرفته‌اند و علیه آنان الفاظ و کلمات عاری از ادب و مروت به کار می‌گیرند مانند آنچه که محمود ابوریه انجام داده است."^۳ کسی که اخیراً کتابی از وی در مصر پخش شد و دیری نگذشت که مجدداً چاپ شد، زیرا یهودیان همه‌ی نسخه‌های چاپ اول را خریداری و مجاناً میان مردم پخش کردند و در واقع این کار را به عنوان پاسی از خدمات او در حقش انجام دادند و حقیقتاً پاداش نهانی و پنهانی که به او دادند بسی بیشتر از این پاداش ظاهری بود. نام کتاب او "اضواء علی السنه المحمدیه بود" که هر چه را قدیمی‌ها و معاصرین در طعن بر حدیث و رجال حدیث گفته و نوشته‌اند، جمع‌آوری کرده و هر چه را که خاورشناسان و مبشرین و مزدوران آن‌ها گفته‌اند بر آن افزوده و به شدت کوشیده است تا حدیث را در قالب اختلاف و تناقض، تحریف و تبدیل، سطحی بودن و تحریف شده معرفی کند و در این راستا صحیح حدیث را باطل معرفی و روایت باطل و پوچ مشهور به حدیث را صحیح پنداشته است.^۴

به خاطر همه‌ی این امور از باب حق ابی‌هریره (رض) بر گردن مسلمانان، من معتقد هستم که از میان آنان کسانی به پاخیزند که این کید و بهتان و افترا را از ساحت سیره‌ی وی دفع کرده و این بهتان را از

۱- اقتباس از کلام صدیق حسن خان رحمه الله در کتاب الدین الخالص ج ۳ ص ۴۰۴

۲- اقتباس از کلام شیخ ابی‌شهبه در کتاب "دفاع عن السنه" ص ۱۱۳

۳- همان ص ۷

۴- همان ص ۸

شخصیت وی بزدايند. چون در اين دفع و رد، دفاع از سنت رسول خدا (ص) و حمايت از آن در مقابل طعنه‌های باطل‌پروران و مفسدين وجود دارد و خداوند جليل القدر نیز خبر داده که "لَا يُصْلِحُ عَمَلُ الْمُفْسِدِينَ"^۱. [خداوند عمل مفسدين را اصلاح نمی کند] بلکه آن را باطل و سرکوب می‌نماید و از چهره‌ی باطل و تحریف شده‌ی آن پرده برداری می‌کند.

من امیدوارم این صفحات که در رابطه با این صحابی بزرگوار به نگارش درآمده، وسیله‌ای باشد برای سرکوبی دشمنان ابی‌هریره و کنار زدن پرده از سوء نیت و دروغ‌های آنان.

ليهلك من هلك عن بينه و يحيى من حى عن بينه^۲ [و بدین وسیله آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجت بوده و آنان که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد].

شاید مسلمانی گمان ببرد که اصلاً نیازی به پاسخ دادن به ابوریه و امثال او وجود نداشته باشد و کافی است در این راستا تنها به ذکر مناقب ابی‌هریره اکتفا شود، زیرا روگردانی از سخن مطرح شده برای میراندن آن و بی‌نام و نشان کردن گوینده‌اش شایسته‌تر است تا نقد و رد آن. نکند که این امر (جواب دادن به آن) باعث آگاه گشتن افراد نادان بر آن و گستاخی‌شان شود. اما از آنجا که ما از شرارت‌های عواقب آن ترسیدیم و ترسیدیم که افراد نادان فریب بخورند و به سرعت در دام خطاهای خطا کنندگان گرفتار شوند یا اقوال فاقد اعتبار نزد علما را ملاک قرار دهند، پرده برداشتن از مفاصد اقوال او (ابوریه) و رد مقالاتش را - در حد شایستگی - نافع و سودمندتر از اهمال آن برای مردم، و برای آخرت پسندیده‌تر تشخیص دادیم.^۳

در ماه شوال سال ۱۳۸۸ هـ ق کانون دوم ۱۹۶۹ م. کتابچه‌ای در این موضوع تحت عنوان "اقتباس من مناقب ابوهریره (رض)" منتشر کردم که آن را از مطالب گردآوری شده‌ی پیرامون مناقب ابوهریره در مرحله اول - که به پایان رسانده بودم - استخراج کردم؛ زیرا به دنبال جار و جنجال و سر و صدایی که فردی در موصل قهرمان - شهری که دوستش دارم و مردمانش از قدیم دوستدار صحابه بوده‌اند - به راه انداخته بود، به شدت نیاز به آن احساس می‌شد. این مردک نسبت به ابوهریره (رض) مرتکب بی‌ادبی گردیده و دهان به بدی گشوده بود و به دنبال آن عده‌ای از خطبای شهر موصل به نقد و انکار چرندیات این یاوه‌گو پرداختند که علیه آن‌ها اقامه دعوا شد و محکوم به پرداخت غرامت گردیدند. بعد از آن در یک حادثه مشهور، شیخ بزرگوار امجد الزهاوی رحمه الله علیه، فتوای مشهور خود را صادر کرد و در آن به وجوب محبت و احترام ابوهریره - همچون سایر صحابه - فتوا داد و به شمارش مناقب وی پرداخت. این فتوا در مورخه ۲۲/صفر ۱۳۸۷ مطابق ۱/۶/۱۹۶۷م به نام "رابطه العلماء فی

۱- انفال / ۴۳

۲- یونس، ۸۱

۳- اقتباس از کلام امام مسلم در مقدمه صحیح ص ۲۲

العراق" که ریاست آن به عهده‌ی او بود، منتشر گردید. بعد دیدیم که امکان افزودن براهین و حجج فراوان دیگر بر آن - که بر رسوخ قدم ابوهریره (رض) در صداقت دلالت می‌ورزند، وجود دارد. لذا همت خویش را جمع کرده و به گردش تازه‌ای در میان کتاب‌های فراوان دیگر در زمینه تاریخ رجال و حدیث و غیر آن پرداختم و به حجت‌ها و قرائن گرانبهایی دسترسی پیدا کردم که در مرحله‌ی اقتباس اولی بدان‌ها دست نیافته بودم. به مصادر بسیاری از روایات و امثله ظفر یافتیم که محصول و نتیجه‌ی آن بحث واسع و گسترده‌ای بود که در سال ۱۳۹۳ هـ - ۱۹۷۳ م. تحت عنوان "دفاع عن ابی هریره" پخش نمودم. بدین صورت براهین و قرائن و مثال‌هایی بر آن افزودم که مرا بر آن داشت آن را در قالب این گزیده که در چاپ دوم در دست‌های شما قرار می‌گیرد، چاپ و پخش نمایم که به نظر با روحیه و طبع جوان مسلمان محب اصحاب رسول خدا (ص) هم‌خوانی و تناسب دارد و فواید بحث طولانی و مفصل "دفاع از ابی هریره" به افراد متخصص و اهل فن - کسانی که به مطالعه گسترده‌ی کتاب‌های اسلامی و تاریخی اهمیت فراوان می‌دهند - برمی‌گردد و چاپ آن را نیز برای کسانی که خواهان تفصیل و توضیح مزید هستند، دوباره تجدید کردم.

هنگامی که کار جمع‌آوری اخبار ابوهریره را شروع کردم، دیدم که دکتر مصطفی السباعی رحمه‌الله نیز، و استاد دکتر محمد اسماعیل، استاد علوم الحدیث در دانشکده اصول دین قاهره، شیخ فاضل علامه محقق عبدالرحمن معلمی الیمانی رحمه‌الله مدیر کتابخانه حرم مکی، و شیخ بزرگوار محمد عبدالرزاق حمزه رحمه‌الله مدیر دارالحدیث مکه مکرمه و دکتر محمد ابی شهبه استاد و مدرس در دانشکده اصول الدین؛ همگی در این کار بر من پیشی گرفته و شرف دفاع از ابی هریره را قبل از من دریافت کرده‌اند و در کتاب‌هایی که در نقد شبهات محمود ابوریه نوشته‌اند فصولی به این مهم (دفاع از مقام ابوهریره) اختصاص داده‌اند. قبل از همه‌ی آن‌ها، استاد دکتر محمد ابوزهره فصل خاصی در کتابش "الحدیث و المحدثون" به رد شبهات قدیمی مستشرقین که متوجه ابی هریره کرده‌اند، اختصاص داده است. بعد از ایشان استاد محمد عجاج الخطیب با استفاده از این رد و نقدها و مراجعه به کتب حدیث و رجال شناسی، کتاب بسار مفیدی - که به دفاع از این صحابی بزرگوارش اختصاص داده است - به زیور طبع بیاراست و آن را "ابوهریره روایه الاسلام" نام نهاد.

دیدم که خداوند هر یک از این بزرگواران را به نوعی توفیق عنایت کرده و به ذکر دلیل‌هایی پرداخته که دیگران بدان‌ها نپرداخته‌اند و هر کدام به برخی از مراجع مراجعه کرده‌اند که دیگران بدان دسترسی نداشته یا مراجعه نکرده‌اند.

لذا روش جدیدی در پیش گرفتم و آن این که شروع به جمع‌آوری منقولات نمودم، گویی کسی قبل از من اقدام به این کار نکرده بود. بعد منقولات جمع‌آوری شده را هم‌آهنگ کردم و آن‌ها را با

کار این اساتید بزرگوار مقایسه نمودم و آنچه را که آنان، از آن غفلت ورزیده بودند بر آن افزودم و از تعلیقات آنان نیز بهره گرفتم.

روش مخصوصی که از آن پیروی کردم، درستی حدس و ظن اول مرا ظاهر کرد. چون هنوز آن را به پایان نرسانیده بودم که برایم روشن گردید که به بسیاری از حقایق سودمند و جدید و قراین قاطعه در دفاع از ابوهریره (رض) دسترسی پیدا کرده‌ام. آن‌هم در غیر ابواب و کانال‌هایی که این بزرگواران بدان‌ها مراجعه کرده‌اند و متوجه شدم که شماره‌ی صفحات و جایگاه ذکر نصوص مهم در صحیحین و غیر آن، که ذکر نصوص مهمه‌ی صحیحین در آن‌ها تکرار شده، برای من روشن شد که امتیازی است بس مهم و جز افراد محقق کسی بر آن اطلاع پیدا نخواهد کرد. توانستم فصول جدید و سودمندی اضافه کنم که کسی جز من در اطراف آن‌ها به گردش و تفحص نپرداخته است. مانند فصل روایت افراد قاضی و زاهد از ابوهریره، و فصل روایت فرزندان امام علی و طرفداران جوانمرد پیرامونش و عموم شیعیان اوایل کوفی و غیر آن‌ها از وی، یا مداوله‌ی احادیث او، و فصل تبیان اختلاط جمهور کبیر از راویان حدیث ابوهریره با هاشمیان و کسانی که رابطه‌ی قوی و تنگاتنگی با هاشمیان داشته‌اند. اجماع همه‌ی آن‌ها بر عدم نقل چیزی از آنان در ارتباط با دروغگو بودن ابوهریره و غیر آن.

از طرف دیگر توانستم حقایق و اکتشافات جدیدی فراروی دوستداران ابوهریره (رض) قرار دهم که اساتید بزرگوار که قبل از من در مورد مناقب او چیزی نوشته‌اند، از آن‌ها سخن نگفته بودند. مثلاً قرابت ابوهریره (رض) با امراء دوسی^۱ را توضیح داده‌ام که او برادرزاده‌ی امیر دوسی‌ها بوده است. در فصل حب صحابه و مورد ثقہ شمردن آنان نقل‌های جدیدی آورده‌ام که غیر از من آن‌ها را نیاورده‌اند، از این رو آنچه در این فصل آمده است کم نظیر و منحصر به فرد به نظر می‌رسد و وقایع و داستان‌هایی آورده‌ام که گذشته‌گان آن‌ها را ذکر نکرده‌اند که متحلی بودن ابوهریره (رض) به مکارم اخلاق را بیان می‌دارند. کسانی را از اصحاب کشف کرده‌ام که از ابوهریره (رض) حدیث نقل کرده‌اند که دیگران نتوانسته‌اند آن‌ها را شناسایی کنند و کسانی دیگر را، که در صحابی بودنشان اختلاف وجود دارد. پایه‌های بحثم را به فرزندان و نوادگان اصحاب قوت بخشیده‌ام که از وی حدیث روایت کرده‌اند. به هفت نفر از فقهای مدینه اشاره کرده‌ام که پنج نفر از آنان از ابوهریره (رض) حدیث روایت کرده‌اند. همچنین تحقیقی در مورد معنای "کذب" و "زعم" در کلام صحابه انجام داده‌ام و وقایع فراوان دیگری را مربوط به دیگر اصحاب که شبیه مواردی انتقادی از ابوهریره (رض) هستند، ذکر کرده‌ام. همانند در معرض گرسنگی قرار گرفتن و خودداری از روایت و نقل بعضی از روایات، از ترس این که نکند عامه‌ی مردم آن را انکار کنند و غیر این‌ها. امیدوارم با آوردن و ذکر کردن این امتیازات نسبت به اساتید بزرگوار اسائه ادب و دست‌درازی به ساحت مقام رفیع آنان ننموده باشم که حقیقتاً منت و شرف

۱- یکی از طوایف ازد است که قبیله‌ای است یمنی.

سبقت در دفاع از ابوهریره (رض) و برشمردن مناقب او را بر من دارند. در واقع فضلی که از آن پیشگامان و رائدان است. برای هیچ احدی از مقلدین تصورش نمی‌رود. من شاگرد و تابعی برای آنان بیش نیستم. لیکن خواسته‌ام خوانندگان را بر منت خدا بر خویش و توفیق او برای بنده‌اش مطلع گردانم. تا آنان نیز از آن بهره و استفاده ببرند و این نعمت محفوظ بماند و بیشتر مورد استعمال و استفاده واقع گردد.

و حسبی الله و نعم الوکیل، "ان اریدُ الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه اُنیب" هود. ۱

اباهره نحن الحماء و کلنا	ینفی عن الاصحاب غمراً یخذل
عقیده‌تا بیضاء غیر مشوبه	برفض و ارجاء و جهم ^۲ یعطل
عقیده نقل لیلها کنهارها	تعاف اعتزالاً متعباً يتأول
و انی لراج ان یکون لاسطر	دفعت بهاعنک العدمتقبل

ابی هریره ما مدافع و طرفدار تو هستیم و همه‌ی ما از اصحاب نفی می‌کنیم، بهتان و افتراهایی را که باعث درماندگی و ناتوانی می‌شوند.

[عقیده‌ی ما] عقیده‌ای است سفید و دور از هر شائبه‌ی رافضی و ارجائی و جهمی‌های تعطیل‌گر. عقیده [مبتنی بر] نقل که شبش همچون روز [روشن] است و دوری می‌جوید از اعتزال‌گرایی خسته و درمانده‌کننده‌ی اهل تاویل، و من امیدوارم این چند سطر که به واسطه‌ی آن‌ها از شما درمقابل دشمنان دفاع کرده‌ام، مورد قبول و پذیرش واقع شوند.

عبدالمنعم صالح العلی العزی

۱- هود/۸۸

۲- فرقه‌ای از مسلمانان که به تعطیل آیات و احادیث مربوط به صفات خدا قائلند.

قسمت اول

زندگی ابوهریره

ابوهریره‌ی مجاهد مؤمن

ابوهریره‌ی حافظ مورد اطمینان

زندگی ابوهریره بعد از پیغمبر "صلی الله علیه وسلم"

ابوهریره‌ی مجاهد و مؤمن

نام و کنیه‌ی او

آنچه نزد علما راجح است این که نام او در جاهلیت عبدشمس بود، اما در اسلام رسول خدا (ص) نام او را تغییر داد و "عبدالرحمن در میان نام‌هایی که برای او ذکر کرده‌اند، نامی است که می‌توان از آن مطمئن بود.^۱ او از طایفه دؤسی (بفتح دال و سکون واو) است که از قبیله‌ی ازد هستند، ازدی‌ها نیز قبیله‌ای هستند یمانی قحطانی مشهور از قبایل. نسب او معروف و محفوظ است تا به جد اعلای این قبیله، ازد پسر غوث اتصال پیدا می‌کند. تاریخ نویس مورد اعتماد "خلیفه‌ی پسر خیاط" نسب او را چنین ذکر کرده است.^۲

پس او (رض) ابوهریره‌ی دؤسی یمانی است.

با توضیحی که دادیم پوچی ادعای کسانی که می‌گویند ابوهریره مجهول النسب بوده است، ظاهر می‌شود بلکه در اینجا اضافه کرده و می‌گوییم: ابن اسحاق ساحل کتاب معروف السیره در رابطه با ابوهریره گفته است: او دارای شرف و مکانت خاص بوده و در میان دؤسیان جزو افراد متوسط محسوب می‌شده و جایگاهی را که خود دوست داشت در میان آنان از آن برخوردار باشد، داشته است. واقعیت این است که شرافت و مکانت او از دو جهت، هم از جهت عموهایش و هم از جهت دایی‌هایش بوده است. زیرا عموی او سعد پسر ابی ذباب کسی بود که رسول خدا (ص) او را به عنوان امیر دوسیان برگزید و حضرت ابوبکر و عمر (رض) نیز او را در این مقام ابقا کردند. از ظاهر امر چنین برمی‌آید که اگر سعد در زمان جاهلیت، امیر قوم خود نمی‌بود، رسول خدا (ص) او را به امارت بر نمی‌گزید. زیرا کسی که در سیاست رسول خدا (ص) در زمینه‌ی امیر قرار دادن افراد تتبع بورزد، درمی‌یابد که او تنها کسانی را به امارت برمی‌گزید که در زمان جاهلیت در میان قوم خود از مکانت و

۱- الاستیعاب لابن عبدالبر ۲۰۵/۴

۲- الطبقات ص ۱۱۴

جایگاهی برخوردار بودند و چون ایمان می‌آوردند آن‌ها را بر قوم خود امیر قرار می‌داد. مانند برگزیدن صحابی بزرگوار جریر پسر عبدالله بجلی و عدی پسر حاتم طایی بر قومشان و مانند غیر آنان... در عین حال نصوصی در دسترس است که جمع و توفیق بین آن‌ها ثابت می‌کند ابوهریره (رض) برادرزاده‌ی این امیر بوده است.

اشاره‌ای که راجع به برادرزاده‌ی این امیر بودنش وجود دارد این است که در زندگی‌نامه پسرش حارث پسر سعد پسر ابی ذباب آمده است که ابوسلمه‌ی پسر عبدالرحمن پسر عوف تصریح کرده او پسر عموی ابوهریره بوده است. در سندی دیگر که بخاری و مسلم به صحت آن تصریح کرده‌اند و به دست ما رسیده است، به این امر تصریح شده است.^۱

و اما از جهت دایه‌هایش: مادر ابوهریره "امیمه دختر صفیح پسر حارث، و از طایفه‌ی دوسیان، و دایه‌اش سعد پسر صفیح" است.^۲ او "یکی از نیرومندترین مردان بنی دوس بود."^۳ حتی "از تواناترین و شجاع‌ترین مردان زمان خود بود."^۴ طبعاً هر کس قوی و قهرمان بود، در میان قومش بزرگوار تلقی می‌گردید. بلکه جاودانه شدن این صفت برای او در تاریخ بدین خاطر بود که این صفت او را در میان قومش بزرگوار و مشهور کرده بود. لازم به ذکر است که دایه‌ی او نیز ایمان آورد و مسلمان شد.

بدین وسیله از دو جهت شرافت و بزرگواری برای ابوهریره (رض) جمع گشته است و پوچی گفته‌ی کسانی که می‌گویند ابوهریره فردی فقیر و آواره و رانده شده بوده روشن می‌گردد. اما انتقاد و خرده‌گیری بر حضرت ابوهریره به دلیل مجهول بودن تاریخ او در زمان جاهلیت، چنان‌که آقای ابوریه و برخی از جاهلان بر او خرده می‌گیرند، ویژه‌ی او نیست، چرا که در حقیقت همه‌ی عرب‌ها در زمان جاهلیتشان گمنام، و در محدوده‌ی جزیره‌العرب محصور بوده‌اند، طوری که نه آن‌ها به دنیا اهتمام می‌دادند و نه دنیا به آنان اهتمام می‌داد. مگر در گستره و محدوده‌ی تجارت که کاروان‌های تجارته‌ی بر سرزمین آنان عبور می‌کردند.

اما چون اسلام آمد و خداوند آنان را مشرف به حمل رسالت اسلام نمود، برای هر فردی از آنان تاریخی مکتوب تدوین گردید و شوونی به وجود آمد که سخن از آن آوازه دهان‌ها گشت و برای هر یک از آنان راویان پدیدار شد که به تتبع و تحقیق اخبار آن‌ها همت می‌گماشتند و هر کدام دارای شاگردانی شدند که علم و هدایت را از او نقل می‌کردند. با این وصف آیا ممکن است که شأن ابوهریره جدا و مستثنی از شأن جمهور صحابه باشد؟ و چرا مجهول بودن تاریخ ابوهریره در زمان جاهلیت به مکان و منزلت او در زمان اسلام آسیب رسانده و از شأن او می‌کاهد؟ آقای ابوریه این

۱- صحیح مسلم ج ۷/ص ۳۱ و التاریخ الکبیر ج ۱/ص ۲۶۹

۲- المعارف، ابن قتیبه ص ۲۷۷

۳- همان ص ۲۷۷

۴- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۴/ص ۳۵۲

مطلب را در کجای کتاب خدا یافته است که هر کس در زمان جاهلیت قبل از اسلام تاریخش مجهول باشد حتماً بایستی پست و حقیر شمرده شود و فاقد ارزش و مکانت تلقی گردد و هر حدیثی که از رسول خدا (ص) روایت کند مورد شک واقع شود. سبحانک هذا بهتان عظیم^۱. بعد از این که نسبی واضح و بزرگوارانه برای او به اثبات رسیده است، چه تاریخی از او انتظار داشته باشیم و حال آن که او جوانی در حدود سی سالگی بود، هم‌چنان که خواهد آمد.

سبب این کنیه‌ی غریب:

ابوهریره به این کنیه شهرت پیدا کرد و بدان معروف گردید و دلیلش چنانچه حاکم از ابوهریره روایت کرده، این است که گوید: "بدین خاطر مرا به ابوهریره کنیه‌گذاری کردند؛ وقتی که گوسفندان طایفه و قوم خویش را به چراگاه می‌بردم چند بچه گربه‌ی وحشی را یافتم و آن‌ها را در آستین پیراهن خویش قرار دادم، چون به میان قوم خود برگشتم صدای آن‌ها را از درون پیراهن من شنیدند، گفتند: ای عبدشمس این چیست؟ گفتم: بچه‌گربه‌هایی است که آن‌ها را یافته‌ام. گفتند: پس تو ابوهریره (پدر گربه) هستی و از آن به بعد این کلمه به کنیه‌ی من تبدیل شد.^۲

ابوهریره فذّ فی مکارمه	و فی سجایاه دوما ساطع الغرر
فذی هـریراته فی العطف شاهده	و حسبه خصله عطف علی الهرر
فمن یکن فی الوری فی العطف مشتهراً	فلیس یعرف عنه الافک فی الخبر

ابوهریره همواره در مکارم و خصوصیات اخلاقیش بی‌همتاست و چهره‌اش درخشان و نورانی و پرتوافکن است.

و این گربه‌هایش شاهد بر مهربانی اویند و کافی است برای اثبات خلق و خوی نیکویش ترحم بر گربه‌ها
کسی که در میان موجودات مشهور به مهربانی باشد، امکان ندارد که دروغ و افترا در نقل خبر از او سرزند.

در روایت دیگری به روایت ترمذی از او آمده است که "گوسفندان خانواده خویش را به چرا می‌بردم. گربه‌ی کوچکی داشتم که شبانه آن را در درون درختی می‌گذاشتم و چون روز می‌آمد آن را با خود می‌بردم و با آن بازی می‌کردم. بدین وسیله کنیه مرا ابوهریره (پدر گربه کوچک) قرار دادند.^۳

۱- اقتباس از کلام دکتر السباعی رحمه‌الله، السنه و مکاتنها، ص ۳۰۷

۲- المستدرک، ج ۵۰۶/۳ با سند صحیح و مورد قبول ذهبی

۳- الترمذی، ج ۱۳/ص ۲۸۸ و آن را حسن توصیف کرده است

اما ابوهریره می گوید: "رسول خدا (ص) مرا "اباهر" صدا می کرد، مردم مرا "اباهریره" بانگ می کردند." بدین علت می گوید: "اگر مرا به صیغه مذکر "اباهر" کنیه گذاری کنند، نزد من محبوب تر است، تا این که مرا به مؤنث (ابا هریره) کنیه گذاری کنند.^۲ در چند جای صحیح البخاری آمده است که رسول خدا به مناسبت های مختلف او را اباهر بانگ کرده است.^۳

برای کسانی که کمترین اطلاعی از تاریخ داشته باشند، روشن و آشکار است که شهرت یافتن از کانال کنیه و القاب امری شایع و معروف است. تا آن جا که احتمال دارد نام کسی مورد اختلاف واقع شود، اما کنیه اش مورد اختلاف واقع نگردد. چنان که این مطلب در مورد خلیفه اول صدق دارد. زیرا او به کنیه ی ابوبکر مشهور است و همچنین است وضع و احوال "ابی عیبه" و "ابی دجانه" و "ابی الدرداء" که همگی از قهرمانان اشراف صحابه بودند. اما به کنیه هایشان مشهور گردیدند و نام آنها برای بسیاری از مردم نامعلوم بود. روزی از روزگار نشنیده ایم که حسب و نسب فردی در مقام مفاضله و مقایسه او با دیگران، از نظر علمی باعث تقدم یا تاخر او گردیده باشد.^۴

پس آنچه که ابوریه به وسیله ی آن ابوهریره را مورد نکوهش و تحقیر قرار داده است که گویا با کنیه اش بیشتر مشهور بوده تا نامش، اصلا وارد نیست و جای اعتراض نمی باشد.

۱- المستدرک ج ۳/ص ۶۰۵ با سند صحیح مورد تایید ذهبی

۲- المستدرک ج ۳/ص ۵۰۷

۳- بخاری ج ۱/ص ۷۶-ج ۷/ص ۸۸-ج ۸/ص ۶۸

۴- اقتباس از سخن استاد خطیب در کتابش

صفات ابوهریره:

عبدالرحمن پسر ابی لیبیه او را این چنین توصیف کرده است: "مردی بود گندم گون، چهارشانه، دارای دو گیسوی بافته و میان دو دندان پیشینش فاصله وجود داشت."^۱

و مضمم پسر جوس او را چنین تعریف کرده است: "پیر بزرگواری بود که سرش را گیسو می‌بافت و دندان‌های پیشینش براق و درخشان بود." محمد بن سیرین او را چنین توصیف کرده است: "سفیدگون بود، نرم‌خوی و دور از خشونت. ریش خود را با حنا رنگ می‌کرد و لباس کتان می‌پوشید."^۲ در چندین سند صحیح آمده است که عبای ابریشم خام، عمامه سیاه و لباس رنگ شده با رنگ سرخ می‌پوشید. از ظاهر امر چنین برمی‌آید که پوشیدن ابریشم و کتان بعد از وسعت یافتن وضعیت و فراخ روزی او بوده است، و گرنه در زمان حیات رسول خدا (ص) فقیر و نادر بود.

اسلام و هجرت ابوهریره:

قبیله دوس نیز همچون سایر قبایل عربی مشرک و بت‌پرست بودند. آنان بتی داشتند به نام "ذا الخلصه" که بحث از آن در حدیث رسول خدا (ص) آمده است. زیرا امام بخاری با سندش که به ابوهریره ختم می‌شود، روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: "لا تقوم الساعة حتی تضطرب الیات نساء دوس علی ذی الخلصه"^۳

قیامت فرا نمی‌رسد تا زمانی که سرین زنان قبیله دوس بر بت ذی الخلصه به حرکت و اضطراب در می‌آید و به جای عبادت و سجده بر آن سوار می‌شوند.

ابوهریره در تعلیق بر این روایت می‌گوید: "ذوالخلصه طاغوت (بت) دوسی‌ها بود که در زمان جاهلیت پرستش می‌کردند." و در روایت امام احمد و مسلم آمده است: "ذوالخلصه بتی بود که دوسی‌ها در جاهلیت آن را می‌پرستیدند." در روایت امام احمد اضافه بر روایت مسلم آمده که در "تباله" قرار داشت. تباله روستایی میان طایف و یمن است. چنان‌که در معجم البلدان آمده است، در میان این گمراهی جاهلی و تاریکستان شرک، آوازه‌ی دعوت توحید از مکه به گوش "مردی بزرگوار، شاعری ثروتمند و مهمان نواز"^۳ که طفیل پسر عمرو دوسی بود رسید. "طفیل در مکه اسلام آورد و از

۱- ۲۴ و ۲۵ طبقات ابن سعد ۴/۳۳۳ و ۳۳۴

۲- رواه بخاری

۳- ابن سعد ۴/۲۷۳

رسول خدا (ص) تبعیت کرد. بعد به میان قوش در سرزمین دوس برگشت^۱ و "قوم خویش را به سوی اسلام دعوت کرد و آنان اسلام آوردند."^۲ "در این میان ابوهریره نیز از جمله‌ی اسلام آوردگان بود." طفیل گوید: "همراه با مسلمان شدگان قوم خدمت رسول خدا (ص) آمدیم، آن‌گاه رسول خدا (ص) در خیبر بود. سرانجام با هفتاد یا هشتاد خانوار دوسی در مدینه مستقر شدیم." درست از این روز به بعد ابوهریره خودش مسؤولیت پیگیری نقل اخبار خود و هیئت نمایندگان قبیله‌ی دوسی را به عهده می‌گیرد.

ابوهریره می‌گوید: "چون رسول خدا (ص) به قصد فتح خیبر از مدینه خارج شد، سباع پسر عرفطه غفاری را جانشین خویش در مدینه قرار داد. ما که هشتاد خانوار دوسی بودیم، به مدینه آمدیم.^۳ یکی گفت رسول خدا (ص) در خیبر است و بعد از بازگشت به نزد شما خواهد آمد. گفتیم: اگر بشنوم که او در جایی است حتماً به نزدش خواهیم شتافت.^۴ به نزد سباع پسر عرفطه آمدیم، خود را آماده کردیم و یک روز قبل یا بعد از فتح به خدمت رسول خدا رسیدیم.^۵ ایشان قلعه‌ی "النظاة" را فتح کرده بودند و ساکنان قلعه‌ی الکتیبه را به محاصره در آورده بودند. صبر کردیم تا خداوند دروازه‌های آن را بر ما گشود."

ابوهریره در آن زمان در جوشش جوانی بود. زیرا عمرش کمتر از سی سال بود و از تاریخ وفاتش می‌توانیم عمر او را در آن زمان درک کنیم. چنان‌که در بحث وفاتش می‌آید. پس هیچ عجیب نیست که دارای ذهنی تیز و ذکاوت شدید و سرعت حفظ و شدت ایمان بوده باشد. زیرا عادت کردن او بر حفظیات ذهنی و اعتماد بر حافظه‌ی نفس در زمانی که یتیم بود او را در این امور مساعدت می‌نمود. همچنان‌که دوری از مشغولیت‌های دنیا و هجرت مسکینانه‌ی او که هیچ تعلق قلبی به اموال و ثروت‌های دنیایی نداشت، او را بر تجرد و فارغ شدن برای حفظ قرآن و احادیث، یاری می‌رساند. در این زمینه خود او می‌گوید:

"نشأت یتیمان و هجرت مسکینا"^۶

یعنی: یتیم بزرگ شدم و فقیر هجرت کردم.

۱-المستدرک ج ۳/ص ۲۵۹

۲-ابن سعد ج ۱/ص ۳۵۳

۳-مستدرک ج ۲/ص ۳۳ با سند صحیح و مورد تایید ذهبی و مسند احمد، ج ۲ ص ۲۴۵.

۴-مغازی الواقدی ج ۲/ص ۶۳۶ و النظاه و الکتیبه از دژهای محکم خیبر بودند

۵-المستدرک ج ۲/ص ۳۳

۶-ابن سعد ج ۴/ص ۳۲۶

نایل شدن ابوهریره به فضایل پی در پی:

پیوستن ابوهریره به رسول خدا (ص) و مجتمع صحابه زمینه فرود پشت سر هم خیر و فضل بر او را فراهم نمود. او اجر مصاحبت (صحابی بودن) مطلق را می‌برد و عدالتی را که به همه‌ی آنها نسبت داده شده است و قرآن و سنت آن را برای یاران اثبات کرده‌اند، دریافت می‌نماید. پس هر کس آن را نپذیرد، در واقع به رد و انکار قرآن و سنت و اجماع صدر اول از مسلمانان برخاسته است.

ابوهریره از این جهت که قبیله‌اش دوس از طرف رسول خدا (ص) دعوت به هدایت شد و شرف پذیرش و قبول اسلام را دریافتند، مشرف واقع گردید. شرف یمنی بودن را نیز دریافت و شرف و اجر هجرت به سوی خدا و رسول او را کسب کرده است. چون هجرت او قبل از فتح مکه صورت گرفته است و شرف دعوت رسول خدا (ص) از او را دریافت و اجر فقر و مسکنت و اهل صفا بودن را نیز کسب کرده است. در عین حال اجر جهاد زیر پرچم رسول خدا (ص) و اجر حفظ و تبلیغ احادیث رسول خدا (ص) را یافته است.

نایل شدن به فضل صحابی مطلق

خداوند متعال در آیات کثیری از قرآن کریم اصحاب بزرگوار را مورد اکرام و فضل قرار داده است که ثابت کننده‌ی فضل و عدالت آنهاست. بعضی از این آیات در مورد یک صحابی بزرگوار فرود آمده و برخی در مورد تعدادی از آنها به مناسبت حضور آنها در یک واقعه‌ی معین با رسول خدا (ص) فرود آمده‌اند. مانند رضوان خدا از کسانی که زیر درخت در حدیبیه به او بیعت دادند. بعضی از آیات دیگر راجع به عموم اصحاب فرود آمده‌اند و همه‌ی اصحاب در زیر سایه‌ی چتر آن قرار گرفته‌اند.

رسول خدا (ص) نیز اصحاب خود را مورد چنین احترام و اکرامی قرار داده‌اند. مانند اثبات استغفار یا اعلان فضل و عدالت برای برخی یا طبقه‌ای از آنان یا همه‌ی آنها.

از جمله‌ی آیات عام و فراگیر این آیه است:

"محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم"

یعنی: محمد فرستاده‌ی خداست و آنهايي که با اویند بر کافران سخت گیر و با همدیگر مهربانند.

و از جمله آیاتی که در اواخر نزول وحی بر پیغمبر خدا (ص) فرود آمده است، این آیه است:

لقد تاب الله على النبي و المهاجرين و الانصار الذين اتبعوه في ساعه العسره من بعد ما كاد يزيغ قلوب فريق منهم ثم تاب عليهم انه بهم رؤوف رحيم^۱

یعنی: همانا خداوند توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت. آن‌هایی که در ساعت سختی و دشواری از او پیروی کردند بعد از آن که دل‌های گروهی از آن‌ها، اندکی مانده بود که بلغزد. سپس بر آن‌ها عنایت کرد و توبه آنان را پذیرفت، چرا که او نسبت به مومنان بسیار رؤوف و مهربان است.

رسول خدا (ص) در حدیثی که بخاری و غیر او روایتش کرده‌اند فرموده است: "لا هجره بعد الفتح" یعنی: بعد از فتح [مکه] چیزی بنام هجرت وجود ندارد. پس ابوهریره از مهاجرین به شمار می‌آید. زیرا قبل از فتح مکه هجرت کرده و بر اساس این آیه و آیات فراوان دیگر که به بیان فضل مهاجران پرداخته‌اند، دارای اوصاف مهاجرین است. چرا که هر کس به نزد پیغمبر هجرت کرده - خواه از مکه یا از جای دیگر - مهاجر به شمار می‌آید و صفت هجرت تنها منحصر به اهل مکه نیست. زیرا مرکزیت سیاسی مکه در آن همه‌ی اعراب را به ترس و وحشت می‌انداخت. لذا اگر کسی دایره‌ی حصار مکه را می‌شکست و هجرت می‌کرد، مهاجر به شمار می‌آمد، خواه اهل مکه می‌بود یا جای دیگری. اما واژه‌ی مهاجرین اگر به صورت مطلق ذکر شود، مقصود از آن نزد محققین کسانی هستند که از مکه هجرت کرده باشند و بس.

و اما احادیث عام و فراگیر چه بسیارند. از جمله‌ی آن‌ها:

۱- حدیثی است که امام احمد با سند صحیح از عمر روایت کرده و می‌گوید: "رسول خدا (ص) در همین جایی که من هم‌اکنون در آن ایستاده‌ام، ایستاد و فرمود: احسنوا الی اصحابی ثم الذین یلونهم^۲ یعنی: "با یاران من به نیکی رفتار کنید و بعد با کسانی که بعد از آنان می‌آیند."

۲- و از جمله‌ی آن‌ها حدیثی که امام بخاری با سندی که به عمران پسر حصین ختم پیدا می‌کند، از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: "خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم." عمران گوید نمی‌دانم رسول خدا (ص) دو یا سه بار آن را تکرار کرد.^۳

یعنی: بهترین شما قرن من است، سپس کسانی که به دنبال آن‌ها می‌آیند، بعد کسانی که به دنبال آن‌ها می‌آیند. (یعنی قرن صحابه تابعین و تابع تابعین)

۳- حدیثی که بخاری با سندش از جابر پسر عبدالله از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت:

^۱- التوبه/۱۱۷

^۲- المسند ج ۱ حدیث شماره/۱۷۷

^۳- بخاری ج ۸/ص ۱۱۳ و ۱۷۶

قال رسول الله (ص) يأتى على الناس زمان فيغزو فنام من الناس فيقولون: فيكم من صاحب رسول الله (ص) فيقولون نعم فيفتح لهم، ثم يأتى على الناس زمان فيغزو فنام من الناس فيقال هل فيكم من صاحب اصحاب رسول الله (ص)؟ فيقولون نعم فيفتح لهم، ثم يأتى على الناس زمان فيغزو فنام من الناس فيقال: هل فيكم من صاحب اصحاب اصحاب رسول الله (ص)؟ فيقولون نعم فيفتح لهم^۱

یعنی: رسول خدا (ص) گوید زمانی بر انسان‌ها می‌آید که دسته‌ای از مردم به جنگ و جهاد می‌روند. از ایشان می‌پرسند: آیا در میان شما کسی از یاران رسول خدا (ص) وجود دارد؟ در پاسخ می‌گویند: بلی، پس فتح و ظفر نسیب آن‌ها می‌شود، بعد زمان دیگری بر انسان‌ها فرا می‌رسد، دسته‌ای از آنان به جنگ می‌روند. از ایشان سوال می‌شود: آیا کسی از یاران اصحاب رسول خدا (ص) در میان شما وجود دارد؟ می‌گویند آری، فتح و ظفر نسیب آنان نیز می‌شود. بعد زمانی بر انسان‌ها می‌آید که دسته‌ای به جنگ و جهاد می‌روند. از ایشان نیز سوال می‌شود: آیا کسی از یاران یاران رسول خدا (ص) در میان شما وجود دارد؟ می‌گویند: آری، آنان نیز پیروز می‌شوند.

رسول خدا (ص) در فرموده‌ای که بخاری با سندی که به ابو سعید خدری (رض) منتهی می‌شود، روایت کرده ما را امر کرده که از سب و فحش نسبت به اصحاب خودداری ورزیم. قال النبی (ص) لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهباً بلغ مدّ احدهم و لا نصیفه^۲

رسول خدا (ص) گوید: "یاران مرا سب و دشنام ندهید، زیرا اگر کسی از شما به اندازه‌ی وزن کوه احد طلا صدقه دهد، به اندازه‌ی مشتی از صدقه‌ی یکی از ایشان، یا نصف مشتی ارزش ندارد.

رسول خدا (ص) در این حدیث خالد پسر ولید را به خاطر این که عبدالرحمن پسر عوف را فحش و ناسزا گفته بود، به شدت مورد خطاب قرار داد. خطاب رسول خدا (ص) در فرموده فوق متوجه متأخرین صحابه است، هر چند خالد جزو گروه متوسط صحابه به شمار می‌آید، اما اگر یکی از آن‌ها (اصحاب) با این که صحابی است، به اندازه‌ی کوه احد طلا صدقه بدهد، اجرش به اندازه‌ی اجر یک فرد از سابقین اولین اصحاب از جمله عبدالرحمن پسر عرف نخواهد بود. حال ما کجا و صحابی کجا؟ به این خاطر است که محبت اصحاب و استغفار برای آنان یکی از اصول عقیده پاک و سالم اسلامی به شمار می‌آید و علمای ما (سلف) و خلف به این امر تصریح فرموده‌اند.

امام اذرعی رحمه‌الله در شرحی که بر عقیده‌ی طحاویه نوشته است از ابن بطه عکبری با اسناد صحیح که به ابن عباس (رض) اتصال پیدا می‌کند، می‌گوید: "لا تسبوا اصحاب محمد (ص) فلمقام احدهم ساعه - یعنی مع النبی (ص) خیر من عمل احدکم اربعین سنه"^۲ یعنی: کسی یکی از یاران محمد را فحش

۱- بخاری ۲۳۹/۴ و ۲/۵ مسلم ۱۸۴/۷

۲- شرح العقیده الطحاویه، ص ۳۹۸

و ناسزا نگوید، چرا که اقامت و ماندگاری یک ساعته‌ی او با رسول خدا (ص) بهتر از عمل چهل سال شماس است.

تابعی بزرگوار، قتاده پسر دعامه رحمه الله می گوید: "شایسته ترین کسانی که تصدیق نمودید اصحاب رسول خدا (ص) هستند، آنانی که رسول خدا (ص) آن‌ها را برای مصاحبت و رفاقت پیغمبرش و استقامت و استواری دینش برگزیده است."^۱

امام عبدالقادر گیلانی رحمه الله از تابع تابعین سفیان پسر عیینه نقل کرده که: "هر کس در مورد اصحاب و یاران رسول خدا (ص) سخن بدی بر زبان آورد، اهل هوا و هوس است."^۲

قاضی بصره عبدالله ابن سوار عنبری متوفای ۲۲۸ هـ. ق گفته است: "سنت نزد ما تقدیم ابوبکر و عمر و عثمان و محبت همه‌ی اصحاب بزرگوار و خودداری از ذکر بدی‌های آنان، و درخواست رجای عظیم برای آنان است."^۳

حمیدی قرشی شاگرد شافعی و استاد بخاری در توضیح عقیده خویش در مورد صحابه می گوید: "نزد ما طلب رحمت برای همه‌ی اصحاب محمد (ص) لازم است، چون خداوند عظیم الشان می فرماید: "والذین جاءوا من بعدهم يقولون: ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان"^۴

یعنی: کسانی که بعد از ایشان (اصحاب) آمدند می گویند پروردگارا از گناهان ما، و گناهان برادرانمان که در ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند، در گذر.

به مفاد این آیه ما تنها به استغفار برای آنان ماموریت داده شده‌ایم. هر کس آن‌ها را بدگویی کند و آن‌ها یا یکی از آن‌ها را تنقیص نماید، پیرو سنت نیست و سهمی از غنایم به او تعلق نمی گیرد. افراد فراوان به نقل از مالک پسر انس ما را بر این امر مطلع کرده و خبر داده‌اند، زیرا مالک فرموده است خداوند فیئتی را تقسیم کرده و فرموده: "للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم"^۵ یعنی: غنایم به دست آمده از آن مهاجران مستمندی است که از خانه و کاشانه‌ی خود بیرون رانده شده‌اند. و بعد فرمود: "والذین جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لاتجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم" یعنی: و کسانی که بعد از آنان می آیند. بنابراین هر کس در حق آن‌ها به فرود آمدن این آیه اعتراف نکند، سهمی از فیئتی به او تعلق نمی گیرد.^۶

۱- مسند احمد ج ۳/ص ۱۲۴ با سند صحیح

۲- الفنیه لطالی طریق الحق ج ۱ ص ۷۹

۳- تهذیب ج ۵ ص ۳۴۸

۴- حشر آیه ۱۰/ به روایت سند حمیدی ج ۲ ص ۵۴۶

۵- حشر آیه ۸/

۶- مسند حمیدی ج ۲ ص ۵۴۶

امام پارسا حافظ عبدالرحمن پسر ابی حاتم رازی گوید: "و اما یاران رسول خدا (ص)، آن‌ها کسانی هستند که شاهد وحی و نزول قرآن بوده‌اند و تفسیر و تاویل را شناخته‌اند، خداوند آن‌ها را برای مصاحبت فرستاده‌اش و نصرت و اقامه دین و اظهار حق نهفته در آن، برگزیده و به صحابی بودن آن‌ها برای رسول خدا (ص) راضی گردیده و آن‌ها را برای ما الگو و نشانه قرار داده، آن‌ها حفظ کردند از رسول خدا (ص) آن‌چه را که از طرف خدا به آنان ابلاغ کرد. از روش و شریعت، حکم و قضاوت، و امر و نهی، و منع و تادیب و ایشان آن را به بهترین شیوه فهم و درک کردند، در امر دین فقیه گشتند و امر و نهی خدا را به برکت دیدار رسول خدا (ص) درک کردند. همچنین به وسیله‌ی مشاهده کردن تفسیر و تاویل و اخذ و استنباط کتاب خدا، از شخص رسول خدا (ص)، خداوند به واسطه‌ی این امر که آن‌ها را به آن مشرف کرده بود و بر آن‌ها منت نهاده بود و آن‌ها را الگو قرار داده بود، شک کذب و غلط و ریب و افترا را از آن‌ها دور کرد و آن‌ها را عادلان امت نام نهاده است. در محکم کتابش می‌فرماید: "و كذلك جعلناكم امة و سطاتكونوا شهداء على الناس"

یعنی: و این چنین شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید.

رسول خدا (ص) به نقل از خداوند عزوجل واژه‌ی "وسطا" را به "عدلا" تفسیر کرده است. پس آن‌ها عادلان ملت هستند و ائمه‌ی هدایت‌اند و ناقلان کتاب و سنت.

خداوند ما را فرا می‌خواند تا به راه و روش آنان تمسک بجویم و بر برنامه و در پیش گرفتن رفتار آنان به حرکت در آییم و به آنان تاسی کنیم. زیرا می‌فرماید: "و من يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المومنين نوله ما تولّى و نُصَلِّهِ جهنم و سائت مصيراً"^۱

کسی را که با پیغمبر دشمنی ورزد، بعد از آن‌که (راه) هدایت بر او روشن شده است و راهی جز راه مومنان در پیش گیرد، به همان جهنمی که در پیش گرفته رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است.

رسول خدا (ص) را می‌بینیم که در احادیث فراوان بر تبلیغ از او تاکید می‌ورزد. در این احادیث یاران خویش را مخاطب قرار می‌دهد. از جمله در حدیثی برای آنان دعا کرد و فرمود: "نضر الله امرأ سمع مقالتي فحفظها و وعها حتى يبلغها غيره" یعنی: خداوند زیبا و خرم و شاداب گرداند کسی را که سخن مرا می‌شنود، آن را حفظ کرده و محتوای آن را دریافت می‌کند تا آن را به غیر خود ابلاغ نماید.

رسول خدا (ص) در یکی از خطبه‌های دیگرش فرمود: "باید آن‌که حاضر است از شما آن (حدیث) را به افراد غایب برساند." و فرمود: "از من به دیگران ابلاغ کنید، ولو در حد یک آیه باشد و از من (حدیث) به دیگران برسانید و هیچ منعی در این زمینه وجود ندارد.

بعدا اصحاب بزرگوار (رض) در نواحی و شهرها و مناطق مرزی، متفرق شدند و در فتح ممالک و قیام به غزوات و جهاد و به عهده گرفتن امارت و قضاوت و اجرای احکام مشارکت جستند. هر یک از آنان در حوزه‌ی اقامت و شهر محل سکونت خویش به پخش و نشر آنچه از رسول خدا (ص) دریافت کرده بود، همت گماشت و بر اساس فرمان خدا به اجرای احکام پرداختند و امور کشور را طبق سنت رسول خدا (ص) پیش بردند و در اوج اخلاص و با حسن نیت و قصد قربت به خدا به تعلیم فرایض و احکام و سنن و حلال و حرام به مردم برخاستند تا هنگامی که به سوی پروردگار خویش شتافتند رضوان و مغفرت و رحمت خدا بر یکایک آنان باد.^۱

امام جرح و تعدیل ابوزرعه رازی پسر خاله‌ی ابی حاتم گوید: "هرگاه کسی را دیدی که به بدگویی و تنقیص شخصیت یکی از یاران رسول خدا (ص) دهان می‌گشاید، بدان که او از زندیقان است، چون قرآن و رسول خدا (ص) هر دو نزد ما حق‌اند و این دو حق هم از جانب صحابه به ما رسیده‌اند و تنها به این دلیل به تجریح گواهان ما اقدام می‌نمایند تا کتاب و سنت را باطل کنند و جرح (فاقد عدل و اعتبار شمردن سخن) این‌ها اولی است و آنان زندقه هستند."^۲

امام طحاوی در کتاب عقیده‌ی مشهورش که علمای مذاهب بر صحت آن و وجوب اعتقاد بدان از سوی هر مسلمانی اتفاق و اجماع دارند، حب صحابه را ایمان و بغض آن‌ها را کفر دانسته است. او می‌گوید: "اصحاب رسول خدا (ص) را دوست داریم اما در محبت هیچ یک از آن‌ها افراط نمی‌ورزیم و از هیچ یک از آنان براءت و بیزاری نمی‌جوییم. هر کس که بغض ایشان را در دل قرار دهد و جز به نیکی از آنان یاد کند، جز به خیر از آنان یاد نمی‌کنیم و محبت آنان دین و ایمان و احسان است و بغض آنان کفر و نفاق و طغیان."^۳

امام سبکی در فتاوایش این نص را حمل بر تکفیر کسانی کرده که بغض اصحاب را به دلیل صحابه بودن در دل بگیرند. زیرا آن‌ها فضل صحبت و هم‌نشینی را دارا هستند، اما در مورد سب اصحاب می‌گویند: "خواه یکی از آن‌ها را سب کند، یا همه‌ی آن‌ها را باعث کافر شدن فرد سب‌کننده می‌شود."^۴ آن دسته از علما که از تکفیر همچون کسانی توقف کرده‌اند، همه‌ی آنان بر فاسق بودن سب‌کننده، اجماع دارند. (*)

و اما این حبان از فرموده‌ی رسول الله در خطبه حجه الوداع - که ابوهریره نیز از جمله‌ی شنوندگان بود - استنباط کرده که صحابه عادل بوده‌اند. رسول خدا (ص) می‌فرماید: "الا فلیبلغ الشاهد منکم الغائب" بایستی حاضران از شما [این پیام را] به غائبان ابلاغ کنند.

۱- تقدیمه المعرفة کتاب الجرح و التعدیل / ص ۷

۲- الکفایه فی علم الروایه ص ۴۹ با سند صحیح از ابی زرعه

۳- شرح العقیده الطحاویه ص ۳۹۶

۴- و (*) فتاوی سبکی ج ۲/صص ۵۷۵ و ۵۸۰

ابن حبان گوید این فرموده رسول خدا (ص) بزرگترین دلیل است بر این که صحابه همگی عادل بوده‌اند. زیرا اگر افراد مجروح و ضعیف، یا یک فرد غیر عادل در میان آنان می‌بود، رسول خدا (ص) آن را استثناء می‌کرد و می‌فرمود فلان و فلان از شما آن را به افراد غایب ابلاغ نمایند، و چون همه‌ی آنها را به صورت کلی و اجمالی امر کرده که به تبلیغ غایبان قیام کنند، دلیل بر این است که همگی اصحاب عادل بوده‌اند و برای شرافت و بزرگواری آنان همین بس که رسول خدا (ص) آنها را موصوف به صفت عدل نموده است.^۱

آنچه گذشت سخن ابن عباس و بعضی از تابعین و اتباع تابعین و ائمه‌ی حدیث در قرون برتر اولیه بود و کسانی که بعد از این‌ها آمده‌اند، سخنان فراوان و نیکویی در ارتباط با اصحاب بر زبان آورده‌اند. خطیب بغدادی می‌گوید: "عدالت صحابه از این رو ثابت است که خداوند آنها را عادل معرفی و از پاکی آنها خبر داده و در نص قرآنی از آنان سخن به میان آورده است، بعد آیات و احادیثی در این زمینه آورده و بعد از ذکر آنها می‌گوید: "اخبار در این زمینه فراوانند و همه‌ی آنها مطابق آنچه در نص قرآن آمده می‌باشند و همه‌ی آنها مقتضی طهارت صحابه، و حکم قطعی به عدالت و نزاهت آنها هستند. پس از عادل معرفی کردن خداوند آنها را - در حالی که از باطن و درون آنها مطلع است - هیچ نیازی به این ندارند که مخلوقات آنها را عادل معرفی کنند." و اگر به فرض، از جانب خدا و رسول هیچ سخنی در مورد آنان نمی‌آمد، باز اقتضای حالی که آنان بر آن بوده‌اند، از هجرت و جهاد و یاری‌رسانی و بذل جان و مال و کشتن آبا و اولاد و مناصحه در راه دین و قوت ایمان و یقین، همه‌ی این‌ها دلایلی قطعی بر عدالت و لزوم اعتقاد به نزاهت آنها می‌باشند و این که آنها از همه‌ی تعدیل و تزکیه کنندگان بعد از خودشان - تا ابد - بهتر و برترند و این، سخن و رأی همه‌ی علما و فقهای مورد اعتماد و مقبول القول است.^۲

سرخسی متوفای سال ۴۹۰ هـ که یکی از بزرگان علمای حنفیه است، می‌گوید: "خداوند در بیش‌تر از یک‌جای کتابش به ثناگویی اصحاب پرداخته است، چنان که می‌فرماید: "محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم."

یعنی: محمد فرستاده‌ی خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سخت‌گیر و با همدیگر مهربانند.

رسول خدا (ص) در توصیف آنها می‌گوید ایشان بهترین انسان‌ها هستند و می‌فرماید: "خیر الناس

قرنی الذین انا فیهم."^۳

۱- صحیح ابن حبان ج ۱/ص ۱۲۳

۲- الکفایه ص ۴۶ و ۴۹

۳- اصول سرخسی ج ۲/ص ۱۳۴

یعنی: بهترین انسان‌ها، انسان‌های قرنی هستند که من در میان آن‌ها هستم و شریعت به زبان و لغت آنان به دست ما رسید، هر کس در برابر آن‌ها زبان به طعن و بدگویی بگشاید، ملحد و دشمن اسلام است و اگر توبه نکند چاره‌اش شمشیر است.

امام الگو، ناصر سنت و قلع و قمع کننده‌ی بدعت ابن تیمیه حرّانی می‌گوید: "هر کس یکی از اصحاب را نفرین کند، چون معاویه و عمرو پسر عاص و امثال آنها - یا کسی که برتر و بزرگتر از این‌ها است. چون ابوموسی اشعری و ابوهریره، یا کسی که برتر از آن‌ها است. چون طلحه و زبیر یا عثمان و علی یا ابوبکر صدیق و عمر فاروق یا عایشه ام المؤمنین، یا غیر این‌ها، از یاران و اصحاب رسول خدا (ص)، او به اتفاق همه‌ی پیشوایان دینی مستحق عقوبت شدید است.^۱

در این باب اقوال بس پسندیده‌ی دیگری وجود دارد که استاد محمد عجاج الخطیب و غیر او آن‌ها را ذکر کرده‌اند که من در این جا به ذکر چند قول برگزیده که کسی آن‌ها را ذکر نکرده بسنده کرده‌ام. در زمانی که بدگویی از صحابه و تنقیص شخصیت آنان به وفور رواج پیدا کرده است، یکی از کارهایی که بایستی از باب ادای دینی که در برابر آن‌ها بر گردن داریم، انجام دهیم و باید ادایش کنیم. پیگیری فضایل صحابه و ترویج و اشاعه‌ی آن در میان مردم و دفاع از آن‌ها در مقابل دشمنان‌شان است. من از خداوند خواهانم به خاطر تالیف این کتاب حسناتی برایم بنوسید و خطاهایی از من بزداید و مرا با آنان محشور فرماید.

۱- فتاوی این تیمیه ۲۱۶/۴

نائل شدن ابوهریره به فضل دعوت رسول خدا "ص" از قبیله دوس به هدایت:

امام بخاری با سندی که به ابوهریره ختم می‌شود، روایت کرده که "طفیل پسر عمرو دوسی و همراهانش در وفدی به خدمت رسول خدا (ص) شرفیاب شدند و عرض کردند ای رسول خدا قبیله دوس سر به عصیان و نافرمانی برداشته، علیه آنان نزد خدا دعا کن، یکی گفت: قبیله‌ی دوس هلاک شد، رسول خدا (ص) فرمود: خدواندا قبیله‌ی دوس را هدایت کن و آن‌ها را به اینجا - مدینه رسول الله - بکشان.^۱

هرچند زمانی که رسول خدا این فرموده را بر زبان آورد، حضرت ابوهریره ایمان آورده بود، اما با وجود این، این دعای کریمه شامل او نیز می‌شود. زیرا یکی از معانی هدایت ثبات بر مضمون آن برای فرد مسلمان، و دخول در اسلام برای کسی که هنوز مسلمان نشده و ایمان نیاورده، به حساب می‌آید.

نایل شدن به فضل یمنی و اهل آن جا بودن در آن زمان:

ابوهریره یمنی است و شرف یمن و یمنی بودن شامل حال او می‌شود. بخاری با سندی که به عقبه پسر عمرو (رض) می‌رسد، روایت کرده که عقبه گفت: "رسول خدا (ص) به دست خویش به سوی یمن اشاره کرد و فرمود: ایمان در آن جا (یمن) است."^۲

بخاری در روایت دیگری از ابوهریره روایت می‌کند که شنید رسول خدا (ص) می‌فرمود: "ایمان یمنی، و حکمت یمنی است."^۳

در فرموده‌ی دیگری از ابوهریره آمده است که رسول خدا (ص) فرمود: "اهل یمن به نزد شما آمدند، آن‌ها از دیگران نازک دل‌تر و نرم قلب‌تر هستند."^۴

ای مخالف: "در این حدیث بنگر، آیا رسول خدا (ص) ابوهریره را از اهل یمن استثناء کرده است تا ما نیز با شما هم‌رای شویم!

این حجر گفته: "مراد به یمنی‌ها در این فرموده، یمنی‌های موجود در آن زمان بوده‌اند، نه همه‌ی یمنی‌ها در همه‌ی زمان‌ها زیرا لفظ حدیث مقتضی این معنی نیست."^۵

بخاری از ابن عمرو روایت کرده که رسول خدا (ص) دو بار فرمود "خدواندا برکت را در شام و یمن ما بینداز."^۱

۱- بخاری ۵۴/۴ و ۲۲۰/۵

۲- بخاری ۱۵۵/۴

۳- بخاری ۲۱۷/۴ و ۲۱۹/۵

۴- بخاری ۲۱۹/۵

۵- فتح الباری ۳۴۳/۷

نائل شدن به شرف دعوت رسول خدا (ص) و تایید او:

بخاری گوید: "محمد پسر عقبه به روایت از فضل پسر علاء از اسماعیل پسر امیه از محمد پسر قیس، برای ما نقل کرد که زید پسر ثابت گفت: رسول خدا (ص) برای ابوهریره دعا کرد."^۲
این دعا را امام مسلم به نقل از ابوهریره (رض) این چنین روایت کرده است. ابوهریره گوید: "عرض کردم ای رسول خدا (ص) از خدا بخواه که من و مادرم را نزد بندگان مؤمن محبوب بدارد و آنها را نیز نزد ما محبوب قرار دهد." گفت: رسول خدا (ص) فرمود: خداوند این بنده‌ی کوچکت (یعنی ابوهریره) و مادرش را نزد مؤمنان محبوب بگردان و مؤمنان را نیز نزد آنان محبوب بگردان، به دنبال این دعا، خداوند مؤمنی را نیافریده که نام مرا شنیده باشد یا مرا دیده باشد، مگر این که مرا دوست می‌دارد."^۳

با این وصف محبت ابوهریره از علامت و نشانه‌های مؤمنان است.

ابوداود با سند صحیح از سعید پسر ایاس جریری، او هم از ابو نضره عبدی از طفاوی که هر سه نفرشان مورد اعتماد و جای ثقه هستند، روایت کرده که ابوهریره (رض) گفت: وقتی من بیمار و در مسجد افتاده بودم، پیغمبر خدا (ص) وارد مسجد شد و سه بار فرمود: چه کسی جای جوان دوسی را می‌داند؟ مردی عرض کرد: ای رسول خدا او مریض است و در گوشه‌ای از مسجد افتاده. رسول خدا بسوی من آمد و دست مبارکش را روی من نهاد و گفت: خوب است، من (خوب شدم) و برخاستم.^۴
رسول الله این چنین حال او را تفقد می‌کرد و این چنین زمانی که در یک نماز او را ندید از حال او پرس و جو کرد.

و كنت الیرا لدی مصطفی	و یخنو علیک حفو الأدب
و انت الوفی لهدی النبی	فلم تتأول و لم تکذب
و عبت (الحدیث) و أدیته	(صحیح) العبارة و المطلب
حفظت لناسنه المصطفی	و حدثت بالكلم الطیب
بسیر علی هدیک المؤمنون	من المشرقین الی المغرب
و یقبس من نورک السالکون	الی المنهج الأصدق الأصبوب

یعنی:

۱- بخاری ۷۶۹

۲- التاریخ الکبری ج ۱ ص ۲۱۳ گوید: مردان سند همگی جای اعتماد و ثقه هستند.

۳- مسلم ۱۶۶/۷

۴- ابوداود ۵۰۲/۱

تو نزد پیا مبر خدا محبوب بودی
 و تو وفادار هدایت نبوی بودی
 حدیث را فهم کردی و ادا نمودی
 حفظ کردی برای ما سنت مصطفی را
 مومنان بر روش شما در حرکت اند
 از نور تو بر می گیرند سالکان، راه
 و همچون پدر بر شما مهربان و دلسوز بود
 و هرگز به تاویل و تکذیبش بر نخاستی
 در قالب عبادت و مطلب صحیح
 و دهان به کلام طیب (سخن پسندیده) گشودی
 از مشرقیان آنان گرفتار تا مغرب
 به سوی راهی که درست تر و صواب تر است

بهرمندی ابوهریره از شرف فقر و اهل صفة بودن:

"صفة جای (سایه بان سایه دار و سایه افکنی) در مسجد نبوی بود." ^۱ حضرت ابوهریره از خود می گوید که: "مردی از مساکین و فقیران صفة بود. ^۲ بلکه او یکی از مشهورترین افراد مقیم در صفة بود زیرا تا زمانی که رسول خدا (ص) در قید حیات بود او صفة را به عنوان محل سکونت خویش برگزید و از آن کنار نگرفت، او معرفی کننده ساکنان صفة، چه آنهایی که می آمدند و سکونت می گزیدند و چه آنهایی که به عنوان رهگذر در آنجا فرود می آمدند و آنجا را ترک می کردند، بود." ^۳

"اهل صفة مجموعه ای از افراد فاقد مسکن و مأوا از یاران رسول خدا (ص) بودند که در زمان حیات رسول خدا در مسجد می خوابیدند و در سایه بان آن می آمدند و غیر از آن ماوی و مکان دیگری نداشتند و چون وقت صرف شام فرا می رسید، رسول خدا (ص) آنها را به سوی خود فرا می خواند و بر اصحاب تقسیم می نمود و دسته ای از آنها با رسول خدا شام صرف می کردند. این وضعیت تا زمان رفع فقر و غنی شدن پیامبر و یاران ادامه پیدا کرد." ^۴ و هنگامی که صدقه ای به نزد رسول خدا (ص) آورده می شد، آن را میان ایشان توزیع می کرد و خود چیزی از آن مصرف نمی کرد. اگر هدیه ای به نزدش می آوردند، سهم آنها را از آن می داد ولی خود نیز از آن برمی داشت و در آن شریک آنها می شد. ^۵

رسول خدا علیه الصلاه و السلام می فرمود: هر کس غذای دو نفر در نزد خویش دارد، سه نفر با خود ببرد و کسی که غذای سه نفر دارد، پنج یا شش نفر با خود ببرد. ^۶ یاران رسول خدا (ص) در امر ضیافت اهل صفة در منازل خویش با هم رقابت داشتند تا به مهمان داری آنان مشرف شوند. روایت شده که حضرت ابوبکر یک بار سه نفر از آنان را همراه خود برد و پیغمبر (ص) ده نفر را با خود برد.

(۶۵)

۱- فتح الباری ج ۲/ص ۸۱ مصنف ابن ابی شیبہ ج ۲/ص ۸۴

۲- بخاری ج ۳/ص ۶۵

۳- حلیه الاولیاء ج ۱/ص ۳۷۶

۴- روایت ابن سعد ج ۱/ص ۲۵۵ از قول یزید پسر عبدالله پسر قسبط

۵- بخاری ج ۱/ص ۱۱۴۷ از عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق و مسلم ج ۶/ص ۱۳۰

۶- بخاری ۱۲۰/۸ از قول ابی هریره

عادت چنین بود که اگر مرد مهاجری وارد مدینه می‌شد، اگر شناسی در مدینه داشت نزد او منزل و ماوی می‌گرفت و اگر شناسی نداشت در صفا سکنی می‌گزید.^۱ چرا این‌طور نباشد در حالی که اهل صفا "مهمانان اسلام بودند و در کنار هیچ احدی از اهل مدینه منزل و ماوی نگزیده و هیچ ثروت و سامانی نداشتند." در روایت ابوهریره (رض) آمده که می‌گوید: فقیرانه زیستند تا آن‌جا که روزی رسول خدا (ص) با برخی از آنان نماز اقامه می‌کرد، چون سلام نماز بداد اهل صفا از چپ و راست بر او بانگ برآوردند که ای رسول خدا (ص) خرما شکم‌هایمان را سوزاند و بینی ما را پاره کرد. رسول خدا (ص) بر بالای منبر خویش صعود کرد و حمد و ثنای خدا را به جا آورد. سپس از سختی و شدت آن‌چه که برخی از افراد قومش بدان گرفتار شده بودند، پرده برداشت.^۲ ابوهریره هفتاد نفر از اهل صفا را دیده است که هیچ کدام از آنان عبا نداشته‌اند، یا دامن یا جامه و تن‌پوش تنها، که آن را دور گردن خویش می‌پیچیدند، بعضی از آن‌ها تا نیمه‌ی ساق‌ها، و بعضی تا پاشنه‌هایشان می‌رسید و از ترس این‌که نکند عورتشان نمایان گردد و دیده شود، آن را با دست خود جمع می‌کردند و به دور خود می‌پیچیدند.^۳

این سخن ابوهریره دال بر این است که "آن‌ها بیشتر از هفتاد نفر بوده‌اند، زیرا این‌هایی که ابوهریره دیده، غیر از هفتاد نفری هستند که رسول خدا (ص) آن‌ها را به غزوه بثرمعونه فرستاد. آنان نیز از اهل صفا بودند، اما قبل از اسلام آوردن ابوهریره به شهادت رسیدند."^۴

اهل صفا به کارها و ماموریت‌های بس مهم بر می‌خواستند؛ از جمله کارهایی که اهل صفا انجام می‌دادند، تلقی و فراگیری قرآن و سنت بود، زیرا صفا مدرسه‌ی اسلام بود و حراست و نگهداری رسول خدا (ص) از آنان و استعداد و آمادگی همیشگی آنان برای اجرای اوامر و دستورات رسول خدا (ص) در همه‌ی کارهایی که از هر کدام از مسلمانان می‌طلبید و غیر از این موارد، آن‌ها به جای مسلمانان به کارهایی برمی‌خواستند و نفقه‌شان بر سایر مسلمانان بود، هر چند این نفقه صدقه نامیده می‌شد.^۵

با این وصف ابوهریره مشرف به شرف جزو فقرای صفا بودن و فضل و اجر آنان گشته است. زیرا قرآن برای آنان گواهی داده که بریده شدنشان از قوم و سرزمین و... به خاطر خدا و در راه او بوده

۱-المستدرک ج ۳/۱۵ص

۲-المستدرک ج ۳/۱۵ص

۳-بخاری ج ۱/۱۱۴ص

۴-فتح الباری ج ۲/۸۲ص

۵-از سخنان عبدالرحمن معلمی در الانوار الکاشفه ص ۱۴۵

است. ابن سعد از طریق واقدی از محمد پسر کعب قرظی روایت کرده که او در تفسیر این آیه "للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یتطیعون ضرباً فی الارض"^۱ فرموده آن‌ها اهل صغه هستند. یعنی: این صدقات از آن تهیدستانی است که در راه خدا به تنگنا افتاده‌اند و برای معاش به سفر نمی‌توانند پردازند.

به همین دلیل است که خداوند متعال به پیغمبر بزرگوارش امر می‌کند که نفس خویش را با آنان به صبر و بردباری وادارد. خداوند خطاب به او فرمود: "و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداه و العشیّ یریدون وجهه"^۲

یعنی: و با کسانی که صبحگاهشان و شامگاهشان خدای خود را می‌پرستیدند و به فریاد می‌خواندند و تنها (رضای ذات او را می‌طلبیدند، نفس خود را به صبر وادار. در کتب تفاسیر آمده که با اهل صغه باش.

چگونه به خود اجازه می‌دهیم بر مردی طعن وارد کنیم که قرآن برای او گواهی داده که در راه خدا به تنگنا افتاده و صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را به فریاد می‌خواند و رضای ذات او را می‌طلبد؟ نه، نه! قسم به خدا ما نه تنها به او طعن نمی‌زنیم، بلکه به توسل به حب او از خدا تقرب می‌جوییم. بدین صورت می‌بینیم که پشت سر هم فضل و بزرگواری و شرف به ابوهیره روی می‌آورند. فضل صحابی بودن و فضل هجرت و فضل دوسی بودن و فضل یمنی بودن و شرفیاب شدنش به دعای رسول خدا برای او و مورد تقه و اعتماد او واقع شدنش و گواهی قرآن به نفع او. در آینده و در فصل‌های مستقلی خواهیم دید که ابوهیره از فضل جهاد و فضل نشر حدیث رسول خدا (ص) بهره‌مند بوده است.

و هاجر من دوس وحیداً و قصده	نوال حدیث او قرآن ینزل
و عاش رضیاً فی المدینه طالمها	أنیل الهدی ثم الرسول یعدل
تسامی له الهدی اللطیف بصفه	بقول طفیل و النبی یجحفل
عصت دوسنا فلیغضب الله و ادعه	فالفی رحیما للهدایه یسئل

تنها از میان دوسیان هجرت کرد و هدفش تنها دریافت و فهم حدیث و قرآنی بود که فرود می‌آمد. و در مدینه راضی بزیست تا زمانی که هدایت را دریافت کرد و رسول خدا (ص) به عدالت او گواهی داد. هدایت لطیفانه بر او افزون گردید در صغه، به سبب گفته طفیل در حالی که رسول خدا (ص) در

۱- البقره ۲۷۳/

۲- کهف ۲۸/

تدارک لشکر کشی بود؛ طفیل گفت: دوس ما نافرمانی کردند، پس باید خداوند بر آن خشمگین شود و تو هم او را بخوان، اما او مهربانی را یافت که برای آنان طلب هدایت می کرد.

محبت ابوهریره برای رسول خدا (ص) و ملازمتش او را:

ابوهریره رسول خدا را به شدت دوست داشت. او خودش به این دوست داشتن اعتراف می نماید و می گوید: "ای رسول خدا هر گاه تو را می بینم، باعث خوشحالی و چشم روشنی ام می شوی."^۱ این محبت به کلی بر او مستولی گردیده بود، تا آنجا که شنیدن یک حدیث از دهان رسول خدا (ص) یا بزرگان صحابه را بر هزار رکعت نماز سنت ترجیح می داد. او در این زمینه می گوید: "بابی از علم را که یاد می گیریم از هزار رکعت نماز سنت نزد ما محبوب تر است."^۲

آری! محبت رسول خدا آتشی در درون او برافروخته بود. آنچنان که هر گاه نام رسول خدا (ص) را می شنید، کنترل خود را از دست می داد و تا سرحد بی هوشی گریه می کرد.

ترمذی با سند حسنی که به شفی اصبحی^۳ ختم می شود: "صورتی صادق از آنچه در اثر این محبت عظیم بر ابوهریره مستولی می شد" برای ما نمایان کرده است. شفی وارد مدینه گردید: "مردی را دید که مردمی اطراف او را احاطه کرده اند. گفت: این مرد کیست؟ گفتند: ابوهریره است به او نزدیک شدم تا مقابل او نشستم و او برای مردم سخنرانی و صحبت می کرد. چون سخنرانی اش به پایان رسید و اطرافش خلوت شد، به او گفتم: از تو به حق می طلبم که حدیثی را به من بگویی که رسول خدا (ص) آن را به تو فرموده و تو آن را فهمیده و درک کرده باشی؟ ابوهریره گفت: این کار را می کنم و حدیثی را برای تو بازگو می کنم که رسول خدا (ص) آن را به من فرموده و من آن را تعقل کرده و یاد گرفته ام. بعد آه و ناله و گریه ی شدیدی شروع کرد.

و انسان زمانی این کار را می کند که شوق فراوانی برای دیدار دوستش داشته باشد و بر او تاسف بخورد و حب لقای او را داشته باشد.^۴

شفی اصبحی صحبت خود را ادامه داد و چگونگی آه و ویلاهای ابوهریره را قبل از روایت حدیث در مرتبه های دوم و سوم و چهارم برای ما توصیف می کرد، گوید: رسول خدا (ص) آن را شخصا و در این اتاق - که غیر از من و او کس دیگری همراه ما نبود - به من گفته است، بار دیگر فغان و وایلا را شروع کرد، بعد به خود آمد، دستی بر صورت خود کشید و گفت: حدیثی را برای تو باز می گویم که رسول خدا (ص) آن را به من یاد داده، من و او تنها در این اتاق بودیم و کسی همراهمان نبود، دوباره

۱- مسند احمد ج ۲/ص ۲۲۲ و المستدرک ج ۴/ص ۱۶۰ با سند صحیح

۲- بخاری به صورت معل با سندی غیر موصول تاریخی روایتش کرده است.

۳- او ابوعثمان پسر ماع یکی از مشاهیر تابعین است. زندگی نامه اش در التهذیب ج ۴/ص ۳۶۰ آمده است.

۴- غریب الحدیث لابن عبید ج ۴/ص ۱۵۹

آه و واویلای دیگری کشید. بعد به خود آمد و دست بر صورت خود کشید و گفت: شروع می‌کنم. حدیثی را برایت بازگو می‌کنم که رسول خدا (ص) آن را به من یاد داد و من او تنها در این اتاق بودیم و کسی همراهمان نبود، دوباره آه و واویلا و فغان شدیدی شروع کرد. بعد بر صورت و رویش بر زمین افتاد. مدتی طولانی او را بر خود تکیه دادم، بعد به هوش آمد و گفت: رسول خدا (ص) به من فرمود: "اگر روز قیامت فرا رسید، خداوند تبارک و تعالی به میان بندگان فرود می‌آید تا میان آنها قضاوت کند...." بعد حدیثی طویل و دور و درازی در مورد عذاب کسی که قرآن تلاوت می‌کند یا مال خود را می‌بخشد یا جهاد می‌کند ولی هدفش از این کارها کسب ستایش و مدح مردم و ریاکاری است، ذکر کرد.^۱

و هیچ دلیلی برای اذیت کردن‌های افراد بدخواه و مبغض ابوهریره وجود ندارد که بیانند، گمان ببرند و بگویند ابوهریره این کار را از باب ریاکاری انجام داده است. زیرا شیون کردن و فغان مردان به هنگام بردن نام رسول خدا (ص) جزو حالت برخی از اصحاب بود که چون رسول خدا (ص) را یاد می‌کردند و نام او را بر زبان می‌آوردند، به گریه می‌افتادند، از جمله‌ی آنها حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود. اوسط پسر عمرو بجلی صورت دیگری از ابوبکر صدیق برای ما حفظ کرده که همچون ابوهریره به هنگام یاد رسول خدا به گریه می‌افتاد.

اوسط گوید: "یک سال بعد از وفات رسول خدا (ص) به مدینه آمدم. ابوبکر را یافتم که برای مردم خطبه ایراد می‌کرد و می‌گفت: رسول خدا (ص) در یک سال قبل در میان ما به خطبه برخاست، سه بار اشک و گریه گلو و چشمان او را گرفت. بعد گفت: ای مردم سلامتی و عافیت را از خدا طلب کنید..."^۲

این محبت و علاقه‌ی شدید، ابوهریره را بارهای بار بر می‌انگیخت و تشویق می‌کرد که هنگام نقل حدیث از رسول خدا (ص) او را بسیار یاد کند تا از نام و یاد او شرف کسب کند و با نام‌های او انس بگیرد. بارها می‌گفت: "شنیدم که رسول خدا صادق و صدوق، ابالقاسم، صاحب این حجره (ص) می‌گفت " و یا می‌گفت: "شنیدم محبوبم ابالقاسم (ص) می‌گفت " و او را "نبی توبه" و امثال این کلمات نام می‌برد.

می‌بینیم که خداوند متعال این مقدار فراوان از ایمان و محبت پیغمبر خود را در قلب ابوهریره قرار داده بود که او را وادار می‌کرد خود را برای مصاحبت، ملازمت و رفاقت او، نه تنها در مسجد و صفاه بس، که در غزوات و سفرها، حتی هنگام رفتن به بازار آماده گرداند. او را می‌بینیم که گفت: "در یکی از بازارهای مدینه در خدمت رسول خدا (ص) بودم. او بازگشت، من هم بازگشتم." یا همراه او به

۱- الترمذی ج ۹/ص ۲۲۶ در المستدرک نیز ج ۱/ص ۴۱۸ آمده است.

۲- سند احمد ج ۱ ص ۱۷۳

عیادت مریض‌ها می‌رفت. زیرا پیغمبر خدا (ص) به عیادت مریضی که مبتلا به کسالت و بیماری بدمزاجی شده بود، رفت و ابوهریره در خدمت او بود. می‌گوید: زمام شتر رسول خدا (ص) را می‌گرفتم و تا زمانی که او سوار نمی‌شد و روی پشت آن قرار نمی‌گرفت رهایش نمی‌کردم و بعد می‌فرمود: "پروردگارا شما صاحب و همراه سفر هستی." یا همراه با او (ص) در باغ‌ها به گردش می‌رفت در این زمینه می‌گوید: "همراه رسول خدا در نخلستان برخی از اهل مدینه گشت می‌زدیم یا در سفرها به خدمت‌گذاری از رسول خدا (ص) بر می‌خواستیم و می‌گفت: "شانه گوستی از دیگک عباس، برای رسول خدا (ص) بردم، آن را تناول کرد و خورد" اگر امری از امور رسول خدا (ص) بر او پنهان می‌ماند که نمی‌توانست آن را ببیند یا بشنود در مورد آن از او سوال می‌کرد و مثلاً می‌گفت: "پدر و مادرم فدایت آیا به یاد داری که میان الله اکبر تحرم و شروع قرائت فاتحه سکوت کردی، این سکوت چه بود؟ گفت: می‌گویم ...". یا درباره‌ی شایسته‌ترین افراد به شفاعت او "ص" از او سوال می‌کرد چنانچه می‌آید و در مورد ابتدا و شروع نبوت از او سوال کرده، از ابی پسر کعب منقول است که ابوهریره (رض) از مسائلی که دیگران به خود جرات نمی‌دادند، از وی سوال کنند، از رسول خدا (ص) سوال می‌کرد. عرض کرد ای رسول خدا (ص)، اولین چیزی که امر نبوت بدان شروع شد، چه چیز بود؟ رسول خدا (ص) جواب سوال او را داد و امر آن را برای او تعریف نمود و توضیح داد. و سوالات دیگری از این قبیل و مسائل فراوان و گوناگون دیگر.

این محبت فراوان و این ملازمت دائمی و این جرات بر سوال، از امور پنهان و مخفی، همه‌ی این‌ها دست به دست همه داده و فرصت و زمینه را برای ابوهریره فراهم کردند که بر بسیاری از احوال و اوضاع رسول خدا (ص) اطلاع پیدا کند که غیر او بر آن اطلاع نداشته‌اند. لذا تنها او آن را روایت کرده است. مانند این که او فرصت پیدا کرده بود که فرموده‌های رسول خدا (ص) را به صورت عالی و بدون اشتباه حفظ کند و فراوان از او روایت نقل نماید.

حال نظری بر همت بلند ابوهریره بیفکنیم. هنگامی که رسول خدا (ص) او را به سوی برخی از غنایم فراوان فرا خواند و گفت آیا از این غنایم چیزی از من نمی‌طلبی؟ در جواب گفت: از تو می‌خواهم که از آنچه خداوند به تو یاد داده است به من یاد بدهی.

پس خدا و رسول او راستی و درستی این خواسته‌ی او را دانسته و تصدیق کرده‌اند و او سرانجام از جمله‌ی علماء گردید.

و راح من نبعه الروحی یرتشف	تتبع الهدی فی شوق و فی لهف
و ذاک سرّ به الارواح تا تلف	و القلب یلزم من یهوی فیتبعه
فسیعه دون ریب کله شرف	و من سعی خلف (طه) فی سیرته

با شوق و اشتیاق فراوان در پی هدایت به حرکت در آمد و رفت که از سرچشمه‌های روحی او می‌نوشتید و می‌مکید. دل ملازم و همراه کسی خواهد بود که آرزویش می‌کند و به دنبالش به حرکت درمی‌آید و این سرّی است که تنها روح‌ها بدان الفت می‌گیرند. هر کس در راهپیمایی خویش به دنبال طه (حضرت محمد) به حرکت درآید، همه‌ی سعی و تلاش او بدون شک شرف و عزت خواهد بود.

گرسنگی:

ابوهریره (رض) در زمان رسول خدا (ص) فقیر و بدون سرمایه و خانه و شغل، در صفا زیست. او در این مدت به آنچه که خداوند متعال در صفا برایش میسر و فرآهم می‌کرد، از آنچه به آن‌ها هدیه داده می‌شد، یا رسول خدا (ص) آن‌ها را در آن شریک می‌نمود، قناعت می‌کرد. هدفش از این عمل تنها مصاحبت و ملازمت رسول خدا (ص) جهت شنیدن کلام او و دریافتن علم از او بود. می‌خواست فرموده‌های او را بشنود و به قصد و نیت نشرشان، آن‌ها را حفظ کند. تنها به خاطر رؤیت و مشاهده‌ی افعال و احوال معاملات و قضاوت‌های رسول خدا (ص) و اقتدا و تاسی به آن‌ها در خدمت او می‌ماند. حتی بعضی از اوقات قادر به تامین حداقل مایحتاج زندگی خود نمی‌شد و در اوج فشار و تنگنا قرار می‌گرفت. چندین شب بدون غذا می‌ماند تا آن‌جا که مجبور می‌شد از شدت گرسنگی شکم بر زمین بمالد و بعضی اوقات از حال می‌رفت و بی‌هوش می‌شد.

در کتب حدیث، صورت‌هایی از این وضعیت اسف‌انگیز که ابوهریره با آن دست به گریبان بود، بیان شده است. خود او نیز بعد از رهایی از تنگنا، زمانی که خداوند در نعمت‌های خود را بر او گشود، از باب تحدّث به نعمت خداوند از وضعیت خویش سخن به میان آورده و آن را توصیف کرده است.

از جمله بخاری به روایت از ابن سیرین نقل می‌کند که "نزد ابوهریره بودیم، دو پارچه لباس کهنه و پاره‌ی کتان به تن داشت، فین کرد و گفت به به این ابوهریره است که در کتان فین می‌کند. قبلا مرا دیدی که میان منبر رسول خدا (ص) تا حجره‌ی حضرت عایشه بیهوش بر زمین می‌افتادم، یکی می‌آمد و پا را روی گردن من می‌نهاد. به تصور این که من دیوانه هستم و به نوعی از جنون گرفتار شده‌ام، در حالی که جز گرسنگی هیچ بلای دیگری نداشتم."^۱

و از جمله حدیث دیگری که بخاری آن را هم از ابن سیرین روایت کرده است، این است که گفت: "به سختی و ناراحتی شدیدی گرفتار شدم. به عمر پسر خطاب برخورد نمودم. از او خواستم آیه‌ای از کلام خدا بر من تلاوت کند، در خانه‌اش را بر من گشود. وارد شدم، کمی جلو رفتم، ولی از شدت ناراحتی و گرسنگی بر صورتم بر زمین افتادم. زمانی که به خود آمدم رسول خدا را دیدم که بر سرم ایستاده است. فرمود: ای ابوهریره! عرض کردم در خدمت‌م ای فرستاده‌ی خدا. دستم را گرفت و

۱- بخاری ج ۹/ص ۱۲۸

مرا بلند کرد و متوجه وضعیتم شد، به سوی اثاثیه‌های خود رفت. بعد امر کرد کاسه‌ی بزرگی شیر برایم آوردند، مقداری از آن را آشامیدم. فرمود: باز بنوش ای ابهریره. دوباره نوشیدم. فرمود: باز بنوش. نوشیدم تا شکمم مثل پیاله و فنجان صاف و هموار شد. (سیر شدم.) بعد به عمر برخورد کردم و وضعیت و حال خویش را برایش شرح دادم و گفتم: ولی خداوند مسوولیت سیر کردن مرا به کسی بهتر و شایسته‌تر از شما واگذار کرد. گفتم: قسم به خدا من از تو خواستم آیه‌ای بر من تلاوت کنی. حال آن‌که من بهتر از شما به قرائت آن آشنا بودم. عمر گفت: قسم به خدا اگر می‌توانستم تو را به درون خانه‌ی خویش ببرم، برای من از دسترسی به شترهای نجیب و پسندیده، محبوب‌تر بود.^۱

یکی دیگر از صورت‌های معجزه، معجزه‌ی شرب شیر است که بخاری آن را به نقل از ابهریره روایت کرده است. گوید: "سوگند به خدای که جز او خدای دیگری وجود ندارد، از شدت گرسنگی و سختی درد آن، خود را بر زمین می‌چسباندم و سنگ بر شکم می‌بستم. روزی بر سر راهی که آن‌ها (رسول خدا، ابوبکر و عمر) از آن خارج می‌شدند، نشستم. ابوبکر از آن‌جا گذر کرد. در مورد آیتی از او سوال کردم و خدا می‌داند که تنها به خاطر سیر کردنم این سوال را مطرح کردم. او رفت و این کار (سیر کردن) را نکرد. بعد ابوالقاسم (صلی الله علیه و سلم) بر من گذر کرد. چون مرا دید تبسمی بر لب آورد و فهمید که چه چیزی در دل دارم و چه چیزی در چهره‌ی من خوانده می‌شود. فرمود: ابهریره! عرض کردم: در خدمت رسول خدا. فرمود: به دنبال من بیا. به دنبالش راه افتادم. وارد شد و اجازه‌ی دخول من گرفت. اجازه داده شد. من هم داخل شدم. بعد پیاله شیری پیدا کرد و فرمود: این شیر را چه کسی و از کجا آورده است؟ عرض کردند فلان مرد یا فلان زن آن را به تو هدیه کرده است. فرمود: ابهریره! گفتم: در خدمت ای رسول خدا (ص). فرمود: به نزد اهل صفة برو و آن‌ها را به نزد من فراخوان. ابهریره گوید: اهل صُفَّة مهمانان اسلام بودند. به سوی اهل و خانواده و اموال و ثروت و خانه‌ی هیچ احدی نمی‌رفتند و اگر زکاتی نزد رسول خدا (ص) آورده می‌شد، آن را برای ایشان می‌فرستاد و خود از آن چیزی نمی‌خورد. اما اگر هدیه‌ای نزدش آورده می‌شد، قسمتی از آن را به اهل صفة می‌داد و قسمتی را خود از آن استفاده می‌کرد.

این سخن که فرمود برو اهل صفة را به اینجا بخوان، مرا ناراحت کرد. عرض کردم: این مقدار شیر چه دردی از اهل صفة دوا می‌کند؟ من شایسته‌ترم که از آن جرعه‌ای بنوشم و به وسیله‌ی آن قوتی بگیرم. و چون آمد، به من دستور داد من به آن‌ها می‌دادم و چه بسا انتظار داشتم که سهمی از آن نصیب من نشود.

با این وصف گریزی از اطاعت امر خدا و رسول او نداشتم. لذا به نزد آن‌ها رفتم و آن‌ها را دعوت کردم. ایشان نیز دعوت اجابت کردند. آمدند. اجازه‌ی ورود گرفتند. اجازه داده شد. وارد شدند و هر

۱- بخاری ج ۷/ص ۸۸

کس در جایی از اتاق مستقر گردید. فرمود: اباهر! عرض کردم در خدمتتم ای رسول خدا. فرمود: بگیر و به ایشان بده. گوید پیاله را گرفتم و آن را به یک یک آنها می‌دادم. هر فردی تا سیر می‌شد از آن می‌نوشید. بعد پیاله را به من دادند تا به رسول خدا رسیدم. همه‌ی آنها از شرب شیر سیر شدند. پیاله را گرفت و بر دست قرار داد. نگاهی به من افکند و تبسمی بر لب آورد و فرمود: اباهر! عرض کردم در خدمتتم رسول خدا (ص). فرمود: تنها من و تو مانده‌ایم. عرض کردم: درست می‌فرمایید. رسول خدا (ص) فرمود بنشین و بنوش. نشستیم و نوشیدیم. فرمود: دوباره بنوش. دوباره نوشیدیم. باز هم فرمود دوباره بنوش، دوباره نوشیدیم. تا آنجا که عرض کردم قسم به آن کسی که تو را به حق فرستاده جایی نیست که در آن بریزم. فرمود: آن را به من بده. پیاله را به او دادم. حمد خدا را بر زبان راند و بسم‌الله گفت و شیر اضافی باقی مانده را خود نوشید.^۱

برخی این داستان را تکذیب کرده و به واسطه‌ی آن بر ابوهریره طعن زده‌اند. اما تکذیب آن باعث تکذیب بسیاری از معجزات شبیه این، و تکذیب راویان آن خواهد گردید. مانند معجزه تکثیر خرماهای جابر پسر عبدالله (رض) و غیر آن از آنچه که در صحیحین ثابت است.

نمونه‌ی دیگری که ابوهریره از گرسنگی خود و اهل صغه برای ما نقل می‌کند، این است که می‌گوید: "بهترین انسان‌ها برای فقیران جعفر پسر ابی‌طالب بود، ما را با خود به خانه می‌برد و از آنچه در خانه‌اش موجود بود، به ما می‌داد. حتی بعضی اوقات مشک کوچک روغن خویش را بیرون می‌آورد و ما بعد از شق کردن و شکافتنش آنچه را که در آن بود، می‌لیسیدیم."^۲

از عبدالله پسر شقیق منقول است که: "یک سال با ابوهریره در مدینه اقامت گزیدم. روزی در کنار حجره‌ی حضرت عایشه نشسته بودیم. خطاب به من گفت: تو ما را می‌بینی که جز این عبای کهنه و پاره پاره لباس دیگری نداریم و روزگار وضعی بر ما می‌آورد که یکی از ما طعامی را که قوت و نیروی خود را بدان نگه دارد، به دست نمی‌آورد. حتی یکی از ما سنگی را برمی‌دارد و آن را بر شکم خود می‌بندد تا توان و قوت خود را به وسیله‌ی آن حفظ نماید."^۳

با این زحمات و فداکاری‌ها، خود و انسان‌های بعدی را تربیت نمودند. نسل‌هایی که عراق و بلاد فارس و سایر اقطار را فتح کردند. بعد از ایشان نسلی دیگر ظهور کرد که نماز را ضایع کرد و پرخوری آنها را به مرض مبتلا نمود و در عین حال این گرسنگی و فقر را بر ابوهریره خرده گرفتند. در حالی که این گرسنگی و فقر برای او مصدر شرف و فقر تلقی می‌شد. اینان فراموش کرده‌اند که ناز و نعمت و پرخوری، همه نتیجه و محصول فتوحات شمشیرهای این گرسنگان است که آنچه را که نزد خداست بر دنیا و لذت‌های آن برتری و ترجیح دادند.

۱- بخاری ج ۸/ص ۱۳۰ و نیز المستدرک ج ۳/ص ۱۵

۲- بخاری ج ۷/ص ۱۰۰ و ج ۵/ص ۲۴

۳- مسند احمد، ج ۲/ص ۳۲۴

گرسنگی جز منشاء و مصدر تکریم و تشریف این مجموعه‌ی صالح از یاران رسول خدا (ص)، مصدر چیز دیگری نبود. گرسنگی برای کسانی عار و ننگ به شمار می‌آید که شکم‌هایشان از پرخوری و تلذذ از ثمره‌ی آنچه این گرسنگان برای آن‌ها کاشته‌اند دچار سوءهاضمه شده است. اما مقایسه و میزان‌ها امروزه تغییر کرده و عوض شده‌اند.

ای خوش گذرانان ناسپاس و کینه‌توز، حضرت ابوهریره در تحمل این گرسنگی تنها نبود. بلکه این صفت، طبیعت غالب حاکم بر اکثریت امت جهان آن وقت بود. بعضی اوقات همه‌ی مدینه بر اثر قحطی و محاصره متعرض گرسنگی می‌گردید و با آن دست و پنجه نرم می‌کرد.

در صحیحین (بخاری و سلم) گوشه‌ای از داستان یکی از حالت‌های شدید گرسنگی - که اصحاب آن را تحمل کردند - آمده است. حتی انس پسر مالک می‌گوید: "ابوطلحه به ام سلیم گفت: صدای رسول خدا را ضعیف شنیدم و گرسنگی را در آن یافتم، آیا چیزی داریم؟ ام سلیم گفت: بلی. چند قرص نان جو؛ رفت و آن‌ها را بیرون آورد. بعد یکی از روبندهای خود خود را بیرون آورد، نان‌ها را در قسمتی از آن پیچید و در دست من نهاد و به قسمت دیگرش مرا پوشاند و مرا نزد رسول خدا (ص) فرستاد."^۱

دوباره انس گوید: "به خدمت رسول خدا آمدم او را یافتم که با یارانش نشسته و شکم خود را با پارچه‌ای بسته است. علت را از یکی از یاران پرسیدم. گفت: از گرسنگی."

در جایی دیگر می‌گوید: "مقداری خرما به عنوان هدیه نزد رسول خدا (ص) آورده شد، بعد آن‌ها را به یک پیمانه تقسیم کرد و ماموریت تقسیم آن‌ها به من واگذار گردید. وقتی از تقسیم فارغ گشتم، دیدم در حالی که روی سرین نشسته بود، تند تند آن‌ها را می‌خورد و در شیوه‌ی خوردنش گرسنگی را یافتم."^۲

آیا با این وضعیت اگر ابوهریره غریب و فقیر از فرط گرسنگی بانگ برآورد، چیز عجیبی است؟ و آیا این گرسنگی به عنوان عیبی بر رسول خدا تلقی می‌شود، یا نشانه‌ی تجرد و اخلاص او برای خدا به شمار می‌آید؟ "

ابوهریره در روایت دیگری که مسلم آن‌را روایت کرده، داستان دیگری از گرسنگی رسول خدا (ص) و دو وزیرش صدیق و فاروق (رض) را نقل می‌کند و می‌گوید: "روزی (یا شبی) رسول خدا (ص) از منزل خارج شد. ناگاه به ابوبکر و عمر برخورد کرد. فرمود: چه چیزی شما را در این ساعت وادار به خروج از خانه کرده است؟ عرض کردند: گرسنگی ای رسول خدا. فرمود قسم به آن که جانم در دست اوست، آنچه شما را از خانه بیرون کرده مرا نیز از خانه بیرون آورده است، برخیزید. همراه او

۱- بخاری ج ۴/ص ۲۳۴ و ج ۸/ص ۱۷۴ و مسلم ج ۶/ص ۱۱۸

۲- مسند احمد ج ۳/ص ۲۰۳

به راه افتادند تا به خانه مردی از انصار روی آوردند که در خانه نبود، وقتی همسر او رسول خدا (ص) را دید، گفت: مرحبا و اهلا^۱. رسول خدا (ص) فرمود: فلانی کجاست؟ گفت: رفته برایمان مقداری آب شیرین بیاورد. ناگهان مردی انصاری پیدا شد، نظری به رسول خدا و دو یارش انداخت و گفت: سپاس برای خدا، امروز هیچ کس مهمانی محترم تر و فاضل تر از مهمانان من ندارد. این را گفت و رفت خوشه خرمایی که در آن "بسر و تمر و رطب"^۲ بود، بیاورد. سپس گفت: بفرمایید از این بخورید. بعد چاقویی به دست گرفت. رسول خدا (ص) فرمود: نکند که حیوان شیرده را سر ببری. رفت و گوسفندی برای آنان سر برید و پس از خوردن از خرما و خوشه، گوشت گوسفند را خوردند و بر آن آب نوشیدند.^۳

باری خانه علی از طعام و غذا خالی گردید و کار به جایی رسید که حسن و حسین از گرسنگی گریستند و تکه نانی نزد فاطمه یافت نمی شد که به آنها بدهد تا به وسیلهی آن غافل و سرگرم شوند.

در داستان دیگری که ابوداود با سند صحیح از سهل پسر سعد ساعدی (رض) نقل کرده، آمده است که علی پسر ابی طالب بر فاطمه (رض) وارد گردید و حسن و حسین می گریستند. علی فرمود: چه چیزی آنها را به گریه انداخته است؟ فاطمه گفت: گرسنگی.^۴

ای ابوریه متناقض گو، آیا این گرسنگی را بر حضرت علی نیز خرده می گیری و بر او عیب می شماری؟ در حالی که علی را "زاهد و فقیری که گوشت خشک شده را می خورد، توصیف کرده اید.

اتاق های رسول خدا (ص) از هر چه غذا و طعام است، خالی گشت. تا آن جا که جز آب چیزی در آن برای مهمان پیدا نمی شد. مسلم با سند از ابوهریره روایت کرده و می گوید: "مردی به نزد رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: من همه ی تلاش خود را به کار بسته ام، اما چیزی پیدا نکرده ام. پیامبر اکرم او را نزد یکی از همسرانش فرستاد. گفت: قسم به کسی که تو را به حق مبعوث کرده، جز آب چیزی نزد ما یافت نمی شود. سپس رسول خدا او را نزد یکی دیگر از همسرانش فرستاد، جواب دادند که قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است، جز آب چیزی نداریم. رسول خدا (ص) خطاب به یاران حاضر در مجلس فرمود: چه کسی او را امشب مهمان می کند، رحمت خدا بر او باد؟ مردی از انصار برخاست و گفت: ای رسول خدا من میزبان او می شوم، برخاست و او را با خود به خانه برد.^۵

این تنها ابوهریره نبود که به دنبال سیر کردن خود می گشت، بلکه واثله پسر اسقع هم در این امر شریک و رفیق او بود. حاکم با سند صحیح - که در آن خالد پسر یزید پسر ابی مالک نیز وجود دارد، و

۱- مرحبا و اهلا: با اهل و جان فراخ رسیدی، پس الفت پذیر و وحشت مگیر

۲- بسر: خرمای نو و تازه رس، تمر: خرمای رسیده، رطب: خرمای تر قبل از آن که تمر شود.

۳- مسلم ج ۶/ص ۱۱۷ و ابوعوانه فی مستخرجه علی مسلم ج ۵/ص ۳۷۶

۴- ابوداود ج ۱/ص ۳۸۹

۵- مسلم ج ۲/ص ۱۲۷ و بخاری نیز آن را روایت کرده است.

امام ذهبی نیز در مورد او می‌گوید: بعضی او را مورد ثقه دانسته‌اند - اما نسائی می‌گوید محل ثقه و اطمینان نیست - روایت کرده که واثله پسر اسقع - یکی از اهل صفه - گفت: سه روز در مسجد اقامت گزیدیم، کسی که از مسجد خارج می‌گشت، دست دو نفر یا سه نفر ما را می‌گرفت و با خود به خانه می‌برد و آن‌ها را غذا می‌داد. او می‌گوید من در مدت این سه روز جزو کسانی بودم که از یاد می‌رفتم و کسی مرا با خود نمی‌برد. ابوبکر را وقت نماز عشا یافتم، به نزد او رفتم و از او خواستم سوره‌ی سبا را بر من تلاوت کند. رفتیم تا به در خانه‌ی او رسیدیم. انتظار داشتم مرا با خود به خانه ببرد و به غذا دعوت کند. اما دم در ایستاد و بقیه‌ی سوره را بر من تلاوت کرد. بعد خود وارد خانه شد و مرا رها کرد. سپس عمر را دیدم، با او نیز چون ابوبکر کردم، او هم مانند ابوبکر با من رفتار کرد و چون صبح شد، داستان را برای رسول خدا (ص) تعریف کردم. حضرت مرا غذا داد.^۱

از فضاله پسر عبید انصاری (رض) منقول است که گفته است: "وقتی رسول خدا بری مردم به امامت می‌ایستاد، بعضی از مردم از شدت گرسنگی در نماز بر زمین می‌افتادند. زیرا آن‌ها در اوج نیاز و احتیاج بودند و آن‌ها اهل صفه نامیده می‌شوند. برخی از اعراب بادیه نشین در مورد آن‌ها می‌گفتند: "این‌ها دیوانه هستند."

سبحان الله مفاهیم چقدر گرفتار دگرگونی شده‌اند و موازین چقدر منقلب گشته‌اند و چه ظلم‌هایی که بر افراد جای ثقه واقع شده و می‌شود؟
رضای خدا بر تو باد ای ابوهریره‌ی مجاهد و فقیر و رنج دیده در راه خدا و به خاطر رضای خدا.

جهاد ابوهریره (رضی الله عنه)

دشمنان ابوهریره در تنقیص او بر خود اسراف ورزیده و هر چه را که مظهري از مظاهر شرف و بذل در راه خدا شمرده می‌شود، از او سلب کرده‌اند و به عمد از این موضوع که او یکی از یارانی بوده که هرگز از مشارکت با رسول خدا در جهاد خودداری نمی‌کرد، چشم‌پوشی و تجاهل ورزیده‌اند. در حالی که این یاران بزرگوار در هیچ جنگی از جنگ‌ها و هیچ صحنه‌ای از صحنه‌ها، از رسول الله تخلف نورزیده و همواره در رکاب او بوده‌اند، جز در واقعه تبوک که سه نفر از اصحاب تخلف ورزیدند و بعد خداوند از سر تقصیر و تخلفشان در گذشت و آن‌ها را بخشید.

ابوهریره به علت تاخیر در هجرت شرف مشارکت در جنگ‌های اول، چون بدر و احد و خندق را نیافته است، اما در همه‌ی جنگ‌های دیگر مشارکت داشته و از هیچ کدام از آن‌ها تخلف نکرده است. اما این که او همچون یک رزمنده‌ی بارز شهرت پیدا نکرده و دارای وقایع مشهوری - همچون از صحنه بیرون کردن برخی از سران شرک و کفر - نیست، به این دلیل است که همه‌ی اصحاب (رض) به چنین

۱- المستدرک ج ۴/ص ۱۱۶

اموری شهرت و نام پیدا نکرده‌اند و همگی افتخار چنین میدانی را نیافته‌اند. زیرا هر کس میدان خویش را دارد و قهرمانانی معدود و محدود بودند که شهرت و آوازه‌ی قهرمانی‌شان گوش جهانیان را پر کرد. مانند علی، سعد، زبیر، طلحه، ابو قتاده و شهیدان (رضی الله عنهم). اما بیشتر رزمندگان صحابه از جمله بسیاری از اشخاص با وصف سابقه و قدمتشان در صحابی بودن، یا سر کرده و مشهور بودنشان، ذکر و آوازه‌اشان در جنگ‌ها از حالت عادی تجاوز نکرده است. آنان در جنگ‌ها و مبارزات شرکت کرده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند. کفار را کشته و اسیر گرفته‌اند. اما وقایع عادی، باعث مشهور شدن و گسترش آوازه‌شان نگشته است. چرا که کشته شدگان توسط آن‌ها افراد دارای‌شان و منزلت اجتماعی آن چنانی نبوده‌اند. یا به قهرمانی شهرت پیدا نکرده‌اند، یا مبارزه‌ی طولانی و درازمدت میان آن‌ها و رقیب‌شان در نگرفته، یا امثال این امور.

حضور ابوهریره در خیبر و جنگ‌های وادی القری:

اولین جنگی که ابوهریره بعد از هجرت در آن مشارکت ورزید، جنگ خیبر بود. امام بخاری نصوص فراوانی در زمینه‌ی مشارکت او در جنگ خیبر ذکر فرموده، اما برخی از آن‌ها مشیر به این هستند که حضورش در خیبر بعد از فتح آن بوده است و بعضی مشیر به این که حضورش در آن بعد از اتمام جنگ بوده است.

روایت حضور او در خیبر بعد از فتح آن:

"امام بخاری از ابوهریره روایت کرده که می‌گوید: به خدمت رسول خدا (ص) آمدم و او در خیبر بود. بعد از این که آنجا را فتح کرده بودند، عرض کردم ای رسول خدا سهمی از غنایم آن برای من در نظر بگیر."^۱

اما نصوص دیگری مشیر به حضور او در فتح خیبر در دست است: بخاری از او روایت کرده که می‌گوید: خیبر را فتح کردیم اما نقره یا طلایی از غنایم آن به غنیمت نگرفتیم. تنها شتر و گاو و اساسیه و بستان را به غنیمت گرفتیم.^۲

در نص دیگری آمده است که "روز خیبر با رسول خدا [از مدینه به سوی خیبر] خارج شدیم. هیچ طلا و نقره‌ای را به غنیمت نگرفتیم جز اموال و لباس و وسایل و اساسیه."^۳

واقعی میان روایت‌های حضور و عدم حضور او در واقعه‌ی فتح خیبر جمع و توفیق به وجود آورده و می‌گوید: خیبر دارای قلعه‌های متعددی بود که در چند روز پشت سرهم به تصرف مسلمانان در آمدند.

۱- بخاری ج ۴/ص ۲۹

۲- بخاری ج ۵/ص ۱۷۶ و مسلم ج ۱/ص ۵۰

۳- بخاری ج ۸/ص ۱۷۹ و نسائی ج ۷/ص ۲۴

حضرت ابوهریره در فتح برخی از آنها حضور داشت، چون از خود او روایت شده که او در خیبر حضور داشت و رسول خدا (ص) قلعه‌ی "النطاه" را فتح کرد و ساکنان قلعه‌ی "الکتیبه" را به محاصره در آورد.^۱

سپس ابوهریره شاهد عقب نشینی رسول خدا به سوی وادی القری بعد از فتح خیبر بوده و او نیز با رسول الله به سوی آنجا عقب نشینی کرد.^۲ در آنجا جنگ شدیدی رخ داد که واقدی^۳ و بقیه غزوات‌نویسان آن را ذکر کرده‌اند.

حضور ابوهریره در غزوه ذات‌الرقاع:

ابوهریره در غزوه مرسوم به "ذات‌الرقاع" نیز شرکت کرده است. بخاری می‌گوید: "ابوهریره گفت: نماز خوف را پشت سر رسول خدا (ص) در غزوه‌ی نجد خواندم." در این جنگ رسول خدا (ص) با جمعی از قبیله‌ی غطفان رو در رو گردید، ولی جنگ و نبردی صورت نگرفت. برخی از طرفین همدیگر را ترساندند و بس. رسول خدا در این رویارویی دو رکعت نماز خوف خواند. ابوموسی اشعری (رض) می‌گوید: پاهایمان سوراخ و شکافته شدند و پاهای من نیز در این جنگ سوراخ و شکاف برداشتند و ناخن‌هایم افتادند و پارچه‌های کهنه و فرسوده را بر پاهایمان می‌بستیم. از این رو، این غزوه "ذات‌الرقاع" نام گرفت، چون ما بر پاهایمان کهنه پارچه می‌بستیم. حضور ابوموسی در این جنگ دلیل دیگری بر حضور ابوهریره است، زیرا هیچ‌یک از این دو نفر جز در روزهای فتح خیبر به مدینه هجرت نکردند. این چنین در راه خدا رنج کشیدند، تحمل زحمت نمودند که بر اثر پیاده‌روی‌های زیاد ناخن پاهایشان فرو ریخت. اما هم‌اکنون کسانی پیدا می‌شوند که خرامان خرامان و دامن‌کشان راه می‌روند و در مورد ابوهریره دهان به طعن می‌کشایند. هیئات والله.

مشارکت و حضور او در اخراج برخی از یهودیان از مدینه:

ابوهریره در بیرون راندن برخی از یهودیان مدینه از شهر، مشارکت داشت. بخاری به نقل از او روایت کرده و می‌گوید: "یک روز که در مسجد بودیم، پیغمبر خدا (ص) بیرون رفت و گفت: به طرف محل استقرار یهودی‌ها به حرکت درآیید. رفتیم تا به منطقه‌ی بیت‌المدارس رسیدیم و فرمود: اسلام بیاورید تا [از هر گزند] سالم بمانید و در امان خدا باشید و بدانید که این سرزمین متعلق به خدا

۱- واقدی ج ۲/ص ۶۳۶

۲- بخاری ج ۵/ص ۱۷۶ و مسلم ج ۱/ص ۷۵

۳- المغازی ج ۲/ص ۷۰۹

و رسول اوست و من می‌خواهم شما را از آن بیرون برانم. هر کس مال یا سرمایه‌ای دارد آن را به فروش برساند، و گرنه یقین بدانید که این سرزمین متعلق به خدا و رسول اوست.^۱

ابن حجر گوید: "کسی را ندیده‌ام که به نسب این یهودیان تصریح کرده باشد و از ظاهر امر چنین برمی‌آید که این یهودیان باقی مانده یهودیانی باشند که بعد از اخراج بنی قینفاع و بنی قریظه و بنی نضیر و فراغت از کار آنان، در مدینه باقی مانده باشند چون اخراج آنان قبل از مسلمان شدن ابوهریره صورت گرفته است، زیرا او بعد از فتح خیبر به مدینه آمد... رسول خدا (ص) با یهودیان خیبر مصالحه کرد که روی زمین‌های خویش کار کنند و این وضعیت ادامه پیدا کرد تا این که عمر (رض) در زمان خلافت خویش آن‌ها را از خیبر بیرون راند.

احتمال دارد - والله اعلم - که رسول خدا (ص) بعد از فتح بقیه‌ی سرزمین خیبر قصد اخراج پس‌مانده‌های یهودیانی را که با آن‌ها مصالحه کرده بود، نموده باشد. بعد، از او خواستند آن‌ها را بر زمین‌هایشان باقی بگذارد که با درخواست آنان موافقت کرد یا طایفه‌ای از یهودیان مذکور در مدینه باقی مانده باشند. به اعتماد بر این که رسول خدا بر کار ایشان در سرزمین خیبر موافق است. بعدا رسول خدا آن‌ها را از سکونت در مدینه منع فرمود. والله اعلم.

اما سیاق کلام قرطبی در شرح مسلم، مقتضی این است که این عده از یهود از یهودیان بنونضیر بوده باشند که این امر صحیح نیست، زیرا اخراج آن‌ها مقدم بر آمدن ابوهریره به مدینه بوده است. ابوهریره در این حدیث می‌گوید: او در عملیات اخراج یهودیان بیت‌المدارس در خدمت پیغمبر (ص) بوده است. "بیت‌المدارس" به کسره‌ی حرف اول، خانه‌ای بود که کتاب آن‌ها در آن تدریس می‌شد یا مراد از مدارس، دانشمند و عالمی بود که کتاب آن‌ها را تدریس می‌کرد. اما دیدگاه و فهم اول ارجح است چون در روایت دیگری آمده است تا به مدارس رسید.^۲

حضور او در غزوه‌های فتح الاکبر (مکه) و حنین و طایف:

بعد خداوند او را مشرف به حضور در غزوه فتح الاکبر و حنین و طایف نمود. زیرا بخاری چندین روایت آورده که جملگی بر حضور او در فتح مکه دلالت می‌ورزند. بخاری به روایت از او می‌فرماید: "رسول خدا (ص) فرمود: اگر خدا بخواهد و فتح و ظفر نصیب ما شود، محل فرود آمدن ما "خیف" خواهد بود. زیرا منازل و جایگاه‌ها را در زمان کفر تقسیم کرده‌اند."^۳

این از زمان قبل از فتح مکه:

۱- بخاری ج ۴/ص ۱۲۰

۲- بخاری ج ۴/ص ۱۲۰

۳- فتح الباری ج ۷/ص ۸۰

و اما داستان فتح مکه که ابوهریره آن را این چنین بازگو می کند: "چون خداوند دروازه های مکه را بر پیغمبر خود (ص) گشود، در میان مردم به خطبه ایستاد و پس از حمد و ثنای خدا فرمود... " و خطبه ای مشهور فتح [مکه] را در کتاب خود آورده است و این دلیل بر حضور او در مکان ایراد خطبه، و شنیدن آن است.

مسلم از ابوهریره روایت کرده و می گوید: "ای طایفه انصار آگاه باشید که حدیثی را از احادیث مربوط به خودتان به شما تعلیم می دهم. بعد داستان فتح مکه را ذکر کرد و فرمود: رسول خدا از مدینه به طرف مکه حرکت کرد. او در این لشکرکشی زبیر را بر یک طرف لشکر، و خالد را بر طرف دیگر مسوول کرد و ابا عیبده را بر منطقه "الحُسر" ماموریت داد. ته دره را به اشغال خود در آوردند و رسول خدا نیز در یک گردان قرار داشت. ابوهریره گوید: رسول خدا به جنگاوران نظر افکند و مرا دید و گفت: ابوهریره! عرض کردم: در خدمتم رسول خدا. فرمود: جز یاران انصاری من کسی به نزد من نیاید. غیر "شیبان" از راویان این حدیث، این قید را [جز یاران من کسی به نزد من نیاید] بر آن افزوده اند و فرمود بر انصاریان بانگ برآور که نزد من بیایند. گوید: انصاریها اطراف او را احاطه کردند قریشها نیز پیران و فرومایه گانی را جمع کرده بودند و گفتند: اینها را به جلو می اندازیم، اگر فتح و ظفری نصیب آنان شد، ما نیز با آنان بوده ایم و اگر مورد اصابت واقع شدند، آنچه را که از ما درخواست کرده اند، انجام داده ایم. رسول خدا (ص) فرمود: او باش و اتباع قریشی ها را می بینید؟ بعد به دو دستش که یکی روی دیگری بود، اشاره کرد و فرمود: در کوه صفا به من می پیوندید. ابوهریره گوید به حرکت درآمدیم. هیچ یک از ما قصد کشتن یکی از آنها را نکرده، مگر این که او را کشت و هیچ یک از آنان چیزی به سوی ما نینداخت و دفاعی از خود نشان ندادند.^۱

بعد خطبه رسول خدا در "الجعرانه" را که در مدح و ستایش انصار ایراد کرد، بازگو نمود. آن هم زمانی که از حنین برمی گشت و قبل از رسیدنش به مکه.^۲

این خطبه مشهور است و از طریق چند نفر صحابه روایت شده است و این روایت دلیل بر این است که ابوهریره در جنگ حنین شرکت داشته، بعد از این که او امر رسول خدا (ص) را که امر کرده بود به سوی حنین به حرکت درآیند، روایت کرده است. علاوه بر این ابوهریره داستان حضور خویش در محاصره طایف را نیز - بعد از حنین - روایت کرده است.^۳

۱- منبع ذکر نشده است...

۲- سلم ج ۵/ص ۱۷۱

۳- بخاری ج ۵/ص ۳۸ مغازی الواقدی ج ۳/ص ۹۳۶

حضور ابوهریره در غزوه تبوک:

خداوند ابوهریره را به مشارکت در جنگ تبوک مشرف کرد. زیرا طحاوی با سند صحیح متصل به او روایت کرده گوید: "همراه رسول خدا (ص) به قصد تبوک از مدینه خارج شدیم."^۱ ابوهریره داستان مرور خویش در رکاب رسول خدا (ص) و لشکرش را - در جنگ تبوک - بر منطقه الحُجر که اقامت گاه ستمکاران نبود شده به عذاب از جانب پروردگار بود، چنین بازگو می کند.^۲ واقدی انصراف از تبوک را از زبان چهارتن از صحابه - که یکی از آنها ابوهریره بوده است - بازگو می کند و می گوید: "در این غزوه حاضر بوده و آنرا مشاهده کرده است."^۳ از میان دلایل حضور او در جنگ تبوک، روایتی است که مسلم آنرا به استناد به او روایت کرده که گوید: "چون جنگ تبوک پیش آمد، نوعی گرسنگی دامنگیر مسلمین شد. عرض کردند: ای رسول خدا اگر اجازه دهید شترهای آب کش خود را سر ببریم."^۴ بعد بقیه‌ی داستان را پی می گیرد.

حضور ابوهریره در جنگ مؤته:

ابوهریره در جنگ مؤته نیز حضور پیدا کرده است، واقدی گوید: "ریعه پسر عثمان به نقل از مقبری او هم از ابوهریره نقل می کند و گوید: "ابوهریره گفت: "من در جنگ مؤته حضور داشتم." دوباره روایت شده که گفت: "میان من و یک پسر عمومیم بگو مگو پیش آمد، او گفت: روز مؤته از جنگ فرار کردی، ندانستم در جواب این سخن او چه بگویم."^۵ حاکم نیز در کتاب المستدرک این تویخ را از طریق واقدی ذکر کرده، اما ذهبی او را در صحت این روایت تایید نکرده است... فرار مذکور به تنهایی از سوی ابوهریره صورت نگرفته است، بلکه این کل لشکر مسلمانان بود که در مؤته به دستور خالد پسر ولید (رض) عقب نشینی کرد و رسول خدا (ص) این عقب نشینی را فتح نام نهاد و فرمود: "اخذ الرايه خالد ففتح له" خالد پرچم را به دست گرفت و فتح و ظفر نصیب او شد. اما برخی از مسلمانان این عقب نشینی را امری بس بزرگ و خطیر تلقی کرده آن را فرار نام نهادند و عقب نشینی کنندگان را سرزنش و تویخ کردند.

۱- معانی آثار ج ۲/ص ۱۵ و دلائل النبوه ص ۳۵۷

۲- المغازی الواقدی ج ۳/ص ۱۰۰۶

۳- پیشین ج ۳/ص ۱۰۳۸

۴- مسلم ج ۱/ص ۴۲

۵- المغازی ۲/۷۲۱

۶- المغازی ۲/۷۶۵

مشارکت او در سرکوبی مرتدین:

چون رسول خدا از دنیا رفت و مسلمانان با حضرت ابوبکر بیعت کردند و دسته‌هایی از اعراب به فتنه ارتداد گرفتار شدند، ابوهیره را می‌بینیم که فوراً موضعی درست و اصولی اتخاذ می‌کند که نشان از فقاقت و هشیاری او است و آن این که بر مسلمان واجب است به هنگام وقوع فتنه از امیران خود تبعیت کند. از این رو او خود را چون جنگجویی امین در صف لشکریان حق آماده کرد و به صف لشکر حضرت ابوبکر پیوست و حق خداوند را بر خویش ادا کرد.

بخاری داستان جنگ ابوبکر با مرتدین را از خود وی نقل کرده، گوید: "چون رسول خدا (ص) وفات کرد و ابوبکر (رض) به جانشینی او برگزیده شد، و برخی از اعراب به کفر برگشتند. عمر گفت: ای ابوبکر چگونه با مردم به جنگ می‌پردازی، در حالی که رسول خدا (ص) فرموده است: امرت ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله عصم منی ماله و نفسه الا بحقه و حسابہ علی الله. یعنی: من ماموریت یافته‌ام که با مردم بجنگم تا زمانی که کلمه "لا اله الا الله" (هیچ خدایی نیست جز الله) را بر زبان بیاورند. هر کس این کلمه را بر زبان آورد، خون و جانش از جانب من محفوظ و معصوم است جز به حقتش و حسابش بر خداست."

ابوبکر گفت: قسم به خدا هر کس میان نماز و زکات جدایی بیندازد، من با او به جنگ می‌پردازم. چرا که زکات حق مال است. سوگند به خدا اگر بزغاله‌ای - و در روایتی طنابی که با آن شتر را می‌بندند - از آن چه به رسول خدا می‌دادند، از من باز دارند، بر سر منعمش با آنان خواهم جنگید. عمر گفت: سوگند به خدا جز این نبود که من هم دریافتم که خداوند سینه‌ی ابوبکر را برای جنگ با آنان گشاده کرده، و بعدا دریافتم که او بر حق است.^۱ این داستان را مسلم و ابوداود و نسائی نیز آورده‌اند. اما در الفاظ آن‌ها عبارتی که بر مشارکت او در این جنگ‌ها دلالت ورزد، دیده نمی‌شود، مگر نزد نسائی، آن‌هم با سند غیر قوی اما نزد احمد با سندی که احمد محمود شاکر آن را صحیح دانسته، بعد از نقل این داستان - سخن ابوهیره را می‌آورد - که گوید: "همراه با ابوبکر (با مرتدین) جنگیدیم و یقین حاصل کردیم که این عمل عین رشد و هدایت است."^۲

در کتاب الاغانی از طریق سیف پسر عمر^۳ روایتی آمده که دال مصاحبت و رفاقت ابوهیره با علاء ابن الحضرمی می‌باشد آن‌گاه که ابوبکر او را به جنگ مرتدین فرستاد، و مشارکت او در جنگ‌های منطقه هجر در بحرین و محاصره آن‌جا و فتح منطقه‌ی دارین - که جزیره‌ای است در دریای خلیج

۱- بخاری ج ۹/صص ۱۹ و ۱۱۵

۲- المسند ج ۱/ص ۱۸۱

۱۱۷- الاغانی ج ۱۵/ص ۲۵۸ محدثین سیف بن عمر را در حدیث ضعیف دانسته‌اند، اما در روایات تاریخی موضوع ساده‌تر است، علما به شرط وجود شاهد دیگری، روایات او را پذیرفته‌اند.

فارس مقابل بحرین - که فارس‌ها بر آن استیلا یافته بودند، مسلمانان آن‌جا را فتح کردند و مکعب - که حاکم تعیین شده از سوی فارس‌ها در آن‌جا بود - فرار کرد، ابوهریره در این زمینه می‌گوید: "رفتیم و راه افتادیم تا به بحرین رسیدیم، بعد به جلو تاختیم تا به کنار دریا رسیدیم، علاء گفت: بروید، بر اسب خود تاخت و خود را به دریا انداخت، او رفت و ما هم با او رفتیم و آب دریا از زانوی اسبان ما تجاوز نمی‌کرد، چون ابن مکعب، نماینده‌ی کسری در آن‌جا ما را دید سوار بر کشتی خود شد و گفت سوگند به خدا ما با این‌ها نمی‌جنگیم و سوار بر کشتی خود، به سرزمین فارس عقب‌نشینی کرد."

حضور او در واقعه‌ی یرموک و جنگ‌های ارمنستان و اطراف گرگان:

ابن عساکر ماجرای حضور او را در واقعه‌ی یرموک ذکر کرده است.^۱ ابن حجر نیز در الاصابه آن‌را آورده^۲ اما به نقل از ابن عساکر. ابن خلدون گوید: ابوهریره در زمان خلافت عثمان پسر عفان با عبدالرحمن پسر ربیعہ امیر ارمنستان بود، چون عبدالرحمن در جنگ‌هایش با ترکان به شهادت رسید، بعضی از لشکریان که ابوهریره و سلمان فارسی نیز جزو آن‌ها بودند، راهی منطقه گیلان و گرگان شدند.^۳

منطقه‌ی گرگان در زمان حضرت عمر فتح شده بود، اما اطراف آن هنوز ناامن بود. چنانچه از سیاق کلام ابن خلدون این چنین برمی‌آید و بر حضور ابوهریره در این اماکن دلالت می‌کند. آنچه که حمزه پسر یوسف گفته، ابوهریره همراه کسانی از اصحاب بود که وارد گرگان شدند، هر چند خبری از مشارکت او در جنگ‌های اطراف آن‌جا به میان نیآورده است.

چنان‌که از سیره‌ی او برمی‌آید، بعد از مشارکت در واقعه‌ی یرموک و جنگ‌های اطراف گرگان، خود را برای نشر و حفظ و فهم حدیث تفریح کرد و به طور کلی به کسب علم روی آورد و هیچ گواهی دال بر حضور او در فتوحات عراق و مصر ندیده‌ام.

این انصراف از بقیه‌ی جنگ‌ها به عنوان عیبی بر او تلقی نمی‌شود، چون همه‌ی اصحاب در جنگ‌ها و فتوحات شرکت نداشته‌اند، بلکه دولت تازه تاسیس و عملیات انشا و ایجاد تنظیمات اداری جدید نیرو و تلاش، بخش بزرگی از اصحاب را استهلاک می‌کرد و با خود می‌برد و مرکز خلافت در مدینه نیازمند برخی از اصحاب بزرگوار بود که از ناحیه‌ی علمی و تربیتی نگهبان حکومت باشند. این است که می‌بینیم برخی از اصحاب خود را به این امر مهم اختصاص داده بودند. به عبارت دیگر خود عمر آن‌ها را موظف به این کار کرده بود و به آن‌ها اجازه شرکت در جنگ‌ها و فتوحات را نمی‌داد، ابوهریره نیز از جمله‌ی کسانی بود که به امر عمر (رض) ماموریت تقویت و ترسیخ دستگاه اداری

۱- تاریخ دمشق ج ۴۷ ص ۲۴۹ من آن‌را ندیده‌ام اما استاد الخطیب آن را آورده است. ص ۱۱۷

۲- الاصابه ج ۲/ص ۱۱۱

۳- تاریخ ابن خلدون ج ۲/ص ۱۰۲۴

حکومت را به عهده داشت و برای مدتی به فرمان عمر امیر بحرین بود، اما اهتمام او به علم و نشر آن و حفظ پایه‌های فکری و اعتقادی دولت اسلامی طبیعت ممیزه و شاخصه‌ی اصلی زندگی ابوهریره را در این مرحله تشکیل می‌دهد.

این است ابوهریره‌ی مجاهد و جنگجو، به شمشیر خود جنگید و به قلب و نفسش، اوصاف جهاد و فضل و آداب آن را یاد گرفت تا آن را برای ما روایت کند تا از خلال ابواب جهاد - در کتاب‌های حدیث - چون یکی از بارزترین اصحاب ظاهر شود و قوانین جهاد را به امت یاد دهد و امت را بر آن تشویق کند. رضای خدا بر تو باد ای ابوهریره‌ی معلم و تحریک‌کننده‌ی همت‌ها برای جهاد و مبارزه.

آراستگی او به اخلاق ایمان آورندگان:

لابد این همراهی دایمی و مصاحبت همیشگی با رسول خدا - که ابوهریره افتخار آن را یافته بود - نتایج و آثاری به بار آورده و ابوهریره را آن‌چنان تربیت ایمانی نموده است که آثار این تربیت در بسیاری از میادین اخلاقی و علمی او نمایان است.

بعضی اوقات رسول خدا (ص) مستقیماً او را مخاطب قرار می‌داد و چون معلم و مرشد و مربی به او می‌فرمود: "ابوهریره اهل ورع باش، آن‌گاه بنده‌ترین بندگان خواهی بود. قانع باش، شاکرترین آن‌ها خواهی بود. آن‌چه را برای خود دوست داری، برای مردم دوست داشته باش، آن‌گاه مؤمن خواهی بود. با همسایه گانت همسایه‌ی خوب و نیکوکار باش، آن‌گاه مسلمان خواهی بود و کم بخند، زیرا خنده‌ی فراوان قلب را می‌میراند."^۱

ابوهریره این وصیت را به خوبی فهم و درک کرد و بر تطبیق و عملی کردن آن بس حریص بود. این است که او را ورع و دور از دنیاپرستی و اموال، و سخت زیست یافته‌ایم. در فصل آینده او را می‌بینیم که کاملاً از حکومتداری و فتنه‌های واقع شده میان اصحاب به دور است. او را دوست‌دار مردم می‌یابیم که به تعلیم آنان همت می‌گمارد و بر فهم حدیث به آنان حریص است. با همسایه‌ها نیکوکار و مهربان است. عمار پسر یاسر (رض) به فضل و بزرگواری او اعتراف می‌کند.^۲ در فصل آتی، ستایش عمار از او را می‌بینیم با همسایه‌اش عبدالله پسر شقیق نیکوکار بود، چنان‌چه بعداً از وی نقل می‌کند. او را می‌یابیم که از خنده دور بود و در بیشتر مناسبت‌ها به گریه می‌افتاد. همچنان که ذکر کردیم، به هنگام یاد رسول خدا می‌گریست یا هنگام شنیدن خبر مرگ حسن و شهادت عثمان. علاوه بر این‌ها به صفات دیگر ایمانی آراسته بود که انشاءالله در آینده به ذکر آن‌ها خواهیم پرداخت.

^۱ - سنن ابن ماجه ۱۴۱۰/۲ با سند حسن ۴۱۲/۱

^۲ - پیشین

عنایت و توجه ابوهریره به قرآن و حفظ آن:

حفظ قرآن و عنایت به آن و یادگرفتنش از نشانه‌های ایمان به شمار می‌آیند. رسول خدا (ص) بهترین مسلمان را کسی معرفی کرده که مشغول تعلیم قرآن به دیگران و تعلم آن باشد و در این رابطه می‌فرماید: "خیرکم من تعلم القرآن و علمه"^۱ بهترین شما کسی است که قرآن را یاد گیرد و آن را به دیگران یاد دهد.

به همین خاطر ابوهریره را می‌یابیم که در هر کار خیری از دیگران سبقت می‌گیرد و با تمام توان در تلاش است تا این خیر را به دست آورد و ابوهریره قرآن را نزد ابی پسر کعب دور کرد و تلاوت آن را از او گرفت.^۲

أبی یکی از چهار نفری است که رسول خدا (ص) حفظ خوب قرآن آن‌ها را تایید کرده است و فرمود: قرآن را از چهار نفر یاد بگیرید: "از عبدالله پسر مسعود و سالم مولای ابوحنیفه و ابی پسر کعب و معاذ پسر جبل."^۳

ابوهریره بعد از آن قاری قرآن شد و ابو جعفر یزید پسر قعقاع مخزومی مدنی یکی از ده قاری مشهور و امام در قرائت، قرآن را نزد او یاد گرفته است.^۴ عبدالله پسر هرمز الاعرج نیز قرآن را نزد او یاد گرفته که نافع پسر عبدالرحمن پسر ابو نعیم مدنی مشهورترین قراء هفتگانه، قرآن را از اعرج یاد گرفته است.^۵ این چنین ابوهریره چشمه‌ای از اجر نصیب خود نموده که هرگز خشک نمی‌شود و در هر حرفی که هر مسلمانی از عصر تابعین تا به امروزه و تا قیام قیامت بدان [قرآن را] تلفظ و نطق کرده و می‌کند برای او نیز حسنه‌ای است.

ابوهریره کل قرآن یا قسمتی از آن را به افراد دیگری غیر از این دو امام یاد داده است. چنان که سخن میناء مولای عبدالرحمن پسر عوف بر آن دلالت می‌کند و می‌گوید: "سوره‌ی بقره و آل عمران را از دهان ابوهریره دریافت کرده‌ام."^۶

آیا جای تعجب بسیار نیست که بعد از همه‌ی این‌ها کسی چون ابوریه علیه ابوهریره به دهن کجی پردازد و عدم ذکر نام او را همراه چهار نفری که رسول خدا (ص) به آن‌ها دستور داده قرآن را از

۱- بخاری ج ۶/ص ۲۳۶

۲- غایه‌النهایه فی طبقات القراء لابن الجزری ج ۱/ص ۳۷۰

۳- بخاری ج ۶/ص ۲۳۶

۴- غایه‌النهایه ج ۲/ص ۳۸۲

۵- غایه‌النهایه ج ۲/ص ۳۳۳

۶- العلل و معرفة الرجال للامام احمد ص ۲۶۲ با سند صحیح

آن‌ها دریافت کنیم، دلیل نقص او دانسته و بگوید او به درجه‌ی یکی از موالی نیز ارتقا پیدا نکرده است. یعنی نام ابوهریره با این چهار نفر نیامده، در حالی که نام سالم مولای ابوحنیفه در میان آن‌ها دیده می‌شود، پس بنا به زعم ابوریه سالم از ابوهریره افضل و برتر است. ما به فیلسوف قرن ۱۴ هـ ق می‌گوییم: در این حدیث نام هیچ‌کدام از ابوبکر و عمر و عثمان و علی نیامده است، آیا با این وصف سالم از این چهار خلیفه‌ی راشد افضل است؟ جواب شما به این سوال هر چه باشد، عین آن، جواب ما نسبت به ابوهریره و عدم ذکر نام او خواهد بود و بنا به اندیشه‌ی شما سالم مولای ابوحنیفه از ابوبکر و عمر و عثمان و علی افضل است و چه اندیشه‌ی انحرافی و مریضی است اندیشه‌ای که منجر به این گمان باطل و زعم فاسد شود.^۱

عبادت فراوان ابوهریره (رض):

از ابو عثمان النهدی منقول است، گفت: "ابوهریره را هفت شبانه روز مهمانی کردم او و همسرش و غلامش در سه ثلث شب به دنبال هم می‌آمدند. این یکی می‌آمد، نماز شب می‌خواند، بعد دیگری را از خواب بیدار می‌کرد."^۲

ابو عثمان در مورد شیوه‌ی ابوهریره در هر شب [به نقل از او] می‌گوید: "من شب را به سه قسمت تقسیم می‌کنم. یک ثلث آن می‌خوابم و یک ثلث آن به قیام و شب زنده‌داری مشغول می‌شوم و یک ثلث آن به یادآوری احادیث رسول خدا (ص) مشغول می‌شوم."^۳ انسان مسلمان لغزش‌ها و گناهان صغیره‌ی خود را بزرگ می‌شمارد، لذا ابوهریره را می‌بینیم که گوید: "همانا من در هر شبانه‌روز هزار بار از خداوند طلب بخشش و غفران می‌کنم و این مقدار به اندازه‌ی گناهان من است."^۴ یکی از سخنان زیبا و لطیف او که بر کثرت دعا و توسلش دلالت می‌نماید، سخنی است که ابن حجر از اسماعیلی روایت کرده که (ابوهریره) گوید: "بخیل‌ترین انسان‌ها کسی است که به سلام کردن بخل ورزد. ناتوان‌ترین آن‌ها کسی است که از دعا عاجز باشد."^۵ "ابوهریره (رض) روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه را روزه‌ی سنت می‌گرفت."^۶

۱- ظلمات ابی‌ریه ص ۱۷۵

۲- بخاری ج ۷/ص ۱۰۲ سند احمد ج ۲/ص ۳۵۳

۳- الدارعی ج ۱/ص ۸۲

۴- تذکره الحفاظ ج ۱/ص ۳۵

۵- فتح‌الباری ج ۱۱/ص ۴۹۸ و گفته با سندی بر شرط بخاری

۶- مصنف ابن ابی شیبہ ج ۳/ص ۴۲

او و حضرت عمر ده روز اول ماه ذی الحججه به بازار می آمدند و تکبیر می گفتند و مردم نیز به تبعیت از تکبیر آنان، تکبیر سر می دادند.^۱ در عین حال بر دو رکعت نماز فجر بسیار تاکید می ورزید و می گفت: "دو رکعت [نماز سنت] فجر را ترک مکن ولو در راه و سوار بر اسب باشی."^۲

ابوهریره و امر به معروف:

یکی از کارهای ابوهریره رفتن به مساجد پراکنده و متفرق انصار در اطراف مدینه بود تا آنها را تعلیم دهد و به آنان حدیث بیاموزد. همچون رفتن او به مسجد بنی زریق و دادن درس حدیث در آنجا^۳ فراوان بودن افراد راوی حدیث در میان زرقیان دلیل بر این مدعا است چنانچه در فهرست افراد روایت کننده از ابوهریره خواهیم دید.

حاکم از او روایت کرده که: "مردی از طایفه ی بنی عامر بر او گذر کرد: گفته شد این مرد از جمله ی انسان هایی است که بیشترین سرمایه را دارند، ابوهریره او را به نزد خویش فرا خواند و در این مورد از او سوال کرد. در جواب گفت: بلی درست است، زیرا من صد شتر سرخ رنگ، صد شتر رنگ گندمی، و چنین و چنان از گوسفندان دارم. ابوهریره گفت: تو را از شترهای سبک وزن و گوسفندان سم شکافته بر حذر می دارم، زیرا من شنیدم که رسول خدا (ص) می فرمود: (... و حدیثی طولانی نقل کرد که اگر بر این حیوانات ستم ورزد، باعث به آتش جهنم در افتادن او خواهند شد. این حدیث در صحیح مسلم روایت شده، اما داستان این مرد عامری در صحیح مسلم وجود ندارد.

هیتمی نقل کرده که ابوهریره بر بازار مدینه عبور کرد، بر آن ایستاد و گفت: ای اهل بازار به راستی شما چه عجب عاجز و ناتوان هستید! عرض کردند چرا این چنین است ای ابوهریره؟ گفت: میراث رسول خدا (ص) تقسیم می شود و شما اینجا نشسته اید؟ چرا نمی روید سهم خود را از آن دریافت کنید؟ گفتند: در کجا؟ گفت: در مسجد. همگی به سرعت به سوی مسجد رفتند و ابوهریره به انتظار بازگشت آنان در جای خود ایستاده بود. وقتی برگشتند گفت: چه سهمی از آن دریافت کردید؟ گفتند: ای ابوهریره وارد مسجد شدیم، اما چیزی را در آنجا نیافتیم که تقسیم شود. ابوهریره گفت: کسی را در مسجد ندیدید؟ گفتند: بلی دیدیم، کسانی را دیدیم که نماز می خواندند و دیگرانی که قرآن می خواندند و کسانی که از حلال و حرام صحبت می کردند. ابوهریره گفت: خاک بر سرتان. این میراث محمد (ص) است.^۴

۱- بخاری ج ۲/ص ۲۴

۲- مصنف ابی ابی شیبه ج ۲/ص ۲۴۱

۳- مسند احمد ج ۲/ص ۴۳۴

۴- مجمع الزوائد ج ۱/ص ۱۲۳

اما هم‌اکنون یکی می‌آید و به اقداماتی برمی‌خیزد که مجبور می‌شویم او را از منکری که در آن افتاده بازداریم او دارد علیه مرد امرکننده به معروف (ابوهریره) دهن کجی می‌کند. "لا حول ولا قوه الا بالله"

رفتار نیک او با مادرش:

هیچ نعمتی که نصیب انسان می‌شود، بزرگتر از نعمت ایمان و ثبات بر آن نیست و هیچ دعایی که برای دوست یا کسی از اعضای خانواده‌ات می‌کنی، درست‌تر و باارزش‌تر از این نیست که برایش دعای ایمان و هدایت بکنی. جز فرد مومن کسی ارزش این دعا را احساس نمی‌کند، از این‌رو جا دارد ما تصور کنیم که ابوهریره چه نیکی بزرگی با مادرش کرد، آن‌گاه که ایمان آوردن و مسلمان شدن او را آرزو کرد و سبب اسلام آوردن او گردید.

مسلم از او روایت کرده گفت: "مادرم مشرک بود و من او را به اسلام دعوت می‌کردم. یک روز او را دعوت کردم. سخنی راجع به رسول خدا (ص) در گوش من نهاد که از آن ناراحت شدم، گریه کنان خدمت رسول خدا (ص) آمدم. عرض کردم ای رسول خدا مادرم را به دین اسلام فرا می‌خواندم، آن را نپذیرفت، امروز نیز او را دعوت کردم. سخن بدی راجع به شما از وی شنیدم. از خدا بخواه که مادر ابوهریره را هدایت کند. رسول خدا (ص) فرمود: "اللهم اهد ام ابی‌هریره" خداوند مادر ابوهریره را هدایت کن. فوراً از آن‌جا خارج شدم تا مژده‌ی دعای رسول خدا را به مادرم بدهم. چون آمدم و به سوی دروازه رفتم، دیدم بسته است. مادرم از داخل صدای پای مرا شنید و گفت: ای ابوهریره در جای خود بایست. من صدای خش خش آب را می‌شنیدم.

ابوهریره می‌گوید: مادرم غسل کرد و بالاپوش خود را پوشید و با عجله قبل از این که روبند خود را ببندد، بیرون آمد و گفت: ای ابوهریره "اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله" گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. گوید: در حالی که از فرط شادی می‌گریستم، به نزد رسول خدا برگشتم و گفتم ای رسول خدا مژده بده که خداوند دعای تو را مستجاب فرمود و مادر ابی‌هریره هدایت یافت. رسول خدا حمد و ثنای خدا را به جا آورد و گفت: نیکو و پسندیده است.^۱

از جمله‌ی نیکی‌های دیگر ابوهریره با مادرش روایتی است که ابن سعد با سند صحیح از او روایت کرده می‌گوید: رسول خدا (ص) دو دانه خرما به او داد. ابوهریره می‌گوید: یک دانه خرما را خوردم و دانه‌ی دیگر را در دامنم گذاشتم. رسول خدا (ص) فرمود: چرا این دانه خرما را برداشتی؟ عرض کردم

برای مادرم. فرمود آنرا بخور من دو عدد خرماى ديگر به شما خواهم داد. آنرا خوردم و دو دانه خرماى ديگر [برای مادرم] به من داد.^۱

عبدالله پسر وهب صادق‌ترين نمونه و صورت محبت ابوهريره را به مادرش برای ما بازگو می‌کند. او از جمله‌ی شیوخ بخاری به شمار می‌رفته و از طریق سعید پسر ابی هلال روایت کرده که: ابوهريره هر روز به نزد مادرش می‌رفت و می‌گفت: مادرم خداوند تو را جزای خیر دهد که مرا زمانی که کوچک بودم، تربیت کردی. مادرش می‌گفت: پسر، خداوند تو را جزای خیر دهد که در بزرگ‌سالی با من نیکی کردی.^۲ بخاری نیز این روایت را نقل کرده است.^۳

حال یکی می‌آید که احتمال دارد بر اثر پرخوری گرفتاری مرض سوء هاضمه شده باشد و مادرش از فرط گرسنگی به خود پیچد، بعد علیه ابوهريره دهان به ذم و طعن‌گویی بگشاید، بعید است که بتواند ضربه‌ای به ابوهريره وارد کنند یا از او انتقام بگیرند.

فروتنی علمی او و مغرور نگشتن:

ابوهريره (رض) در بهره‌مندی از حافظه‌ی قوی از ديگر صحابه جلوتر بود. اما این حافظه‌ی قوی او را نفریفته بود تا خود را برتر از ديگران بداند. پسر ابی شيبه، سخن او را در رابطه با ابن عباس نقل می‌کند که با این که ابن عباس از نظر سنی یکی از کم‌سن‌ترین صحابه به شمار می‌رفت، خطاب به او می‌گفت: تو از من بهتر و عالم‌تر هستی.

در صورت ديگري ابوهريره را می‌بینیم که در مقابل تابعی بزرگوار عمرو پسر اوس ثقفی متوفای سال ۷۵ هـ.ق یکی از اقران عروه پسر زبیر فروتنی نشان می‌دهد و در جواب گروهی که عبدالرحمن پسر نافع پسر لبیبه در جمع آنان بود می‌گوید: "از من سوال می‌کنید در حالی که عمرو پسر اوس در میان شما وجود دارد."^۴

آری! تواضع ابوهريره چنین است. مع الوصف ابوریه‌ی متکبر و متعفن‌الفکر و متحجرالعقل می‌آید و می‌خواهد از ابوهريره انتقام بگیرد و بر او بتازد. هیئات!

درنگ کردنش در فتوا و اهلیت‌ش برای آن:

ابن حزم سیزده نفر از متوسطین صحابه را - در آنچه که به عنوان فتوا از آنها روایت کرده است - نام می‌برد که ابوهريره نفر چهارم آنهاست. سایرین عبارتند از: ام سلمه، انس، ابوسعیدخدری، عثمان،

۱- الطبقات ج ۴/ص ۳۲۹

۲- جامع ابن وهب ص ۲۳

۳- فضل الله الصمد شرح الادب المفرد ج ۱/ص ۶۴

۴- جرح و تعدیل ۲۳۰ ج ۳ ق ۱

عبدالله بن عمرو، ابن الزبیر، ابوموسی، سعد سلمان، جابر، معاذ و ابوبکر. بعد گوید: "آن‌ها تنها سیزده نفرند که ممکن است از فتوای هر کدام از آنان جزو کوچکی جمع شود." بعد هفت نفر دیگر را بر آن‌ها می‌افزاید. با این وصف ابوهیره از فتوا خیلی می‌ترسید و از آن دوری می‌گزید. زیرا تثبت و احتیاط در فتوا جزو عرف ایمان‌داران است. بسیاری از سلف از صدور فتوا خودداری می‌کردند و در صورتی که کس دیگری شایسته‌ی فتوا را می‌یافتند خود جواب نمی‌دادند.

دارمی از او روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: "هر کس بدون تحقیق و حصول یقین فتوا صادر کند، گناه کسی که برای او فتوا داده، به گردن اوست."^۱

خوف ابوهیره از عواقب فتوا به حدی بود که هرگاه در مورد فتوایش متأكد نمی‌بود، از صدور آن اجتناب می‌ورزید و در مورد آن از دیگران پرس و جو می‌کرد. بر خلاف آن‌چه افراد مغرض در مورد وی می‌گویند، امام بخاری از او روایت کرده که چون اهل بحرین در مورد حکم خوردن ماهی شناور بر روی آب از وی سوال کردند، گفت: "هیچ اشکالی ندارد." و گفت: "در مورد آن از عمرو سوال کرده‌ام، او نیز چنین جواب داده است."^۲

سعید بن منصور از وی روایت کرده که بعد از این که در مورد برخی از امور مربوط به طلاق که یک فرد بحرینی از وی سوال کرد و درباره‌ی آن مشکلاتی برایش پیش آمده بود، برای بار دوم از حضرت عمر سوال کرد.^۳

سخاوت ابوهیره و آزادسازی بردگان و نیکوکاری با آن‌ها و سرپرستی افراد یتیم:

از طفاوی روایت شده که: "با ابوهیره در مدینه اقامت گزیدم، کسی را از یاران رسول خدا (ص) چابک‌تر [در خدمتگذاری] و مهمان‌نوازتر از ابوهیره ندیدم."^۴

از حمید پسر مالک پسر خیشم منقول است که: "با ابوهیره در زمین او (واقع در عقیق) نشسته بودیم. مردی از اهل مدینه سوار بر شتر نزد او به مهمانی فرود آمد. "حمید گوید: "ابوهیره گفت: پیش مادرم برو و به او بگو پسرت به شما سلام می‌رساند و می‌گوید غذایی برایمان درست کند." گوید: " (رفتم) او هم سه قرص نان جو و مقداری روغن زیتون و نمک را در یک سینی گذاشت، آنرا روی سرم گذاشتم و به نزد آن‌ها آوردم. وقتی آنرا جلو ایشان گذاشتم، ابوهیره تکبیر زد و گفت: سپاس برای خدا که ما را از نان سیر کرد، بعد از این که غذای ما جز دو سیاه (خرما و آب) چیز دیگری نبود."^۵

۱- دارمی ۵۷

۲- تاریخ الکبری ۱۸۵ ج ۱ ق ۲ با سند صحیح

۳- سنن سعید بن منصور ۳۵۶ ج ۳ ق ۱

۴- ابوداود ج ۱/ص ۵۰۱ بسند صحیح، تذکره الحفظ

۵- فضل الله الصمد شرح الادب المفرد ج ۲ ص ۳۱

از ابی الزعزعه نویسنده‌ی مروان روایت شده که: "مروان صد دینار برای ابوهریره فرستاد. بعد کسی را دنبال او فرستاد و گفت: من این دینارها را به اشتباه نزد شما فرستاده‌ام. گفت: چیزی از آن نزد من نمانده است، در مقابل آن از سهمیه بخششم کم کن. مروان گفت: هدف مروان نیز همین بود که بداند آیا ابوهریره آن را به دیگران می‌بخشد یا نزد خود نگه می‌دارد."^۱

اما تعجب این جاست که نویسندگان این زمان از پیروان یهود بر ابوهریره خرده می‌گیرند که بخشش را از امیران پذیرفته است و این را بر خود خرده نمی‌گیرند که پول و هدیه از موسسات کفر دریافت می‌دارند. در حالی که دریافت ابوهریره (رض) همچون سایر صحابه منحصر به آن مقدار از اموال بوده که امرا در مقابل جهاد دوران نیرومندی و جوانی، و خود را برای تعلیم فارغ کردن، در دوران پیری به آنان می‌دادند. چنان که دولت‌های امروز مبالغی به عنوان حقوق بازنشستگی به خدمتگزاران و کارمندان، یا به عنوان هدیه و بخشش فراغت از کاری یا جوایز تالیف می‌دهند و مردی از همین قماش (محمود ابوریه) حقوق بازنشستگی کلانی دریافت می‌دارد و آن را در راه‌های فرومایه و حقیر خرج می‌کند. سپس به نقد ابوهریره دهان می‌گشاید. چرا؟ چون مبلغی پول از بیت‌المال دریافت کرده و آن را در راه مساعده و کمک رسانی به مسلمانان خرج کرده است!؟

ابوهریره (رض) اغر بن سلیک (ابا مسلم مدنی) را با مشارکت ابو سعید خدری از بندگی آزاد کرد. از آن پس اغر به کوفه آمد و جزو محدثین گردید و محدثین اوایل کوفه از وی روایت نقل می‌کردند.^۲

ابن سعد از طریق واقدی روایت کرده که ابوهریره در ذالحلیفه نزدیکی مدینه اقامت گزید و در مدینه خانه‌ای داشت که آن را به بندگان آزاد شده‌اش بخشید.^۳

ابوهریره معاویه پسر معتب هذلی را که یتیم بود، تحت کفالت و سرپرستی خود درآورد. نامبرده در حجره‌ی او می‌زیست.^۴ او را آن‌چنان تربیت و تعلیم داد که بعدها یکی از راویان تابعی گردید و روایات فروانی از ابوهریره نقل کرده است که در مسند امام احمد و غیر آن آمده‌اند.^۵ سرپرستی و کفالت افراد یتیم یک خصلت ایمانی است که اگر فرد صادق باشد، باعث می‌شود صاحب آن به بهشت داخل شود. زیرا در روایتی که سهل پسر سعد الساعدی از رسول خدا (ص) نقل کرده آمده است: "من و سرپرست یتیم این‌چنین با هم در بهشت هستیم." و وقتی گفت این‌چنین، انگشتان شهادت و وسط را به هم جفت و متصل کرد.^۶

۱- الکنی و السماء للذولابی ج ۱ ص ۱۸۴ بسند صحیح

۲- الطبقات ج ۴ ص ۳۴۰

۳- الطبقات ج ۴ ص ۳۴۰

۴- الجرح و التعديل ۳۷۹ ج ۴ ق ۱

۵- المسند ج ۲ ص ۳۰۷ و ۵۱۸

۶- بخاری ج ۷ ص ۱۰

اگر فرد سرپرست کننده‌ی یتیم در کنار کفالت و طعام دادن، به تادیب و تربیت و تعلیم او نیز همت گمارد، بی گمان اجرش چند برابر خواهد بود.

این اخبار و روایات بر این واقعیت دلالت دارند که ابوهریره (رض) در دو حالت قرار داشته، یا این که ثروت و مالی نزد او وجود داشت که آنرا در راه خدا و آزاد سازی بندگان و مساعدت نیازمندان و کفالت بی سرپرستان صرف می کرد و یا این که محتاج و فقیر می زیست و به آنچه خداوند برایش میسر می کرد، اکتفا می کرد. یا هدیه و بخشش بیت المال را می پذیرفت و آن را به دیگران می بخشید، یا آنها را در آن سهم و شریک قرار می داد و همچون حالتی با حالت قبل از آن (انفاق و کفالت و ...) جز از دست افراد مخلص بر نمی آید.

تربیت نیکوی فرزندان:

ابوهریره (رض) اعضای خانواده و فرزندان خود را بر زهد و نیکوکاری پرورش می داد. فرزند خویش محرر را به نیکی تربیت و تعلیم داد، چنان که راویان بزرگواری چون شعبی و زهری خود را نیازمند او می یافتند و اگر حدیثی از ذهنشان می رفت و فوت می شد، آن را از او می گرفتند. چنان که این مطلب در فصلی دیگر خواهد آمد و دختر خود را بر پارسایی تربیت نمود و به او می گفت: "ای دخترم، لباس زرانودود مپوش، زیرا بر تو از شعله های آتش می ترسم و لباس حریر مپوش، زیرا می ترسم که گرفتار سوختن شوی."^۱

حال یکی می آید که احتمال می رود دخترش با آخرین مدل های لباس پارسی به خیابان بیاید، اما علیه ابوهریره دهن کجی و بدگویی می کند. هیهات و الله.

شوخی های ابوهریره:

انسان مسلمان شاداب و خوش رو است، با دیگران الفت می گیرد و مورد الفت دیگران واقع می شود و هنگام ملاقات با دیگران لب به خنده است. ابوهریره نیز چنین بود.

ابن سعد بسند صحیح از ابی رافع نقل کرده است که: گاهگاهی مروان ابوهریره را به جای خود بر مدینه می گماشت. ابوهریره با داشتن این منصب بر الاغی - که به روایت عفان، زیر پالان و به روایت عارم پالان بر آن می بست - سوار می شد و ریسمانی از لیف خرما در سر خود قرار می داد و راه می رفت و چون به کسی می رسید می گفت راه را باز کنید امیر آمد. بعضی اوقات نیز به میان بچه ها که شب هنگام مشغول بازی موسوم به "لعبه الغراب" یعنی بازی کلاغ بودند، می آمد و ناگهان خود را به وسط آنها می انداخت و پاهای خود را بر زمین می کوبید. بچه ها می ترسیدند و فرار می کردند. بعضی اوقات

۱- الزهد احمد ص ۱۵۳ حلیمه الاولیا ج ۱/ص ۳۸۰ بسند صحیح تذکره الحفاظ ج ۱/ص ۳۴

هم مرا به صرف شام دعوت می کرد و هنگام چیدن سفرده می گفت استخوانها را برای امیر بیاورید. بعدا معلوم می شد که گوشتی در کار نیست، بلکه غذا نان خیس خورده با زیت است.^۱

ابونعیم اصفهانی از ثعلبه پسر ابی مالک قرظی روایت کرده که: ابوهریره به بازار آمد در حالی که بسته‌ای از هیزم بر پشت داشت. او آن روز به نیابت از مروان، امیر مدینه بود. گفت ای ابن ابی مالک راه را بر امیر باز کنید. گفتم: همین اندازه کافی است. در حالی که کوله بار هیزم بر دوش داشت، گفت: راه را بر امیر باز کنید.^۲

اما کسانی که بر ابوهریره طعن می‌زنند، (امثال گولدیزهیر) این نوع شوخی‌ها را بر او خرده می‌گیرند و آن را نشانه‌ی ضعف و قلت عقل او می‌دانند. از ظاهر چنین بر می‌آید که نویسنده‌ی فجر الاسلام (منظور آقای احمد امین مصری است) این رای را پسندیده می‌داند. لذا در آنچه که پیرامون ابوهریره نوشته، به آن چه که ابن قتیبه در آراء و نظریات نادرش می‌گوید، اشاره می‌کند و متأسفانه در میان همه‌ی محاسن و اخلاقیات پسندیده‌ی او بر این مورد تکیه می‌ورزد و روی آن توقف می‌کند. بی‌شک این رفتار ناشایست با ابوهریره و تحریف حقیقت حال وی و نشان دادن آن به شکلی زشت، هیچ پایه و اساسی ندارد. زیرا ظاهر شدن انسان در شکل و مظهر خوش‌روییانه، شوخی‌کننده و دوستدار مزاح هرگز از قدر و منزلت او نمی‌کاهد و هرگز به عنوان مظهر و نشانه‌ای از اضطراب شخصیت و خفت عقل او تلقی نمی‌شود. و گرنه بایستی هر لطیفه‌گوی شوخ طبع را خفیف‌العقل تلقی کنیم و هر انسان خشک طبع اخمو را خردمند و دارای اندیشه‌ی وافر بدانیم.^۳

ابوریه گمان برده که ابوهریره مردی اهل مزاح و مهذار بوده و در تفسیر کلمه‌ی "مهذار" می‌گوید: "هذر یعنی کسی که فراوان حرف بزند و در میان حرف‌هایش سخنان پست و لغزش‌های زبانی فراوان مشاهده شود." این افترا بر خدا و بر ابوهریره و تاریخ و تاریخ‌نویسان تلقی می‌شود. زیرا ما از باب تحدی و مبارزه‌طلبی به ابوریه می‌گوییم: تو تنها یک صحابی یا تابعی یا تاریخ‌نویس موثق را نام ببر که ابوهریره را "مهذار" معرفی کرده باشد و اگر نتوانی چنین شاهده‌ی را بیاوری معلوم است که تو از جمله‌ی دروغ‌گویانی هستی که خرد و عقل انسان‌ها را مورد اهانت قرار می‌دهند.

اما مزاح‌هایی که ابوهریره بدانها شهرت یافته و معروف است، بخشی از فضایل اخلاقی است که خداوند به او ارزانی داشته و به واسطه‌ی آن محبوب دل‌های مردم گردیده است و مزاح هم به ذات خویش در دین اسلام امری مکروه و ناپسندیده نیست و اگر چنین می‌بود، می‌بایست تندخویی و خشونت طبع و رفتار در اسلام امری محبوب تلقی شود. پس حاشا بر خدا و رسولش که این خصلت را

۱- الطبقات ج ۴/ص ۳۳۶ عیون الاخبار ج ۱/ص ۳۱۵

۲- حلیه الاولیاء ج ۱/ص ۳۸۵، سباعی رحمه‌الله نیز آن را از معارف ابن قتیبه نقل کرده است.

۳- از کلام السباعی رحمه‌الله در کتاب السنه و مکانتها ص ۲۷۵

دوست بدارند، در حالی که خداوند خطاب به رسولش می‌فرماید: "ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك" و اگر درشتخوی و سنگ‌دل بودی، از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

مزاح کردن نزد انسان‌های شریف و بزرگوار به عنوان اخلاقی عیب آور تلقی نمی‌شود، زیرا رسول‌الله نیز با یاران خود مزاح می‌کرد و یاران نیز باهم مزاح می‌کردند و در میان صحابه کسانی وجود داشتند که به انجام مزاح سالم و محدود به رعایت حدود شریعت و اخلاق شهرت داشتند که ابوهریره نیز یکی از افراد این مجموعه بود. بخاری در الادب المفرد از بکر پسر عبدالله روایت کرده که یاران رسول خدا (ص) با هندوانه و خریزه بازی می‌کردند و آن را به سوی همدیگر می‌انداختند و چون زمان حقایق فرا می‌رسید، تنها آنان مردان واقعی بودند.

آری! یاران رسول خدا چنین بودند و هر کس مزاح و شوخی‌های ابوهریره را بر او خرده بگیرد، در واقع یک امر مباح از نظر دین را انکار کرده و یک اخلاق نیکوی محبوب مردان نیکو و شایسته را بر آن‌ها خرده گرفته است.^۱

لازم به ذکر است که نقل این داستان‌ها از ابوهریره دلیل بر تکرار آن در زندگی وی نیست، شاید در همه‌ی عمر، یک مورد شوخی از وی سر زده باشد، آن‌هم با کسانی که خواسته با آن‌ها شوخی و مزاح کند. روحیه‌ی بذله‌گویی و مزاح نزد مسلمانان مشهور است. زیرا اگر زمان جدیت و تلاش و جهاد فرا می‌رسید، آن‌ها مردان واقعی بودند. چنان‌که بکر پسر عبدالله در توصیف آنان می‌گوید: صحابی بزرگوار نعیمان (رض) در مجلس رسول خدا (ص) سخنی بر زبان می‌آورد یا کاری می‌کرد که رسول‌الله را به خنده می‌آورد.

صالحان و نیکان نیز در تبسم و گشاده‌رویی و مزاح به وسیله‌ی سخنان دور از دروغ و شتم و بدی، بر اخلاق و رفتار رسول خدا (ص) بودند و در این امر به او تاسی می‌کردند.

امام علی (رض) بسیار شوخی می‌کرد و ابن‌سیرین آن‌چنان می‌خندید که آب دهانش بیرون می‌آمد.^۲

شریح (قاضی) در مجلس قضاوت شوخی و مزاح می‌کرد، شعبی یکی از بذله‌گوترین انسان‌ها بود. صهیب اهل مزاح بود. ابوالعالیه اهل مزاح بود، ولی همه‌ی این‌ها وقتی مزاح می‌کردند، دهان به فحش و دشنام و غیبت و دروغ نمی‌گشودند و مزاح زمانی مذموم تلقی می‌شود که این خصلت‌ها یا برخی از این‌ها، قاطی آن شده باشند.^۳

۱- پیشین ص ۳۲۵

۲- تاویل مختلف الحدیث - ابن‌قتیبه ص ۲۹۴

۳- پیشین ص ۲۹۵

در روایتی که ترمذی آن را از عبدالله پسر رافع روایت کرده، آمده که ابوهریره با مردی که از سبب کینه‌گذاری او به این کینه [ابوهریره] سوال کرد از باب مزاح وارد شد و او را پاسخ گفت. آن مرد می‌گوید: گفتم: "چرا کینه‌ی شما را ابوهریره قرار داده‌اند؟"

گفت: "آیا از من فرار نمی‌کنی؟"

گفتم: "بلی، چون قسم به خدا از شما می‌ترسم."^۱

من هم می‌گویم: "آری سوگند به خدا باطل‌گویان از تو ای ابوهریره فرار می‌کنند و از سخن شما که آبروی آنان را می‌برد و حقیقت [خبثت‌های] درونی‌شان را آشکار می‌نماید، می‌ترسند و در واقع آن‌که راجح و رابح (استفاده‌کننده) است، تو هستی، که [همچون] کوه بزرگ و استواری. رضی الله عنک و ارضاک..."

۱- الترمذی ج ۱۳/ص ۲۲۸

ابوهریره‌ی حافظ و مورد اعتماد و ثقہ:

حفظ حدیث از سوی او و دفاعش از خود:

ابوهریره (رض) به حافظه‌ی خود بسیار اعتماد داشت و بدان تکیه می‌کرد. او اعتماد فراوانی به خود داشت و هیچ مانعی نمی‌دید که آشکارا و بی‌پروا بگوید من هیچ یک از اصحاب رسول خدا (ص) را سراغ ندارم که بیشتر از من احادیث رسول خدا (ص) را حفظ داشته باشد.^۱ این امر هم به این دلیل است که او زمان مصاحبت خود با رسول خدا (ص) را به حفظ احادیث وی اختصاص داده بود و در این زمینه می‌گوید: "سه سال تمام رسول خدا (ص) را مصاحبت کردم و طی این مدت هیچ چیز به اندازه‌ی حفظ احادیث از او برای من اهمیت نداشت."^۲ در روایت دیگری می‌گوید: "من در هیچ سالی به مانند این سه سال که در خدمت رسول خدا (ص) بودم، احادیث حفظ نمی‌کردم و آنچه را که رسول خدا (ص) می‌گفت، فهم و درک می‌کردم."^۳

این حرص و تاکید از سوی ابوهریره بر حفظ حدیث، از وی شخصیتی درست کرده بود که بنا به اظهار خودش، از سایر صحابه - به استثنای عبدالله پسر عمرو پسر عاص - بیشتر احادیث از حفظ داشت. او می‌گوید: "هیچ یک از یاران رسول خدا (ص) بیشتر از من احادیث از حفظ نداشتند جز عبدالله پسر عمرو پسر عاص، زیرا او علاوه بر حفظ، احادیث را می‌نوشت، در حالی که من تنها حفظ می‌کردم و نمی‌نوشتم."^۴ در روایت (لفظ) ابو جعفر الطبری آمده است که: من تنها از راه حفظ از احادیث نگهداری و حفاظت می‌کردم، در حالی که او (عبدالله) هم از راه دل هم از طریق کتابت آنها را حفظ می‌کرد، چرا که از رسول خدا اجازه گرفت که احادیث وی را بنویسد و رسول الله به او اجازه داد.^۵ با وجود این آقای احمد امین و امثال وی از ساخته شدگان و آيادی مستشرقین سر برافراشته و گردن دراز کرده، دهان به بدگویی و عیب‌دار نمودن ابوهریره می‌کشایند. چرا؟ چون او - به قول آنان احادیث را نوشته است و این عدم کتابت مظنه خطا تلقی می‌شود، در حالی که این‌ها فراموش کرده‌اند - یا عمداً خود را به فراموشی زده‌اند - که در میان صحابه این تنها ابوهریره نیست که اقدام به کتابت احادیث ننموده، بلکه جز اندکی از اصحاب چون عبدالله پسر عمرو عاص و علی پسر ابی طالب (رض)، بقیه هیچ کدام احادیث را نمی‌نوشتند. آنها نیز هر چه را از رسول خدا می‌شنیدند، نمی‌نوشتند. حال این آقایان در این زمینه که اعتماد و تکیه جمهور اصحاب چون ابن عباس و عایشه و انس و افراد فراوان

۱- ابن سعد ج ۴/ص ۳۳۲ بسند صحیح

۲- بخاری ج ۱/ص ۳۸

۳- مسند الحمیدی ج ۲/ص ۴۵۵ بسند صحیح

۴- بخاری ج ۱/ص ۳۸

۵- معافی الآثار ج ۲/ص ۲۸۴

غیر آنان، بر حفظ احادیث در سینه بوده است آیا شایسته است که ما در مورد احادیث روایت شده توسط همه‌ی اصحاب شک به دل راه دهیم، آن‌هم به بهانه‌ی این که احادیث را نوشته‌اند؟ [آری این عمل] شبهه‌افکنی پوچی است که می‌خواهند به وسیله‌ی آن در صحت همه‌ی احادیث روایت شده، تشکیک ایجاد کنند. در حالی که رسول خدا (ص) فرموده است: "ما امتی امی هستیم که نمی‌نویسیم و به محاسبه روی نمی‌آوریم." بلکه به جای آن امت روایت و حفظ بودند.

بنابراین هیچ غریب نیست که ابوهریره خود را در میان اصحاب حافظ‌ترین آن‌ها و بیشترین روایت کننده‌ی حدیث معرفی کند، و ما او را چنین می‌شناسیم که احادیث و روایات فراوان نقل می‌کند و به تبلیغ آن‌چه از رسول خدا (ص) و بزرگان صحابه شنیده، همت گمارده است. این فراوانی در روایت احادیث باعث شد که برخی از صحابه از وی بخواهند کمتر احادیث را روایت کند، تنها از خوف این که نکند به خطا در افتد، یا این که برخی از تابعین که از مصاحبت فراوان اوبا رسول خدا (ص) اطلاع نداشتند، به تعجب در افتند یا برخی از جاهلان از نسل تابعین عراقی وی را تکذیب کنند و این امر جای تامل است که عراق آن زمان به اتفاق همه‌ی مورخین، مرکز تجمع یهودی‌ها و مجوسیها، و مرکز طرح و اجرای نقشه‌های خبیث علیه اسلام و طعن بر مردان آن بوده است. از این رو و در راستای رد بر طوایف سه‌گانه فوق و توجیهی برای نقل کردن روایات فراوان و جرئتش بر روایت، ابوهریره به دفاع از خود برخاسته است و خود به بیان اسباب اعتمادش به خود پرداخته و مجبور شده برخی از فضایل و مناقب خود را ذکر و بازگو نماید. اما نه از باب غرور و خودستایی، بلکه از باب تذکر و تحدیث به نعمت‌های پروردگار، و دعوت به سوی در پیش گرفتن روش انصاف و موازنه میان شرایط و ظروف او و کسان غیر او، فرقی که برخی حقیقتاً آن را نمی‌دانند و برخی از آن اطلاع دارند، ولی در موردش خود را به جهالت می‌اندازند یا آن را عمدتاً به باد نیشان و فراموشی می‌سپارند.

مشهورترین دفاع ابوهریره از خویش

مشهورترین دفاع ابوهریره از خویش روایتی است که ابوهریره در مواضع متعدد آن را ذکر کرده و می‌فرماید: "می‌گویند ابوهریره احادیث فراوان نقل می‌کند - و همه‌ی ما نزد خداوند موعدی داریم که در آن به نزد وی برمی‌گردیم و مورد محاسبه واقع می‌شویم و می‌گویند چرا مهاجرین و انصار مانند او احادیث فراوان نقل نمی‌کنند؟ در پاسخ می‌گویم: برادران مهاجر در بازار مشغول کالاهای خویش بودند و برادران انصار هم مشغول باغداری و سرمایه‌های خود، اما من مردی فقیر و ندار بودم، همراه و

ملازم رسول خدا، و در ملازمت با وی شکم خود را سیر می‌کردم و بدین وسیله در زمانی که آن‌ها غایب بودند، من حضور پیدا می‌کردم و آن‌چه را که آن‌ها فراموش می‌کردند من فهم می‌کردم.^۱

در روایت امام احمد آمده است: "من مردی اعتکاف کننده [در مسجد] بودم و بیشتر از سایرین با رسول خدا مجالست داشتم، زیرا وقتی که آن‌ها غایب بودند من حاضر می‌شدم و آن‌گاه که دیگران فرموده‌های او را فراموش می‌کردند، من آن‌ها را حفظ و از بر می‌کردم."^۲

و در روایت "لفظ" حاکم آمده است که: "عروس و کالای بازار مرا از بودن در خدمت رسول خدا باز نمی‌داشت، چرا که فاقد آن‌ها بودم. این بود که از رسول خدا (ص) می‌خواستم که حرفی به من یاد دهد و لقمه‌ای به من عطا کند که آن‌را تناول کنم."^۳

در روایت دیگری از بخاری آمده است: "همیشه ملازم پیغمبر می‌بودم تا از این طریق شکم را سیر کنم، زمانی که از خوردن خمیر [نان پخته] و پوشیدن حریر و خدمت خدمتکار محروم بودم و جاریه‌ای به خدمت من نمی‌ایستاد و از فرط و شدت گرسنگی شکم را به ریگ و شن می‌چسباندم و از این مرد و آن مرد که همراه من می‌بود، درخواست می‌کردم که آیه‌ای بر من تلاوت کند و هدفم از این کار این بود که مرا با خود به منزل ببرد و طعامی به من بدهد." [شرایط و ظروف دیگران چنین نبود]^۴

امام نووی در شرح مسلم قول ابوهریره "علی ملئ بطنی" را چنین تفسیر می‌کند: من ملازم و همراه او بودم و به قوت روزانه راضی می‌شدم و هیچ مالی برای ذخیره کردن و غیر آن جمع نمی‌کردم و بیشتر از قوت لایموت درخواست نمی‌کردم."

این بود شرایط و ظروف ابوهریره که هر منصفی - چه رسد به مومن - گواهی می‌دهد و اعتراف می‌نماید که این شرایط به وی کمک کرده تا خود را برای شنیدن احادیث و حفظ آن‌ها از هر عمل دیگری فارغ گرداند.

بدین ترتیب بالفعل می‌بینیم که برخی از بزرگان صحابه خودشان اعتراف کرده‌اند که مشغول بودن به کالاهای تجارتنی و کار بازار آن‌ها را از شنیدن بعضی از احادیث رسول خدا (ص) باز داشته است. چنانچه ابوهریره خود در توصیف آن‌ها می‌گوید: مثلاً عمر فاروق (رض) حدیثی از ابوموسی اشعری (رض) می‌شنود و آن را انکار می‌نماید. بعد ابوسعید خدری (رض) به نفع ابوموسی گواهی می‌دهد و می‌گوید: او شخصاً این روایت را از رسول خدا (ص) شنیده است. بعد عمر می‌گوید: "این حدیث از

۱- منبع ذکر نشده است.

۲- مسند ج ۱۴/ص ۱۲۲

۳- المستدرک ج ۳/ص ۵۱۰ با سند صحیح

۴- بخاری ج ۷/ص ۱۰۰

امر رسول خدا (ص) بر من مخفی ماند و دلیل آن این بود که مشغول بودن به تجارت و کالا و بازار مرا از آن غافل نمود.^۱

در حقیقت تنها مشغولیت او به کالا و بازار نبود که او را از شنیدن حدیث باز داشت، بلکه علاوه بر آن خانه‌اش در مناطق دور و مرتفع مدینه قرار داشت، در حالی که مسکن و ماوای ابوهریره در چند قدمی حجره‌ی حضرت عایشه واقع شده بود.

ابوهریره به نقل از او می‌گوید: "من و یک همسایه‌ی انصاری از طایفه‌ی بنی امیه‌ی بنی زید - که در مناطق مرتفع و دور مدینه سکونت داشتند - با هم بودیم و به نوبت به خانه‌ی رسول خدا (ص) می‌رفتیم. روزی او به آن‌جا می‌رفت و روزی من می‌رفتم. آن روز که او می‌رفت، بعد از برگشت، به نزدش می‌نشستم و هر چه را که آن روز از وحی و غیر آن از رسول خدا (ص) دریافته بود، برای من بازگو می‌کرد و روزی که من به خدمت رسول خدا (ص) می‌رفتم، او چنین می‌کرد."^۲

خانه‌ی حضرت ابوبکر نیز در مکانی به نام "السنح" قرار داشت که آن هم مکانی دور از مسجد بود.^۳ بنابراین هیچ بعید نیست که ابوهریره چیزهایی از رسول خدا (ص) شنیده باشد که قدما و بزرگان صحابه از آن بی اطلاع باشند. از این روست که وقتی مروان پسر حکم به تعریض و کنایه سخنانی در حق وی بر زبان می‌آورد، در جواب او می‌گوید: (قسم به خدا من از سایر مردم آگاه‌تر به احادیث رسول خدا هستم. آری سوگند به خدا دیگران از مهاجرین و انصار، در صحابه بودن و هجرت به سوی او (ص) بر من پیشی گرفته‌اند و آن‌ها از ملازمت و بودن من با وی مطلع و آگاه هستند. از این روست که در ارتباط با احادیث او از من سوال می‌کنند و از جمله‌ی آن‌ها عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر هستند. قسم به خدا هر حدیثی که در مدینه بر زبان رسول خدا (ص) آمده، از من پنهان نمانده و هر کس خدا و رسول او را دوست داشته و هر کس نزد رسول خدا از جایگاه و منزلتی برخوردار بوده و هر کس صحابی او بوده، از من پنهان نیست و ابوبکر (رض) در غار و غیر آن یار و صاحب رسول خدا (ص) بود). بعد فرمود: "بگذار ابوعبدالملک (مروان پسر حکم) از این امور و همانند آن‌ها از من سوال کند. او علم فراوان و سخنی برای گفتن نزد من می‌یابد."^۴

زمانی که حضرت عایشه (رض) - هر چند او یک زن بیش نیست - به اشاره و کنایه سخنانی در مورد وی بر زبان می‌آورد، ابوهریره ناچار می‌شود که شرایط و ظروف خاص او را که باعث شده کمتر شاهد امور رسول خدا (ص) باشد، به او گوشزد کند و سخنانی ظریف و تازه که بر نکته‌ای دلالت می‌ورزند، بر زبان می‌آورد. عایشه خطاب به او می‌گوید: "ای ابوهریره؛ این احادیث که از تو به گوش

۱- مسلم ج ۶/ص ۱۷۹

۲- بخاری ج ۷/ص ۳۶

۳- بخاری ج ۲/ص ۸۶

۴- البدایه و النهایه ج ۸/ص ۱۰۸

ما می رسد، و گویا آن‌ها را از رسول خدا (ص) شنیده‌ای چه هستند؟ آیا سخنی از رسول خدا (ص) شنیده‌ای که ما نشنیده باشیم و یا چیزی از وی دیده‌ای که ما ندیده باشیم؟^۱ ابوهریره در پاسخ او می‌گوید: "ای مادر، آینه و سورمه‌دان و به تصنع خود را برای رسول خدا آرایش دادن، تو را به خود مشغول کرده بود، در حالی که هیچ چیزی مرا از وی به خود مشغول نکرد."

آری! ابوهریره آنقدر به خود اعتماد دارد که در مقام دفاع از خویش - در پاسخ به عایشه - به جواب دادن تنها راضی نمی‌شود و به کنایه و اشاره جملاتی به وی می‌گوید که بوی معاندت و مخالفت با او از آن‌ها به مشام می‌رسد. [به کنار حجره‌ی عایشه می‌آید و مشغول نقل احادیث می‌شود].^۲ بعد از باب تعریف به حضرت عایشه می‌گوید: ای صاحب اطاق بشنو، ای صاحب اطاق بشنو، وقتی این سخنان را گفت، حضرت عایشه نماز می‌خواند. چون نمازش را به اتمام رساند، خطاب به عروه گفت: آیا سخن چند لحظه پیش این را نشنیدی، رسول خدا (ص) تنها احادیثی را بر زبان می‌آورد که اگر شمارش کننده‌ی آن‌ها را شمارش می‌کرد، می‌توانست آن‌ها را شمارش کند.^۳

در لفظ دیگری آمده است که: آیا [سخن] ابوفلان باعث برانگیختن تعجب تو نشد که در کنار حجره‌ی من نشست و از رسول خدا (ص) حدیث نقل می‌کرد و آن را به گوش من می‌انداخت و من مشغول نماز و تسبیحات بودم. قبل از این که از تسبیحات فراغت پیدا کنم، برخاست و رفت و اگر او را می‌یافتم، سخنانش را رد می‌کردم و می‌گفتم رسول خدا (ص) همچون شما احادیث روایت نکرده و سخن ایراد نکرده است.^۴

آری! این است سبب انکار حضرت عایشه بر حضرت ابوهریره و هرگز او را ضعیف نشمرده و او را به دروغ‌گویی متهم ننموده است. چنان که بعضی را خوش آید که چنین ادعا کند. با این وصف اعتراف می‌کند که او قبل از تمام شدن نمازش، برخاسته و رفته، هرچند وقت نمازش به طول نکشیده است. در روایت مسلم آمده است: "آیا این امر که ابوهریره آمد و در کنار حجره‌ی من نشست، تو را به تعجب و انداخت؟"^۵

سخن عایشه (رض) که می‌گوید: اگر شمارش کننده‌ی آن‌ها را شمارش می‌کرد، می‌توانست، بدین معنی است که اگر کلمات و مفردات و حروف سخنان او را می‌شمرد، می‌توانست. چون بسیار شمرده و با تانی حرف می‌زد و در تبیین و تفهیم مطالب بسیار مبالغه می‌ورزید.^۶

۱- المستدرک ج ۳/ص ۵۰۹ بسند صحیح

۲- بخاری ج ۴/ص ۲۳۱

۳- مسلم ج ۸/ص ۲۲۹ ابوداود ج ۲/ص ۲۸۸

۴- بخاری ج ۴/ص ۲۳۱ معلقا علی اللیث

۵- مسلم ج ۷/ص ۱۶۷

۶- فتح الباری ج ۷/صص ۳۹۸ و ۳۹۰

منظور از مشغول تسبیح بودم این است که نماز سنت می خواندم یا مشغول اذکار و اوراد بودم، ولی معنی اول آشکارتر است.^۱ منظور از جمله‌ی اگر او را می‌یافتم، حرفش را رد می‌کردم، این است که: حرف و سخن او را رد می‌کردم و برایش توضیح می‌دادم که حرف زدن به روش فصیح و شمرده و با تانی بهتر از روش (سریع و پشت سرهم) حرف زدن است.^۲

سخن عایشه که گوید شمارش او چون شمارش شما نبود، یعنی سخن را به هم پیوست می‌داد تا شنونده دچار اشتباه نشود. اسماعیلی اضافه کرده و به روایت المبارک از یونس می‌گوید: "سخنان رسول خدا (ص) شمرده شمرده و قابل فهم بود، طوری که همه آن را می‌فهمیدند و درمی‌یافتند."^۳ عایشه این سخن را در مورد حالات عمومی رسول خدا (ص) فرموده است و گرنه ابوسعید خدری (رض) گوید: "یک روز رسول خدا به تفصیل از دجال سخن گفت، از جمله‌ی آن‌چه بر زبان آورد، این بود که گفت:...."^۴

انس (رض) گوید: "چه بسا که رسول خدا (ص) بیشترین سخنی که در مجلسی از مجالس خویش بر زبان می‌آورد این بود که می‌فرمود از من سوال کنید."^۵ ابوهریره نیز همواره حدیث طولانی روایت نمی‌کرد، زیرا عکرمه‌ی شاگردش می‌گوید: "آگاه باشید که من شما را خبر می‌دهم به چیزهای کوتاهی که ابوهریره (رض) از آن‌ها برای ما سخن گفته است. رسول خدا (ص) از روایت نهی فرموده است."^۶ عکرمه‌ی خبر می‌دهد که این روایت کوتاه بوده است.

ای مرد منصف تو را به خدا سوگند می‌دهم: آیا کسی که بخواهد بر رسول خدا (ص) دروغ ببندد، دروغ خود را در گوش کسی که داناترین انسان‌ها به احادیث رسول خدا است می‌اندازد، یا آن‌چه مناسب و شایسته‌ی حال همچون کسی است، این است که دوری‌گزیند و از نظرها پنهان شود تا دروغش آشکار نگردد.

با وجود این اگر ابوهریره در یک مجلس واحد احادیث فراوان نقل می‌کرد، ما برایش عذر می‌آوریم و می‌گوییم: "چون روایات فراوان و احادیث زیادی از حفظ داشته است، لذا هر گاه اراده‌ی نقل حدیث می‌کرد، نمی‌توانست خود را کنترل کند و به احادیث کم اکتفا نماید. چنان‌چه یکی از افراد بلیغ گفته است، می‌خواهم خلاصه‌گویی کنم و کوتاه و مختصر سخن برانم، لکن قافیه‌ها پشت سر هم بر دهانم فرود می‌آیند و در آن‌جا ازدحام تشکیل می‌دهند."^۷

۱- منبع پیشین

۲- منبع پیشین

۳- منبع پیشین

۴- بخاری ج ۹/ص ۷۶

۵- بخاری ج ۹/ص ۱۱۸

۶- بخاری ج ۷/ص ۱۴۵

۷- الفتح ج ۷/ص ۳۹۰

ابوهریره سبب حفظ احادیث فراوان را توضیح می‌دهد و بعد از ذکر این نکته که کارهای بازار او را به خود مشغول نموده‌است، می‌گوید: "یک روز رسول خدا (ص) فرمود: زمانی که من سخنرانی می‌کنم لباس خود را نمی‌گستراند [تا از خرمن کلام من خوشه‌ای ببرد] و آن را تا پایان سخنرانی رها می‌کند، بعد آن را به سوی سینه‌ی خویش جمع کند، مگر این که هرگز هیچ چیزی از سخنان مرا فراموش نخواهد کرد. ابوهریره گوید من نمره‌ی^۱ خود را بگسترانیدم که جز آن لباس دیگری به تن نداشتم، تا زمانی که رسول خدا (ص) سخنان خود را به اتمام رساند. آن‌گاه آن را به سینه‌ی خود جمع کردم، سوگند به کسی که او را به حق فرستاده‌است، تا امروز هیچ جزئی از سخنان وی را فراموش نکرده‌ام."^۲ در آخر روایت حمیدی آمده‌است که: مسعودی گفت: مرد دیگری برخاست و عبای خود را گستراند. اما رسول خدا (ص) فرمود: پسر بچه‌ی دوسی در آن بر شما سبقت گرفت.^۳

آری! این روش سهل و ساده ابوهریره را تشجیع کرد تا از رسول خدا (ص) بخواهد به او اجازه دهد بار دیگر عبای خود را بگستراند، در این زمینه می‌گوید: عرض کردم ای رسول خدا (ص)، من احادیث فراوان از تو شنیده‌ام، ولی آن‌ها را فراموش می‌کنم. فرمود: عبایت را بگستران، آن را گسترانیدم، مثنی در آن ریخت، بعد فرمود: آن را در هم بپیچ. آن را در هم پیچاندم، از آن به بعد هرگز حدیثی فراموش نکردم.^۴ و این از علایم و نشانه‌های نبوت است.

با این وصف، آن‌چه که ابوهریره برای ما نقل فرموده‌است، همه‌ی احادیثی که از رسول خدا (ص) شنیده‌است، نیست. چون بسیاری از احادیث را از شنوندگانش مخفی می‌داشت، نکند آن را غریب بپندارند و او را در آن تکذیب کنند، یا از امیران ترسیده که آن‌ها را تحریکی علیه خود بپندارند و در نتیجه او را به خاطر آن‌ها اذیت کنند. او می‌گوید: چه بسا کیسه‌هایی از علم و دانش نزد ابوهریره وجود دارد که آن‌ها را نگشوده‌است.^۵

در عین حال می‌گوید: "دو آوند از رسول خدا (ص) حفظ کرده‌ام. یکی را توزیع نموده‌ام، و اما دیگری؛ اگر آن را آشکار و توزیع می‌کردم، این گردن قطع می‌گردید."^۶

ابن حجر به نقل از ابن المنیر شارح البخاری می‌گوید: "منظور ابوهریره از گفته‌ی "قطع می‌گردید" این است که اگر ستمکاران روزی از وی می‌شنیدند که به عیب جویی از افعال آن‌ها می‌پردازد و تلاش آن‌ها را گمراهی می‌پندارد سر او را از تن جدا می‌کردند و از آن‌چه در حدیث اول راجع به

۱۸۲- نمره به فتح نون و کسر میم، به معنی لباس رنگارنگ است. ثعلب می‌گوید لباسی است خط خطی. فراز می‌گوید زره‌ای است که پوشیده می‌شود و به رنگ سفید و سیاه است. فتح الباری ج ۵/ص ۱۹۲

۲- بخاری ج ۳/ص ۱۵۳

۳- مسند الحمیدی ج ۲/ص ۴۸۳

۴- بخاری ج ۴/ص ۲۵۳

۵- سیر اعلام النبلاء ج ۲/ص ۴۳۲

۶- بخاری ص ۴۰/۱- طبقات ابن سعد ج ۲/ص ۳۶۲ وج ۴/ص ۳۳۱

آیه‌ای دال بر ذم کتمان علم آمده است، چنین استنباط می‌شود که احادیث مکتومه مربوط به احکام شرعی نمی‌باشند، چون اگر مربوط به آن‌ها می‌بودند، به خود جرأت نمی‌داد آن‌ها را کتمان کند.^۱ اما کسی غیر از ابن منیر گفته است: احتمال دارد که ابوهریره همراه با صنف مذکور احادیثی را اراده کرده باشد که به اشراط قیامت و تغییر احوال و جنگ‌های آخر زمان مربوط می‌باشند چون کسی که به آن‌ها عادت نکرده باشد، آن‌ها را رد می‌کند و افرادی که شعورشان به آن‌ها نمی‌رسد، به خاطر آن بر او خرده بگیرند.^۲

اما ابوهریره بر ترس از تکذیب تاکید می‌ورزد و در روایتی که لفظ آن از حاکم است، می‌گوید: "از حدیث رسول خدا (ص) احادیثی را حفظ کرده‌ام که آن‌ها را برای شما بازگو ننموده‌ام و اگر حدیثی از این احادیث را برایتان بازگو می‌کردم، سنگسارم می‌کردید."^۳ و در لفظ ابن سعد با سند صحیح آمده است: "اگر همه‌ی آن‌چه را که بدان علم و آگاهی دارم، به شما خبر می‌دادم، مردم به سوی من سفال پرتاب می‌کردند و می‌گفتند: ابوهریره دیوانه شده است."^۴ همین مسئله با عبارات و الفاظ دیگری قریب از این‌ها روایت شده که حاکی از این است که ابوهریره آن‌ها را نادیده گرفته و از روایت آن‌ها چشم پوشیده است.

حقیقتاً هیچ غریب نیست که ابوهریره امثال این احادیث را - که شنونده آن‌ها را غریب می‌پندارد و به خاطر آن‌ها او را متهم به دروغ می‌نماید - از رسول خدا (ص) شنیده باشد، چون حذیفه بن الیمان (رض) نیز چنین احادیثی را شنیده و به خاطر همان سببی که ابوهریره ذکر کرده از بازگویی آن‌ها خودداری کرده است. یعنی ترسیده او را متهم به کذب کنند.

حاکم با سند صحیحی که الذهبی آن‌را تایید کرده، از ابوظفیل روایت کرده و می‌گوید: "من و عمرو پسر الضلیع به نزد پسر الیمان رفتیم. دو دسته از مردم نزد او بودند. گفتیم ای حذیفه، تو چیزهایی دیده یا شنیده‌ای که ما درکش نکرده‌ایم و میدانی آن‌چه را که ما نمی‌دانیم و شنیده‌ای آن‌چه را که نشنیده‌ایم، چیزی (حدیثی) برای ما بخوان شاید خدواند به وسیله‌ی آن سودی به ما برساند. گفت: اگر هر آن‌چه را که شنیده‌ام برایتان بازگو می‌کردم، همین امشب نیز مرا مهلت نمی‌دادید."^۵ سپس خطاب به خیمه‌ی پسر عبدالرحمن - که از وی خواست حدیث برایش نقل کند - گفت: "اگر این کار را می‌کردم، سنگسارم می‌کردید."^۶

۱- حدیث مربوطه همراه با آیه خواهد آمد.

۲- الفتح ۲۲۷/۱

۳- المستدرک ۵۰۹/۳ با سند صحیح مورد تایید ذهبی

۴- الطبقات ۳۳۱/۴

۵- المستدرک ۴۶۹/۴

۶- المستدرک ۴۷۱/۴

بنابراین هیچ لزومی ندارد که آقای ابوریه یا مستشرقی یا مبتدعی بیاید و این سخن ابوهریره را دلیل بر کذب و دروغگویی وی تلقی کند، زیرا اگر این امر (کثرت روایت حدیث) را دلیل کذب تلقی کنیم، باید حدیفه را نیز تکذیب کنیم که کسی چنین حرفی را بر دهان نیاورده است.

اگر خوف و ترس از نسبت کتمان علم در روز قیامت نمی‌بود، حتی این مقدار از احادیث را که ابوهریره روایت و نقل کرده، نقل و بازگو نمی‌کرد. او سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: "سوگند به خدا اگر این دو آیه نمی‌بود، هرگز حدیثی برای شما نقل و بازگو نمی‌کردم: ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون + الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم."^۱

یعنی: کسانی که دلایل روشنگر و هدایتی را که فرو فرستاده‌ایم - بعد از آن که آن را در کتاب آسمانی برای مردم روشن ساخته‌ایم - کتمان می‌کنند، خدا آن‌ها را لعنت می‌کند و لعنت کنندگان نیز لعنتشان می‌کنند. مگر آن‌ها که توبه کردند و اصلاح نمودند و [حقیقت را] آشکار کردند، آنانند که توبه‌اشان را می‌پذیرم و من توبه‌پذیر و مهربانم.

در این‌جا، و با روحیه‌ی کسی که به خود اطمینان کامل دارد، حضرت ابوهریره باری به شیوه‌ی خشن و باری به صورت عتاب و سرزنش و در مرحله‌ی سوم به شیوه‌ی آکنده از تمسخر، تمامی تهمت‌های ناروا و برچسب‌های دروغین وارده بر خویش را رد می‌کند. شاگردش ابورزین موردی را نقل می‌کند که خود در آن حاضر بوده و می‌گوید: "ابوهریره به نزد ما آمد و دست خویش را بر پیشانی‌ش کوبید و گفت: شما گمان می‌برید من بر رسول خدا (ص) دروغ می‌بندم تا شما هدایت یابید و من گمراه شوم... بدانید و من گواهی می‌دهم که از رسول خدا (ص) شنیده‌ام می‌گفت:..."^۲

بعضی اوقات بعد از روایت حدیث، آن‌ها را به مبارزه می‌طلبید و می‌گفت: گوشت و خون ابوهریره گواه و نشانه‌ی این روایت است.^۳

این هم بدین خاطر است که او شنیده بود که رسول خدا (ص) می‌فرمود: "من کذب علی متعمدا فلیتبعوا معقده من النار"^۴

یعنی: هر کس عمداً بر من دروغ ببندد، پس به اقامتگاه خود در دوزخ درآید.

این در حالی است که ابوهریره خیلی بیشتر از این می‌هراسید که روی یک پاره آتش بنشیند تا چه رسد به این که وسط دوزخ را به اقامتگاه خود تبدیل کند.

۱- سوره‌ی بقره ۱۵۹ و ۱۶۰

۲- مسلم ج ۶/ص ۱۵۳

۳- ابوداود ج ۲/ص ۱۴۸

۴- بخاری ج ۱/ص ۳۸

از جمله‌ی نحیف‌ترین سخنانی که بر زبان رانده‌اند و گویا دلیل بر کذاب بودن ابوهریره است این که از خود نفی کذب نموده است، زیرا جزو اخلاق دروغگویان است که از خود نفی دورغ می‌کنند. اما مخفی نماند که چه ضعف و سستی بزرگی در این تفسیر وجود دارد. زیرا بسیاری از اصحاب به خاطر ایجاد اطمینان در درون شنوندگان از خود سلب کذب می‌نمودند، و نفی کذب از خود، از سوی ابوهریره نیز در این راستا بوده است.

این تنها ابوهریره نبوده که از خود سلب کذب نموده است، بلکه این صحابی بزرگوار عمرو پسر عبسه ی سلمی (رض) است، در زمانی که رسول خدا (ص) هنوز در مکه بود، در مقطع بدو دعوت به خدمت رسول خدا (ص) می‌آید و مسلمان می‌شود، آن وقت از رسول خدا (ص) سوال کرد: "چه کسی با شما است؟ فرمود: آزاده و بنده، یعنی ابوبکر و بلال (رض)، بعد رسول خدا (ص) بدو امر کرد تا زمان ظهور اسلام به میان قوم خویش برگردد، چون زمان هجرت فرا رسید به مدینه - خدمت رسول خدا (ص) - آمد و از وی در مورد نماز سوال کرد، رسول خدا (ص) نماز و وضو را به او تعلیم داد و او بعدها از آن سخن به میان می‌آورد. آن را برای ابوامامه صحابی رسول خدا (ص) بازگو می‌کند. ابوامامه گفت: ای عمرو پسر عبسه، متوجه باش تو چه می‌گویی. عمرو گفت: ای ابو امامه، سنم بالا رفته و استخوانم نازک و پوک گشته و اجلم نزدیک، و هیچ نیازی نمی‌بینم که بر خدا و رسول او دروغ بینم و اگر آنرا یک بار، دو بار، سه بار، تا هفت بار از رسول خدا (ص) نمی‌شنیدم، هرگز آن را نقل نمی‌کردم، ولی بیش از این آنرا از وی شنیده‌ام." ۱

این یزید پسر حبان است که از زید بن ارقم برای ما می‌گوید و می‌گوید: خود شاهد زید پسر ارقم بودم که عبیدالله پسر زیاد به دنبالش فرستاد و گفت: "این چه حرف‌هایی هستند که از تو شنیده شده است و تو آن‌ها را از رسول خدا (ص) نقل کرده‌ای و گمان می‌بری که او (رسول الله) دارای حوضی در بهشت است؟ گفت: رسول خدا (ص) این مطلب را برای ما گفته و ما را بدان وعده داده است. گفت: دروغ می‌گویی، تو پیری خرفت شده‌ای. گفت: من آنرا به دو گوش خود از رسول خدا (ص) شنیده‌ام، یعنی شنیدم می‌گفت: هر کس عمداً بر من دروغ ببندد پس به اقامتگاه خود در دوزخ برآید. و من هرگز بر رسول خدا (ص) دروغ نبسته‌ام." ۲

آیا این دو صحابی دروغگو بوده‌اند؟

این علی (رض) است که می‌گوید: "اگر از رسول خدا (ص) چیزی برای شما نقل کردم، بدانید که اگر آسمان بر من فرود آید، نزد من محبوب‌تر است از این که بر وی دروغ بینم." ۳

۱- مسلم ۲/۲۱۰

۲- المستدرک ج ۱/ص ۷۷ بسند صحیح

۳- مسند احمد ج ۲/ص ۲۴۵ بسند صحیح

این ابوذر (رض) است که نسبت کذب به خویشتن را نفی می‌کند و در روایتی که حاکم آن را از مطرف پسر عبدالله پسر الشخیر روایت کرده، می‌گوید: "حدیثی از ابوذر به من رسید، دوست داشتم وی را ببینم، باری او را دیدم. گفتم: ای ابوذر حدیثی به نقل از شما به من رسید، آرزو می‌کردم تو را ببینم. گفت: خدا پدرت را بیمارزد. حال مرا پیدا کردی. گوید: گفتم به من بگو، من شنیده‌ام که رسول خدا (ص) با شما صحبت کرده و گفت: خداوند سه کس را دوست دارد و از سه کس بدش می‌آید، گفت: هرگز نسبت به من گمان مبر که به محبوبم دروغ ببندم. گوید: گفتم این سه نفر که خداوند آن‌ها را دوست دارد، کیانند؟ گفت: مردی است...^۱ و یک یک آن‌ها را بر شمرد.

آیا از این روایت نتیجه می‌گیریم که ابوذر کذاب است؟ چرا که از خود نفی کذب کرده است و این در حالی است که او نیازمند تزکیه و پاکانه‌ی هیچ امری نیست. بعد از این که رسول خدا (ص) در حق وی فرموده است: "ما اقلت الغبراء ولا اظلت الخضر اصدق لهجه من ابی ذر"^۲ یعنی: کره‌ی زمین بر روی خود حمل نکرده و سایه‌ی درختان به زیر خود نیاورده صادق لهجه‌تر از ابوذر را.

این هم براء، پسر عازب است که نسبت کذب به خویشتن را نفی می‌کند و بعد از روایت حدیثی می‌گوید: "همه‌ی آن‌چه را که برای شما نقل می‌کنیم و به رسول خدا (ص) نسبت می‌دهیم، خود مستقیماً آن را از او نشنیده‌ایم، بلکه بعضی را خود شنیده و برخی را از یاران خویش نقل می‌کنیم. اما در هر صورت ما دروغ نمی‌گوییم."^۳ در روایت حاکم نیز آمده است که همه‌ی ما احادیث را مستقیماً از رسول خدا (ص) نمی‌شنیدیم، چون در گیر کارها و مشغولیت‌های خویش بودیم و این امر ما را از شنیدن مستقیم باز می‌داشت. ولی انسان‌های آن روز دروغ نمی‌گفتند و آن‌هایی که حضور داشتند، احادیث را برای افراد غایب نقل و بازگو می‌کردند."^۴

هم‌چنین انس (رض)، در روایتی که حمید نقلش کرده، چنین می‌گوید: "نزد انس پسر مالک بودیم، گفت: سوگند به خدا همه‌ی آن‌چه را که برای شما نقل می‌کنیم و به رسول خدا (ص) نسبت می‌دهیم، مستقیماً از وی نشنیده‌ایم، اما عادت ما چنین بود که به همدیگر دروغ نمی‌گفتیم، این حدیث را طبرانی در الکبیر روایت کرده و رجال آن رجال صحیح هستند."^۴

۱- المستدرک ج ۲/ص ۸۹ بسند صحیح

۲- امام احمد در کتاب العلل و معرفه الرجال این روایت را با سند صحیح روایت کرده است. ج ۱ ص ۴۰۸

۳- المستدرک ج ۱/ص ۱۲۷ بسند صحیح

۴- مجمع الزوائد ج ۱/ص ۱۵۳ تاریخ ابن ابی خيثمه ص ۵۱

تابع تابعین ابوبکر پسر عیاش بعد از این که روایتی از ابو اسحاق از ابو وائل از عبدالله پسر مسعود روایت می کند، می گوید: "سوگند به خدا من بر ابو اسحاق دروغ نبسته ام، و او را ندیده ام بر ابو وائل دروغ ببندد، و ابو وائل هم بر عبدالله دروغ نبسته است."^۱

اما این یاران بعضی اوقات ابوهریره را وادار به توقف کرده و با او به مناظره پرداخته اند یا برخی از احادیث وی را انکار کرده اند. لذا ناچار شده به دفاع از خویشان برخیزد، این است روش آنان. تا آن جا که من می دانم، جهت آگاه نمودن افراد موثق از حال خویشان به خاطر ضرورت محکم کاری در نقل احادیث، چنان چه با عمرو پسر عبسه (رض) چنین کردند.

ای تکذیب کنندگان یاران و اصحاب رسول خدا (ص)، شما با این عملتان مرتکب امر خطرناکی می شوید که خداوند شما را به خاطر آن به شدت محاسبه خواهد کرد و در برابر خداوند جبار و انتقام گیرنده، میان شما و ابوهریره موقفی خواهد بود و مورد محاسبه قرار خواهید گرفت.

حال اگر از همه ی این اشخاص و امور بگذریم، مگر رسول خدا (ص) نیز از نفس خویش نفی کذب نکرده است؟ بشنوید که می گوید: "اذا احدثکم عن الله بشیئ فخذوا به، فانی لن اکذب علی الله عزوجل" یعنی: "اگر چیزی را از خدا نقل کردم و به شما گفتم، آن را باور کنید و بپذیرید، چون من هرگز بر خداوند عزوجل دروغ نخواهم گفت."^۲

رسول خدا (ص) که صادق و مصدوق است، و از خویشان نفی کذب می کند، آیا با این عملش می خواهد پرده بر دروغ باطنی درویش بکشد؟ حقیقتا - نفی کذب را دلیل کذب دانستن - تفسیری است مسموم و بخل ورزانه از اقوال ابوهریره (رض).

آری! این تفسیری است بخل ورزانه که صاحب آن عمدا خود را به جهالت می زند که اگر بعضی از احادیث را از ابوهریره انکار کرده اند و از وی خواسته اند، پیرامون صحت آن ها دلیل موثق ارائه دهد، یا نقل روایات فراوان را توسط او بر وی خرده می گیرند. باید دانست که ابوهریره در این امر تنها نیست، بلکه او تنها یکی از گروهی از اصحاب بزرگوار است که در معرض این انکار قرار گرفته اند و بعد صدیقشان مورد تایید قرار گرفته است. از جمله: روایتی که نسائی با سند صحیح از داستان تیمم عمار در جنگی که در آن همراه عمر (رض) بود، روایت کرده، نقل می کند که عمار به خاطر حالت جنابتی که برایش پیش آمده بود، خود را در خاک غلطاند، چون به خدمت رسول خدا (ص) برگشتند و ماجرا را برایش تعریف کردند، فرمود: "اگر وسیله ی مورد استفاده خاک باشد، این چنین عمل برای شما کافی است. بعد " دو دست خود را بر خاک کوبید و در آن ها نفخ کرد. بعد آن ها را به صورت و دو دست خود ما لید. " بعد از مدتی عمر (رض) در زمان خلافتش در این زمینه مورد سوال قرار گرفت:

۱- المستدرک ج ۲/ص ۲۹۹

۲- مسلم ج ۷/ص ۹۵

عمار این واقعه را بیاد عمر آورد، عمر فرمود: ای عمار از خدا بترس. گفت: ای امیرالمومنین اگر دوست داشته باشی، آن را ذکر نخواهم کرد. گفت: نه، اما مسوولیت آن چه را که خودت به گردن خویش انداخته‌ای، به گردنت می‌اندازیم.^۱

سیوطی گوید: فرموده‌ی عمر مبنی بر این که "اما مسوولیت آن را به گردن خودت می‌اندازیم" به معنای قطع نمودن به خطا کردن وی نیست، بلکه اشاره به این است که هم بر او وهم بر خود نیشان را جایز شمرده است.^۲

به هر حال، چنان که عبدالله پسر عمر (رض) گوید: "عمر به گفته‌ی عمار قناعت پیدا نکرده بود."^۳ آیا این امر تکذیب عمار (رض) تلقی می‌شود، در حالی که فداکاری وی برای اسلام و جزو سابقین بودنش، و محبت او برای امام علی و شهادتش در رکاب او برای همگان روشن و عیان است؟ برخی از صحابه برخی را رد می‌کردند، یا فرا موش می‌کردند و وهم و فرا موشکاری و غیر آن برایشان پیش می‌آمد، مگر غیر از این است که ابوهریره نیز یکی از ایشان بود؟

برای مثال؛ حضرت عمر از محدثین می‌خواست محل اعتماد دیگران بودن خویش را با دلیل ثابت کنند. مسلم از ابو سعید خدری روایت کرده و می‌گوید: "در مدینه در مجلس انصاری‌ها نشسته بودم. ابوموسی اشعری نگران و پریشان بر ما وارد شد. گفتیم: تو را چه شده است؟ گفت: عمر دنبال من فرستاده که به نزدش بروم، من هم به در خانه‌ی او رفتم و سه بار سلام کردم. در را بر من باز نکرد. برگشتم. [عمر] (بر من بانگ بر آورد) گفت: چه چیز باعث آن شد که برگردی؟ گفتم: من بر در شما آمدم و سه بار سلام کردم، اما جوابی نیافتم، لذا برگشتم. چون رسول خدا (ص) فرموده است: اگر یکی از شما سه بار اذن خواست و به وی اجازه داده نشد، برگردد. عمر گفت: بر صحت این حدیث گواهی بیاور، وگرنه مجازاتت خواهم کرد. ابی پسر کعب گفت: جز کم سن و سال‌ترین افراد قوم با وی هم سخن (گواه) نخواهند شد. ابوسعید گفت: من کم سن و سال‌ترین آن‌ها هستم، گفت: پس با او برو."^۴

در لفظ دیگری که مسلم روایتش کرده، آمده است که "ابوموسی اشعری آمد، و لفظ "پشت و شکمت به درد می‌آورم یا این که باید گواهی بر آن بیاوری" و لفظ "تو را به درد خواهم آورد، برای درس عبرت و از باب موعظه آمده است" و لفظ "شروع به خنده کردند" گوید: گفتم برادر دینی شما

۱- النسائی ج ۱/ص ۱۶۹

۲- حاشیه‌ی النسائی

۳- النسائی ج ۱/ص ۱۷۱

۴- مسلم ج ۶/ص ۱۷۷

نگران و هراسان به نزدتان آمده و ترسیده است و شما می‌خندید؟ راه بیفت من در این عقوبت شریک و همتای شما هستم و عمر (بعد از گواهی ابوسعید) گفت: دوست داشتم به یقین برسم.^۱

در لفظ بخاری از این روایت آمده است که عمر بعد از ادای شهادت ابوسعید گفت: "کالای بازار و رفت و آمد برای تجارت کاری کرد که امر رسول خدا (ص) بر من پوشیده بماند."

در لفظ ابی داود آمده است که عمر از ابوموسی معذرت خواهی کرد و گفت: من تو را متهم به دروغ‌گویی نمی‌کنم، ولی نقل حدیث از رسول خدا (ص) امری بس مهم و شدید است. در روایت دیگری از وی آمده است که گفته: من تو را متهم نمی‌کنم، لیکن ترسیدم که مردم بر زبان رسول خدا سخن و حدیث بتراشند. آری! آنان افراد مورد ثق و اطمینان را این چنین محاسبه می‌کردند تا کسی جرات دروغ بستن بر رسول خدا (ص) را به خود ندهد.

از جمله مثال‌های انکار اصحاب این که، ابن عباس حدیثی برای عبدالله بن شفیق العقیلی، در رابطه با جمع میان نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا نقل کرد. ابن شفیق گوید: "در مورد آن چیزی در دلم پیدا شد، نزد ابوهریره آمدم و در موردش از وی سوال کردم، او هم سخن ابن عباس را تایید کرد."^۲ آیا این عمل ابن شفیق تکذیب ابن عباس تلقی می‌شود؟ و آیا شایسته است چون فردی نسبت به یکی از روایات ابن عباس چیزی در دلش قرار گرفته نسبت به همه‌ی روایت‌های ابن عباس مشکوک شویم و او را تکذیب کنیم؟

حالت ابوهریره نیز چیزی بیش از این نیست که بعضی از افراد حدیث وی را غریب پنداشته‌اند، لذا چیزی در دلشان جای گرفته نسبت به آن از دیگر اصحاب سوال کرده‌اند، آن‌ها هم حدیث وی را تایید کرده‌اند.

داستان دیگری برای ابن عباس پیش آمده که طاووس آن را نقل کرده است. و آن این که زید پسر ثابت از برخی از فتاوای ابن عباس به تعجب افتاد و آن‌ها را غریب پنداشت. ابن عباس که متوجه قضیه شد، گفت: اگر باور نداری، برو از فلان زن انصاری سوال کن که آیا رسول خدا (ص) او را بدین موضوع امر کرده است، یا خیر؟ گوید: زید پسر ثابت در حالی که می‌خندید، به نزد ابن عباس برگشت و گفت: نمی‌بینمت جز این که راست گفتی.^۳

آیا آن‌چه بر ابوهریره انتقاد گرفته شده، چیزی غیر از این است که بعدا آشکار می‌شود که حق با اوست؟

۱- مسلم ج ۶/ص ۱۸۰

۲- ج ۲/ص ۱۵۳

۳- صحیح مسلم ج ۴/ص ۹۳

ابو امامه حدیثی از رسول خدا (ص) نقل کرد، از وی سوال شد آیا تو این حدیث را از خود رسول خدا (ص) شنیده‌ای؟ گفت: بلی، و ما در میان قومی بودیم که ما را تکذیب نمی‌کردند و ما نیز در واقع دروغ نگفته‌ایم.^۱

نظیر این در میان تابعین نیز رایج بود، که از صحابه‌ای که از آن‌ها حدیث روایت می‌کردند، نفی کذب می‌نمودند، برای مثال جریر پسر حازم می‌گوید: "شنیدم که حسن (منظور حسن بصری است) می‌گفت: جندب پسر عبدالله در همین مسجد حدیثی برای ما نقل کرد که آن را هنوز فراموش نکرده‌ایم و هرگز ترس این را ندارم که جندب بر رسول خدا (ص) دروغ گفته باشد." همچنین عبدالله پسر یزید گفت: "براه حدیث را برای من نقل کرد و او هم دروغگو نیست."^۲

حال امکان دارد بتوانیم تفسیر دیگری از اعتراض صحابه نسبت به فراوانی روایات توسط ابوهریره ارائه دهیم بدون این که گرفتار تکلف یا ظلم یا ترجیح نظریه‌ی سوئی شده باشیم، ازدقت در آثار بر جای مانده از اصحاب و احتیاط شدید آنان در روایت حدیث و پناه بردنشان بر کم‌گویی و دوری از پر حرفی از ترس این که نکند به خطا در افتند، آن‌هم در حالی که ابوهریره همچون آنان احتیاط نکرده و از نقل و بازگویی احادیث پروایی نداشته، زیرا به حافظه‌ی خویش اطمینان داشته است. اگر از این زاویه به مسئله بنگریم، جایی برای هیچ تعجبی در روایات فراوان ابوهریره و احتیاط دیگران و انتقاد بر ابوهریره در کثرت روایاتش، نمی‌بینیم. به ویژه اگر فرد صحابی بر ظاهر احادیث و روایاتی توقف کند که به خودداری از کثرت روایات امر می‌نمایند و آن‌ها را بر احادیث دیگری که به تبلیغ احادیث و رفع حرج از نقل آن‌ها دعوت می‌نمایند، ترجیح دهد، یا این که اصلاً این احادیث دیگر را نشنیده باشد.

حاکم از عبدالله پسر مسعود روایت کرده که او روزی از رسول خدا (ص) سخن به میان آورد و حدیثی از او نقل کرد، در پی آن گرفتار اضطراب و لرزش آن‌چنانی شد که لباسش نیز می‌لرزید. بعد گفت: یا شبیه این.

با سند دیگری روایت کرده که بعداً گفت: این حدیثی است مربوط به اصول پرهیز از کثرت روایات و تأکید بر دقت در محکم کاری در امر روایت.^۳

دارمی از ثابت پسر قطبه انصاری روایت کرده که گفت: عادت عبدالله چنین بود که در طول ماه تنها دو یا سه حدیث برای ما نقل می‌کرد.^۴

عثمان (رض) نیز از نقل حدیث خودداری می‌کرد و در مورد سبب آن می‌گفت: "این امر که من فهمیم‌ترین اصحاب رسول خدا (ص) در امر حدیث نیستیم، مرا از نقل آن باز نمی‌دارد، بلکه گواهی

۱- مسند احمد ج ۵/ص ۲۶۸

۲- بخاری ج ۱/ص ۱۶۸

۳- المستدرک ج ۱/ص ۱۱۱ بسند صحیح

۴- الدارمی ۸۴/۱

می‌دهم که از وی شنیدم که می‌فرمود: هر کس چیزی به من نسبت دهد که آن را نگفته باشم، جایگاه خویش را در آتش بیابد.^۱

همچنین شعبی نیز خودداری ابن عمر از کثرت روایات را برای ما بازگو می‌کند و می‌گوید: "یک سال و نیم تمام با ابن عمر رفاقت و مصاحبت کردم، طی این مدت ندیدم که حدیثی از رسول خدا (ص) - جز یک مورد - روایت کند."^۲

انس نیز به ندرت از رسول خدا (ص) حدیث نقل می‌کرد و چون حدیثی از وی نقل می‌کرد، در پی آن می‌فرمود: (چنان که رسول خدا (ص) گفته است). با این وصف انس از جمله‌ی کسانی است که روایات فراوان از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند، چون عمر او طولانی شد و مدت زمان زیادی بعد از پیغمبر (ص) زنده ماند، لذا مسلمانان به او احتیاج پیدا کردند. او هم امکان کتمان احادیث را نداشت و اگر بخواهیم محملی برای توفیق میان خودداری او از کثرت روایت از طرفی و فراوان شدن روایت‌هایش از طرف دیگر پیدا کنیم، می‌توانیم بگوییم اگر او همه‌ی روایت‌های موجود نزد خویش را نقل و روایت می‌کرد، حجم مرویاتش چند برابر آن‌چه از وی بر جای مانده است می‌شد.^۳

ابوقتاده نیز از کثرت روایت خودداری می‌کرد، بعد لفظی در ارتباط با خودداریش از کثرت روایت بر زبان می‌آورد که افراد سابق الذکر بر زبان نیاورده‌اند که این لفظ سر خودداری او از کثرت روایت را بیان می‌دارد. در جواب عبدالرحمن پسر کعب پسر مالک که از وی خواسته بود روایتی برایش بخواند، می‌گوید: "می‌ترسم که زبانم به چیزی لغزش کند که رسول خدا (ص) آن را نگفته است، زیرا شنیدم که رسول خدا (ص) می‌فرمود: شما را بر حذر می‌دارم از کثرت روایات از من، چون هر کس به عمد بر من دروغ ببندد، جایگاه خویش را در دوزخ می‌یابد."^۴

زید پسر ارقم نیز همچون آنان عمل کرد، زیرا حصین بن سبره به وی چنین می‌گوید: "ای زید، خیری فراوان دریافت کرده‌ای، زیرا رسول خدا (ص) را دیده، حدیث وی را شنیده، با او به جهاد رفته و پشت سر او نماز خوانده‌ای. آری! تو خیر فراوانی دیده‌ای ای زید. حال از آن‌چه از او دیده‌ای برای ما بازگو کن. او هم در جواب می‌گوید: ای برادرزاده، عمرم بالا رفته و عهد و زمان کهن شده و برخی از چیزهایی را که از رسول خدا (ص) شنیده و فهمیده‌ام فراموش کرده‌ام، هر چه را برای شما بازگو کردم بپذیر و در مورد غیر آن تکلیفی بر دوش من قرار ندهید."^۵

۱- مسند احمد ج ۱/ص ۳۶۴ با سندی که احمد شاکر آن را صحیح دانسته است.

۲- مسند احمد ج ۹/ص ۹۸ با سندی که احمد شاکر آن را صحیح دانسته است.

۳- الفتح ج ۱/ص ۲۱۱

۴- المستدرک ج ۱/ص ۱۱۲ با سند صحیح

۵- مسند احمد ج ۴/ص ۳۶۶ با سند صحیح

اولین بابی که پسر عدی در کتابش بنام "الکامل" تدوین و تنظیم کرده، مربوط به کسانی است که از ترس خطا و لغزش به ندرت از رسول خدا حدیث نقل کرده‌اند. او در این باب اقوالی شبیه این قول از ابو قتاده، انس، عثمان، صهیب و ابن مسعود (رض) نقل می‌نماید. بعد در باب یازدهم کتابش از یارانی سخن به میان می‌آورد که در نقل حدیث احتیاط و تشدد به خرج داده‌اند، از ترس این که نکند در نقل آن گرفتار دروغ و خطا شده باشند. این عده در تعلیل خودداری از نقل حدیث گفته‌اند که پیر شده و به فراموشکاری گرفتار گشته‌ایم. در این کتاب سخن زید پسر ارقم را - که آن را روایت کردیم - می‌آورد و در همین کتاب به نقل از سائب پسر زید می‌گوید: "با عبدالرحمن پسر عوف و طلحه پسر عبیدالله و سعد پسر ابی وقاص و مقداد پسر اسود مصاحبت داشته‌ام، از هیچ کدامشان نشنیدم که حدیثی از رسول خدا (ص) نقل کند. جز یک مورد که شنیدم طلحه از واقعه روز اُحُد سخن می‌گفت."

او باب هفدهم کتاب خویش را به شرح حال کسانی که کم روایت کردن را برگزیده‌اند و کثرت روایت آن را امری مذموم خوانده‌اند و فراوان دعا کرده‌اند که خداوند آن‌ها را از دروغ مصون بدارد، اختصاص داده است. در این باب به ذکر اقوال برخی از تابعین و تابع تابعین پرداخته است. مانند سخن ایوب سختیانی که گوید: "خیر و نیکی در حدیث کم و قلیل آن است." سخنانی در همین معنی را از عبیدالله العمری و شفی پسر مانع و مالک پسر انس و ابن شبرمه کوفی و ثوری نقل کرده است. عامر شعبی یکی از بزرگان تابعین نیز چنین بود و می‌گفت صالحان اولیه کثرت روایت را دوست نداشته‌اند و اگر زنده بمانم، جز حدیثی که مورد اجماع و اتفاق اهل حدیث باشد حدیث دیگر، نقل و روایت نخواهم کرد.

یکی از تابعین می‌گوید: از شعبی خواستم حدیثی برایم روایت کند، آن را روایت کرد. گفتم آیا این حدیث مرفوع است و به رسول خدا می‌رسد؟ گفت: خیر، اگر به پایین‌تر از رسول خدا (ص) ختم شود، نزد ما محبوب‌تر است. چون اگر در آن زیادی یا نقصی موجود باشد، بر فرد دون و پایین‌تر از رسول خدا محسوب می‌شود.

مشابه این سخن از ابراهیم نخعی نقل شده است. ملاحظه می‌شود که همه‌ی این بزرگواران از باب احتیاط از کثرت نقل روایات خودداری کرده‌اند. ولی هرگز سکوت کلی اختیار نکرده‌اند. بدین معنی که بکلی از روایت احادیث خودداری نکنند. به دلیل این که کتب و دیوان‌های حدیث مملو از روایات و منقولات این بزرگواران است و اگر این افراد - که حدیث را از آن‌ها نشنیده‌اند - سکوت آن‌ها را نقل کرده‌اند، در مقابل کسان مورد اطمینان دیگری وجود دارند که مرویات آن‌ها را شنیده‌اند. در این امر ردی بر ابوریه وجود دارد که شاذ و نوادر ابوه‌ریره از آن‌ها را به صورت حدیث روایت می‌کند.

گویی به چشم خویش شاهدیم و می‌بینم که گروه کثیری از یاران رسول خدا (ص) و همچنین تابعین به ندرت از او نقل حدیث کرده‌اند. گویی متأثر از مذهب عمر بن خطاب (رض) بوده‌اند که نسبت به

کسانی که احادیث فراوان روایت می‌کردند یا در حکمی خبری روایت می‌کردند، بدون آن که شاهدهی بر آن اقامه کنند، تشدد به خرج می‌داد و به آن‌ها امر می‌کرد از کثرت روایات خودداری کنند و هدفش از این، جلوگیری از این بود که مردم نسبت به احادیث بی‌اهتمامی و بی‌مبالاتی به خرج ندهند و در نتیجه شک و شبهه به احادیث رسول خدا (ص) راه نباید و دروغ و تدلیس انسانهای منافق و فاسق و اعرابی با آن در آمیخته نشود و ساحت حدیث آلوده نگردد.^۱ و گفت: قرآن را از روایات دور کنید و روایت از رسول خدا (ص) را به حداقل برسانید، من هم در این امر شریک شما هستم.^۲

همه‌ی این بزرگواران چنانچه می‌بینیم از کثرت روایات خوششان نیامده است و این امر هم تنها بدین خاطر بوده که کثرت روایت مظنه‌ی خطاست و انسان جای ثقة و مورد اطمینان اگر دهان به خطا بگشاید، دیگران این خطا را از وی یاد می‌گیرند. در حالی که نمی‌دانند خطاست و چون به نقل و روایت او اطمینان دارند، همواره بدان عمل می‌کنند. آن‌گاه او باعث عمل به چیزی می‌شود که شارع آن را نگفته است، در نتیجه کسی که از راه اکثر روایات نگران وقوع خطا باشد، اگر به عمد به اکثر در روایات روی آورد، از وقوع در گناه ایمن نخواهد بود. از این رو زیر و غیر او از اصحاب از فراوان روایت کردن حدیث خودداری کرده‌اند. اما کسانی (از اصحاب) که به کثرت روایت حدیث روی آورده‌اند، از شبهه‌ی وقوع در خطا امین بوده و به خویشان اعتماد فراوان داشته‌اند، یا این که عمرشان طولانی گشته و به حدیثی که نزد آن‌ها بود احتیاج پیدا شده و در مورد آن مورد سوال واقع شده‌اند و آن‌ها نیز امکان کتمان آن را نداشته‌اند.^۳ مانند ابوهریره (رض). بدین وسیله بطلان استدلال کسی که روایات کم از بزرگان صحابه را دلیل دروغ‌گویی ابوهریره تلقی می‌کند، روشن می‌شود. بلکه کذب او به اثبات می‌رسد و دروغگو اوست چون روایت کم از اکابر صحابه به دلیل فوت آن‌ها قبل از نیاز به ذکر حدیث است نه به دلیل خودداری آنان از ذکر حدیث. عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب (رض) به دلیل قرار گرفتنشان در مقام ولایت امر مسلمانان و مسوول واقع شدن و قضاوت کردنشان ناگزیر از کثرت روایت شده‌اند. همه‌ی یاران رسول خدا (ص) پیشوا و ائمه بودند و به آنان اقتدا می‌شد و عملشان مورد دقت قرار می‌گرفت و بدان تاسی می‌شد. از ایشان فتوا طلب می‌شد، لذا ناگزیر فتوا صادر می‌کردند، احادیث را شنیده بودند و آن را ادا می‌کردند. اما بزرگان صحابه مانند ابوبکر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده جراح، سعید پسر زید بن عمرو بن نفیل، ابی بن کعب، سعد بن عباد، عباد بن صامت، اسید بن حضیر، معاذ بن جبل و نظیر اینان کمتر از دیگر یاران، از رسول خدا (ص) حدیث نقل کرده‌اند، آری چنان که از جابر بن عبدالله و ابو سعید خدری، و ابوهریره و عبدالله بن عمر بن خطاب و عبدالله پسر عمرو بن عاص، عبدالله بن عباس، رافع بن

۱- تاویل مختلف الحدیث

۲- غریب الحدیث لابی عبیده ج ۴/ص ۴۹

۳- فتح الباری ج ۱/ص ۲۱۱

خدیج، انس بن مالک، براء بن عازب و نظایر این‌ها احادیث روایت شده، از آنان روایت نشده است.^۱ زیرا این‌ها مدت زمان طولانی بعد از وفات رسول خدا (ص) در میان مردم مانده‌اند، بسیاری از اصحاب از دنیا رفته بودند و مردم به این‌ها نیاز پیدا می‌کردند.^۲

در میان اصحاب کسانی هستند که اصلاً حدیثی از رسول خدا (ص) روایت نکرده‌اند، با این‌که بیشتر از برخی از کسانی که احادیث را روایت کرده‌اند، در خدمت رسول خدا بوده و از وی حدیث شنیده‌اند، ما خود داری کردن آنها از روایت حدیث را حمل بر تقوا و پرهیزکاری نموده‌ایم. یا این‌که چون اصحاب و یاران در قید حیات بوده‌اند، نیازی به ذکر احادیث خویش پیدا نکرده‌اند. یا این‌که مشغول عبادت و سفرهای جهاد در راه خدا بوده، تا وقتی که از دنیا رفته‌اند و چیزی از آنان حفظ نشده که از رسول خدا (ص) نقل کرده باشند.^۳

معلمی رحمه الله علیه می‌گوید: "دو کار وجود داشت که می‌بایست اصحاب بدان برخیزند. اولی تلقی و اخذ از رسول خدا (ص) و دومی اداء آنچه از او گرفته‌اند "

در رابطه با موضوع تلقی می‌توان گفت که: همه‌ی اصحاب نمی‌توانستند به صورت مستمر و دائم در خدمت پیغمبر بمانند و از وی حدیث دریافت کنند و از آن‌جا که انس و ابوهریره همواره ملازم پیغمبر بودند و او را خدمت می‌کردند، طبعاً آن‌ها بیش از کسانی که مشغول تجارت و کشاورزی بودند، از رسول خدا (ص) حدیث دریافت می‌کردند. و از آن‌جا که ابوهریره بر کسب علم بس حریص بود، علاوه بر رسول خدا (ص)، از کسانی که در مصاحبت با رسول خدا (ص) از وی سبقت گرفته بودند، نیز اخذ حدیث می‌کرد، چه بسا روایت‌هایی وجود دارد که خود آنها را از رسول خدا شنیده بلکه از آنان روایتشان کرده است.^۴

در رابطه با اداء هم می‌توان گفت که: ابوبکر تنها دو سال در زمان ادای حدیث زیسته است و در این مدت هم مشغول تدبیر امور مسلمانان بود. عمر نیز در زمان خلافت ابوبکر مشغول کار وزارت و تجارت بود. بعد از او هم به تدبیر امور مسلمین پرداخت.

در کتاب المستدرک آمده است که معاذ بن جبل (رض) یاران خویش را به طلب و کسب علم فرا می‌خواند و ابو الدرداء و سلمان و ابن مسعود و عبدالله بن سلام را برای آنان نام برد که از آن‌ها علم بگیرند. یزید پسر عمیره از معاذ سوال کرد و گفت: آیا نزد عمر پسر خطاب نیز کسب علم کنیم؟ معاذ گفت: درباره‌ی هیچ چیز از وی سوال نکنید چون او مشغول به دیگر کارهاست و وقت پاسخ گفتن به سوالات شما را ندارد.

۱- طبقات ابن سعد ج ۲/ص ۳۷۶

۲- منبع پیشین ۳۷۶

۳- پیشین ج ۲/ص ۳۷۶

۴- الانوار الکاشفه ص ۱۴۱

عثمان و علی نیز به کارهای وزارت و غیر آن مشغول بودند، بعد از آن هم درگیر امر خلافت و مقابله با فتنه‌ها شدند. لذا افراد متمایل و راغب به طلب علم از مراجعه به این‌ها و امثال آنان خودداری می‌کردند و بر این باور بودند که همهی صحابه امینان امت هستند، لذا از مراجعه به این‌ها خودداری کرده و به افراد پایین‌تر از ایشان اکتفا می‌کردند. این بزرگان نیز بر این باور بودند که روایت حدیث بر آن‌ها لازم و حتمی نیست، مگر به هنگام نیاز و معتقد بودند که اگر این روش ادامه پیدا کند، چیزی از سنت ضایع نخواهد شد، چون می‌دیدند که تعداد صحابه فراوان است و مدت بقا و ماندگاری‌شان طولانی خواهد شد و مناسبت‌های پیش خواهد آمد که آن‌ها را ناگزیر از تبلیغ و ذکر حدیث خواهد کرد. علاوه بر این خداوند نیز بذات خویش حفاظت از شریعت را تکفل کرده است، با وجود این، در نقل حدیث بر خود سخت می‌گرفتند. نکند در دام غلط و اشتباه گرفتار آیند و بر این باور بودند که اگر به هنگام وجوب تبلیغ خطایی نیز از کسی از آنان سرزند او قطعاً معذور است، بر خلاف کسی که قبل از احساس نیاز حدیثی را نقل کند و به خطا رود معذور تلقی نمی‌شود، با وجود این دوست داشتند کسان دیگری به جای هر یک از آن‌ها به این مهم برخیزند. مع الوصف احادیث فراوانی نقل کرده‌اند. و به گوش آنان می‌رسید که یکی در امر نقل حدیث زیاده‌روی می‌کند. با وجود این گمان نمی‌بردند که او مرتکب منکری شده است. تنها این سخن از برخی از آنان روایت شده که زیاده‌روی در نقل احادیث "خلاف الاولی" است.^۱

حقایق فوق ما را وادار می‌کند که به شهامت و جرات تمام بر صواب بودن رویه‌ی ابوهریره در شجاعت و جراتش در نقل احادیث اعتراف کنیم، بعد از این که به چشم خویش دید که فتنه‌ها و جنگها و فتوحات و کارهای دولتی به سرعت اصحاب را از میان بر می‌دارد و به کام مرگ می‌برد، در حالی که از فتنه‌ها و کارهای دولتی دور بود و از جنگ‌ها و فتوحات بعید، و عقیده داشت که آن‌چه برخی از بزرگان صحابه بدان اکتفا کرده‌اند، یعنی اشتغال به تعلیم و تبلیغ و پاسبانی از حریم و مرزهای عقیده و اندیشه، در پایتخت حکومت اسلامی و سایر شهرهای بزرگ، برای او نیز کافی است.

اضافه بر همهی استدلال‌ات فوق، اگر زیاده‌روی در نقل احادیث منجر به ازدیاد یا نقصان لفظی شود، نباید این امر موجب ترک روایت حدیث و کتمان علم و باعث انزوا گردد. منتهای آن‌چه راکه بر ابوهریره‌اش خرده گرفته‌اند، این است که لفظی ناقص یا زیاد کرده است و بس. رضای خدا بر واثله‌ی پسر الاسقع باد آن‌گاه که یکی از یارانش به او می‌گوید: حدیثی را از رسول خدا (ص) برای ما بازگو کن که اصلاً نقصان و زیادتی در آن نباشد. وی خشمگین شد و گفت: مصحف یکی از شما در کنج خانه‌اش آویزان گردیده است، با این حال زیاد و کم می‌شود. در لفظ دیگری آمده است که: خشمگین شد و گفت: شما صبح و شام به مصحف‌های خود مراجعه می‌کنید و در آن نگاه می‌ورزید، با این حال

در وضع آن‌ها به توهم خواهید افتاد و بر آن‌ها می‌افزایید و از آن‌ها کم می‌کنید.^۱ یعنی در حفظ قرآن زیاد و کم می‌آورید، با این وصف حدیثی که در سینه‌ها محفوظ است بل که در قلب یک نفر - نه همه‌ی امت - محفوظ است، چگونه باید باشد؟

این سخن حجتی است قوی از جانب وائله جهت توجیه و تبریر وجود زیادی و نقصان در احادیث. بنابراین اگر احیانا ابوهریره نتوانسته به خوبی حدیثی را حفظ کند، این امر دلیل و عیب بزرگی که باعث ترک روایت احادیث از وی گردد، تلقی نمی‌شود.

البته ما این سخن را از باب جدل و تنازل در مقابل ادله‌ی خصم بر زبان می‌آوریم و گرنه ما جز اندک مخالفتی از جانب صحابه پیرامون مرویات ابوهریره نمی‌بینیم - که در آن نیز حق را به جانب ابوهریره می‌بینیم - و کسی چون "حیان ازدی" که با او مخالفت ورزیده است، در واقع مخالفتش ستمگرانه بوده است. واقعه از این قرار بود که وقتی یکی به او گفت: ابوهریره می‌گوید نماز میانه (الصلاه الوسطی) نماز عصر است، گفت: ابوهریره پرگویی می‌کند، زیرا پسر عمر می‌گوید: نماز میانه نماز صبح است.^۲ حال این که علی پسر ابی طالب و حفصه و ام سلمه و عایشه (مادران مومنان) و ابن عباس و سمره پسر جندب و ابی پسر کعب رضی الله عنهم و بسیاری از تابعین در این امر که مراد از نماز وسط نماز عصر است، موافق ابوهریره هستند.^۳ این امر دلیل بر این است که بنا به قول ارجح - که بخاری نیز آن را ترجیح داده - "صلاه الوسطی" نماز عصر است.

از این جاست که ابوهریره به خود اجازه نمی‌دهد همچون بعضی افراد گرفتار خود کم‌بینی و بی‌اعتمادی نسبت به خود شود، بل که چنان که دیدیم کاملاً به خود و حافظه‌ی خود اعتماد دارد. در حقیقت این تنها ابوهریره نبود که این چنین به خود اعتماد داشت، بلکه مجموعه‌ای از اصحاب چنین بودند که به خود اعتماد داشتند و اهل جرات بودند. چون هشام پسر عامر و انس، هر چند در مورد انس گفته‌اند که کم حدیث روایت می‌کرد.

از ابو دهماء و ابو قتاده روایت شده که گفته‌اند: ما بر هشام پسر عامر عبور می‌کردیم و به نزد عمران پسر حصین می‌آمدیم، روزی گفت شما بر من عبور می‌کنید و به نزد کسانی می‌روید که بیشتر از من در خدمت رسول خدا (ص) نبوده‌اند و از من داناتر به احادیث او نیستند.^۴

از ثابت بنانی روایت شده که گفت: "انس گفت: ای ابا محمد، از من حدیث بگیر چون من مستقیماً از رسول خدا (ص) دریافت کرده‌ام، او هم از خداوند جل جلاله دریافت کرده و تو از هیچ احدی مورد اعتمادتر از من (حدیث) دریافت نمی‌کنی."

۱- مشکل الآثار ج ۱/ص ۳۱۶

۲- مصنف ابن ابی شیبه ج ۲/ص ۵۰۵

۳- پیشین ج ۲/ص ۵۰۵

۴- مسلم ج ۸/ص ۲۰۷ مسند احمد ج ۴/ص ۱۹

رسول خدا و اصحاب و مردمان بعد از آنان ابوهریره را مورد اعتماد وثقه دانسته‌اند:

اعتماد رسول خدا (ص) به او:

رسول خدا (ص) در روایتی که بخاری از او (ابوهریره) روایت کرده است می‌گوید: عرض کردم ای رسول خدا (ص)، در روز قیامت چه کسی سعادت‌مندتر به شفاعت شما است؟ گفت: ای ابوهریره حدث می‌زدم که کسی قبل از شما در این زمینه از من سوال نکند، چون می‌بینم که تو بر حدیث بس حریص هستی. بعد فرمود: سعادت‌مندترین افراد به شفاعت من در روز قیامت کسی است که خالصانه کلمه "لا اله الا الله" را بر زبان بیاورد.^۱

اما رسول خدا (ص) برای ابوهریره گواهی داد که در او خیر وجود دارد. در این رابطه گفته است: "رسول خدا (ص) فرمود: شما از چه طایفه‌ای هستی؟ عرض کردم از طایفه ی دوس. گفت: گمان نمی‌برم که در میان طایفه‌ی دوس کسی وجود داشته باشد که در او خیر موجود باشد." ابوعیسی گوید: این حدیث حسن صحیح غریب است.^۲

رسول خدا (ص) به او اعتماد کرد که مبلغ اوامرش باشد. در روایتی که ابوداود با سند صحیح روایت کرده، آمده است که می‌گوید: رسول خدا خطاب به من فرمود: برو در مدینه بانگ بر آور که نماز بدون قرائت قرآن - و ولو در حد سوره ی فاتحه الکتاب یا بیشتر از آن - جایز نیست.^۳

اقوال صحابه در زمینه ی اعتماد به او:

علاوه بر آن‌چه به صورت متفرقه در لابه‌لای صفحات کتاب آمده است، در ارتباط با این که ابوهریره هم‌مجلس رسول خدا (ص) بود و با او می‌آشامید و می‌خورد، که توثیق ضمنی او به شمار می‌آید. این تاییدات مستقیم رسول خدا (ص) برای ابوهریره بسی با اهمیت و باارزش می‌باشند، اما آقای محمود ابوریه ی قلدر چنین می‌بیند که همه‌ی احادیث وارده در فصل پیشین و در همین صفحه - در زمینه‌ی فضل و بزرگواری ابوهریره - روایات خود ساخته‌ی او هستند، و این مطلب را دلیل بر این می‌شمارد که گویا او این جایگاه را خود، برای خود ساخته و بدین وسیله به ستایش از خود پرداخته است، که این از او بسی بعید است. لذا من تلاش کردم تا در زمینه‌ی توثیق اصحاب و تابعین و اتباع تابعین برای او به

۱- بخاری ج ۸/ص ۱۴۶

۲- الترمذی ج ۱۳/ص ۲۲۷

۳- ابوداود ج ۱/ص ۱۸۸

جستجو پردازم و در این زمینه به مطالب فراوانی دست یافتم که دل مسلمان از آن به وجد می‌آید و باعث گم‌گشتن و فرار افراد مغرض می‌شود.

تأیید طلحه (رض) برای او:

طلحه پسر عبیدالله القرشی، یکی از ده صحابی مزده داده شده به بهشت. و همتای رسول خدا (ص) در چهار تن از زنانش^۱ به تأیید ابوهریره گواهی داده است. زیرا ابوعیسی ترمذی از مالک پسر ابی عامر روایت کرده و می‌گوید: مردی نزد طلحه پسر عبیدالله آمد و گفت: ای ابا محمد، آیا گمان می‌بری که این مرد یمانی - ابوهریره - از تو آگاهتر به احادیث رسول خدا (ص) باشد؟ چیزهایی از او می‌شنویم که از شما نمی‌شنویم و سخنانی از رسول خدا (ص) می‌گوید که تو نمی‌گویی؟

گفت: در مورد این که او چیزی از رسول خدا (ص) شنیده که ما نشنیده‌ایم، شک ندارم. او چیزهایی از رسول خدا (ص) شنیده که ما نشنیده‌ایم، چرا که او مسکین و بی‌چیز و مهمان رسول خدا (ص) بود و دستش در دست او. اما ما صاحب منازل و خانه‌ها و ثروت بودیم و تنها در دو سوی روزصبح و عصر به خدمت رسول خدا (ص) می‌آمدیم، لذا در این امر که او چیزهایی از رسول خدا (ص) شنیده باشد که ما نشنیده‌ایم، شک و گمان ندارم و کسی را سراغ ندارم که در او خیری موجود باشد و سخنی به رسول خدا (ص) به نسبت دهد که او آن را نگفته باشد.^۲

در روایت بیهقی جمله‌ی مفیدی اضافه بر روایت ترمذی وجود دارد. زیرا بیهقی در مدخلش از طریق اشعث به نقل از مولا (بنده) ی طلحه روایت می‌کند و می‌گوید: ابوهریره نشسته بود، مردی بر طلحه گذر کرد و به او گفت: ابوهریره احادیث فراوانی روایت کرده است. طلحه گفت: ما هم مانند او شنیده‌ایم، اما او آنچه را که شنیده، حفظ کرده و لیکن ما فراموش کرده‌ایم.^۳ در این جا ملاحظه می‌کنیم که طلحه گواهی داده است بر این که ابوهریره از اهل خیر است، چرا که به سماع و حفظ او گواهی داده است.

تأیید ابی پسر کعب برای او:

ابی پسر کعب برای او گواهی می‌دهد و می‌گوید: ابوهریره شهادت و جرات این را داشت که در مورد اشیائی از رسول خدا (ص) سوال کند که دیگران جرات سوال کردن در مورد آن را نداشتند.^۴ و ما در مورد آن‌ها از او سوال نمی‌کردیم.^۱

۱- احتمال دارد منظور این باشد که نام چهار تن از همسران طلحه همان چهار تن از مادران مومنان (همسران رسول خدا) باشد. مترجم

۲- الترمذی ج ۱۳/ص ۲۲۶

۳- فتح الباری ج ۸/ص ۷۷

۴- مسند احمد ج ۵/ص ۱۳۹

در فصل پیش گفتیم که اُبی قرآن را به ابوهریره تعلیم داد و این امر ضمناً دلیل توثیقش به شمار می‌آید. از موارد دیگری که در ارتباط با توثیق اُبی برای ابوهریره بدان استدلال می‌شود، روایت بعضی از یاران او از ابوهریره است. همچون اُبی عثمان النهدی و اُبی رافع و عطا بن یسار. مشهور است که این‌ها حدیث را از اُبی دریافت کرده‌اند و اگر از اُبی می‌شنیدند که آن‌ها را از روایت حدیث از ابوهریره بر حذر می‌دارد، قطعاً از او حدیث روایت نمی‌کردند، به او نزدیک نمی‌شدند. انسان دانای هوشمند می‌بیند که در این قرینه دلالتی آشکار وجود دارد بر این که اُبی، ابوهریره را اهل ثقه دانسته است.

تأیید ابن عمر (رض) برای او:

ابن عمر برای او گواهی می‌دهد که: ای ابوهریره تو بیشتر از ما ملازم و هم‌نشین رسول خدا (ص) بوده‌ای و بیشتر از ما احادیث او را حفظ نموده‌ای^۲ و از ما به احادیث او داناتر هستی.^۳

تأیید حذیفه برای او:

حذیفه‌ی یمانی (رض) تزکیه‌ی دیگری از ابن عمر برای او ذکر می‌کند و روایت حذیفه برای این تزکیه گویی نوعی گواهی از سوی او تلقی می‌شود. حذیفه می‌گوید: مردی به ابن عمر گفت: ابوهریره زیاد احادیث از رسول خدا (ص) روایت می‌کند. ابن عمر گفت: من تو را به پناه خدا حواله می‌کنم از این که در مورد آنچه او می‌گوید شک و گمان داشته باشی. تفاوت‌مان تنها در این است که او جرات داشت و ما هراس داشتیم.^۴

عملکرد صحابه گواه بر توثیق ابوهریره است:

مجموعه‌ی فراوانی از وقایع علمی بر توثیق ضمنی اصحاب (رض) برای ابوهریره دلالت می‌نمایند که اقوال فوق را تقویت می‌بخشند.

اعتماد ابوبکر به ابوهریره:

از جمله‌ی موارد اعتماد اصحاب به ابوهریره این‌که: ابوبکر (رض) او را در مراسم حج سال پیش از حجه‌الوداع به عنوان موذن خود به مکه فرستاد. "بخاری از حمید پسر عبدالرحمن روایت کرده که

۱- المستدرک ج ۳/ص ۵۱۰ بسند صحیح

۲- ترمذی ج ۱۳/ص ۲۶۶ و قال هذا حدیث حسن

۳- المستدرک ج ۳/ص ۵۱۱ با سند صحیح

۴- ۲۵۳- المستدرک ج ۲/ص ۵۱۰ بسند صحیح

ابوهریره به او (حمید) خبر داد که ابوبکر (رض) در سالی که رسول خدا (ص) او را به عنوان امیر حج (قبل از حجه الوداع) برگزیده بود، او ابوهریره را همراه جمعی - در روز عید قربان - فرستاد تا در میان مردم بانگ بر آورد که از امسال به بعد دیگر هیچ مشرکی حق ادای حج را ندارد و هیچ کس حق ندارد عریان به طواف کعبه برخیزد.^۱

پذیرفته شدن گواهی ابوهریره از سوی عمر (رض):

از جمله موارد پذیرش گواهی ابوهریره از سوی عمر، موردی است که احمد و مسلم در روایتشان برای حادثه طلب گواهی حسان از ابوهریره آن را نقل کرده‌اند و آن چنین بود: عمر بر حسان عبور کرد در حالی که او در مسجد شعر می‌سرود، عمر بر او انتقاد کرد. در پاسخ گفت: من در این مسجد شعر می‌سرودم، در حالی که بهتر از شما در آن وجود داشت. بعد روی خود را به طرف ابوهریره برگرداند و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا شنیده‌ای که رسول خدا (ص) می‌گفت: به جای من آن‌ها (مشرکان) را پاسخ بده، و برای من دعا کرد و گفت: پروردگارا او را به واسطه‌ی روح القدس تایید کن. ابوهریره گفت: خدایا گواه باش که: بلی. راست می‌گوئی^۲ سکوت عمر دلیلی بر قبول گواهی ابوهریره تلقی می‌شود.

بخاری نیز از وی نقل کرده که زنی را نزد عمر آوردند که خال کوبی می‌کرد. بر خاست و گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم بگوئید که چه کسی در مورد خال کوبی چیزی از رسول خدا (ص) شنیده است؟

ابوهریره می‌گوید: برخاستم و گفتم ای امیرالمومنین، من شنیده‌ام. گفت: چه چیزی را شنیده‌ای؟ گفت: "لاتشمن و لا تستوشمن" از رسول خدا (ص) شنیدم می‌فرمود: دیگران را خالکوبی مکن و آن را از دیگران در حق خود مپذیر.^۳

مجالست او با ابن عباس و پذیرش ابن عباس مخالفت او با خود را و پیرویش از قول او:

ابوهریره در حضور ابن عباس مخالف رأی او فتوا صادر کرد. اگر چنانچه افراد جاهل توصیف می‌کنند، ابن عباس از فتوای او راضی نمی‌بود، او را از آن منع می‌کرد و و نیز کسی که طلب فتوا کرده بود را از قبول فتوای او منع می‌کرد.

۱- بخاری ۱۷۹/۲

۲- مسلم ۱۶۲/۷

۳- بخاری ۲۱۴/۷

بخاری از ابو سلمه‌ی پسر عبدالرحمن پسر عوف روایت کرده و می‌گوید: مردی نزد ابن عباس آمد. ابوهریره نیز در کنار وی نشسته بود. آن مرد گفت: در مورد زنی که چهل شب بعد از مرگ شوهرش بچه‌ای به دنیا آورده برایم فتوا صادر کن. ابن عباس گفت: از میان دو ملهتی که برایش قرار داده شده، هر کدام دیرتر باشد، عده‌ی او همان است. من هم (ابو سلمه) گفتم: خداوند می‌فرماید "و اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن" یعنی زنان حامله مدت زمان عده‌شان تا هنگام وضع حمل است. ابوهریره گفت: من نیز هم‌رای برادر زاده‌ام هستم. ابن عباس غلام خویش کرب را به نزد ام سلمه فرستاد تا در این مورد از او سوال کند. ام سلمه گفت: شوهر سیبیه اسلمی کشته شد، او هم حامله بود. چهل شب بعد از مرگ او بچه را به دنیا آورد. خواستگاری برایش پیدا شد. رسول خدا (ص) او را به عقدش در آورد. ابوالسنابل نیز در میان کسانی بود که او را خواستگاری کردند.^۱ این واقعه دلیل است بر این که ابوهریره به نفس خویش اعتماد داشت.

از جمله‌ی مسائل دیگر این که: "مردی به ابن عباس رحمه‌الله گفت: من ده عدد از شتران خود را در راه خدا قرار داده‌ام (به امور جهاد اختصاص داده‌ام) آیا زکات آن‌ها بر من واجب است؟ ابن عباس گفت: ای ابوهریره در این سوال معضل و مشکلی است که کم‌اهمیت‌تر از معضل موجود در خانه‌ی عایشه نمی‌باشد. در مورد آن بگو. ابوهریره گفت: بر خداوند استعانت می‌جویم، زکاتی بر شما نیست. ابن عباس گفت: درست گفتم. چون هر حیوانی که در حمل بار از پشتش استفاده نشود و از شیرش بهره گرفته نشود و از بچه‌اش چیزی عاید انسان نگردد، زکاتی در آن وجود ندارد. عبدالله پسر عمر نیز گفت: هر دوی شما به حق مطلب اصابت کردید."^۲

و از جمله: "ابن عباس در مسئله‌ای از مسائل نماز از ابوهریره فتوا طلب کرد و از فتوایش پیروی نمود."^۳

ابوهریره و ابن عباس به عنوان دو دوست:

ابوهریره دوست ابن عباس بود. با هم می‌نشستند و می‌خوردند. یکی از تابعین می‌گوید: ابن عباس و ابوهریره را دیدم که منتظر پخته شدن بزغاله‌ای بودند که مشترکا در تنور انداخته بودند. ابن عباس گفت آن را برای ما از تنور بیرون آورید تا باعث به فساد کشیده شدن نمازمان نشود. آن را بیرون آوردند و با هم از آن خوردند.^۴ این واقعه بر دوستی و حب متبادل میان آن‌ها دلالت می‌ورزد.

۱- بخاری ج ۶/ص ۱۹۳

۲- الاموال لابی عبید ص ۴۹۵

۳- مصنف ابن ابی شیبه ج ۲/ص ۲۳۶

۴- مصنف ابن ابی شیبه ج ۱/ص ۵۰

ابن عباس از ابوهریره روایت می‌کند و بدین وسیله او را تأیید می‌نماید:

ابن عباس از کانال نقل روایت از ابوهریره اطمینان و اعتماد خویش نسبت به او را به اثبات می‌رساند. زیرا روایت حدیث از او نهایت تأیید و اعتماد به او است. نمونه‌هایی از روایات او را در صحیح بخاری می‌یابیم و در برخی از آن‌ها به اعتمادش نسبت به حدیثی که از او روایت می‌کند، تصریح می‌ورزد و می‌گوید: چیزی را ندیده‌ام که نزدیکتر و شبیه‌تر به گناه صغیره باشد از آن‌چه که ابوهریره (رض) از رسول خدا (ص) نقل کرده است و آن این که خداوند سهمی از زنا به طور حتمی بر بنده (بنی آدم) نوشته است که نمی‌تواند از آن رهایی یابد. پس زنا را چشم نظر کردن و زنا را زبان سخن گفتن است.^۱ یعنی این امور و امثال آن نزد ابن عباس گناه صغیره تلقی می‌شوند.

همچنین در سنن نسائی^۲ و ابی داود^۳ و ابن ماجه^۴ روایات دیگری می‌یابیم که ابن عباس آن‌ها را از ابوهریره نقل کرده است. آیا شایسته نیست که دوستان اران علی به پسر عموی او (رض) تاسی و اقتدا بورزند؟

ابن عباس به شاگرد خود اجازه می‌دهد از ابوهریره حدیث روایت کند و بدین وسیله اعتماد خویش نسبت به او را تکرار و تأکید می‌ورزد

در میان کسانی که از ابوهریره حدیثی روایت کرده‌اند، مشاهیر و بزرگان اصحاب ابن عباس را - آن‌هایی که جزو سران تابعین و خیار آن‌ها بوده‌اند - می‌یابیم و روایت آن‌ها از ابوهریره قرینه‌ی واضحی است بلکه دلالت اکیدی است بر راضی بودن ابن عباس به زیبا پنداشتن عمل آنان و گرنه آن‌ها را از اخذ حدیث از او باز می‌داشت. خصوصاً این که او ده سال تمام بعد از وفات ابوهریره زیسته است. از میان این راویان که من بر نمونه‌هایی از روایتشان از ابوهریره دست یازیده‌ام، اشخاص ذیل هستند. مجاهد طاووس، عطاء بن ابو رباح، الشعبي، نافع بن جبیر بن مطعم، ابو امامه بن سهل بن حنیف و محمد بن سیرین و غیر آن‌ها.

سلیمان پسر غریب که داماد ابن عباس بود، از جمله‌ی روایت کنندگان از ابوهریره تلقی می‌شود.^۵

۱- بخاری ج ۸/صص ۱۵۶ و ۶۷

۲- النسائی ج ۱/ص ۲۵۷

۳- ابوداود ج ۱/ص ۹۸

۴- ابن ماجه ج ۲/ص ۱۲۹۰

۵- ثقات ابن حبان ص ۹۱

عایشه ابوهریره را در مجلس خویش می پذیرد:

یکی از پیروان (تابعین) از عبدالله بن زبیر طلب فتوا کرد، در پاسخ او گفت به نزد عایشه برو، زیرا وقتی من از نزد او می آمدم، ابوهریره و ابن عباس پیش او بودند.^۱ با توجه به این، می بینیم که عایشه نیز با او مجالست داشته است و اگر او فردی دارای رای ناپسند می بود، قطعاً عایشه او را به مجلس خویش راه نمی داد.

خدای یکی از شنوندگان مجلس و مویدین ابوهریره:

ابوسعید خدری (رض) را به عنوان شنونده‌ی مجلس روایت حدیث ابوهریره می یابیم. ابوهریره یک حدیث طولانی راجع به داستان مردی که آخرین نفر است که وارد بهشت می شود، نقل می کند. ابوسعید او را تصدیق می نماید و به شنیدن این حدیث از وی تصریح می نماید. راوی بعد از بازگو کردن حدیث می گوید: ابوسعید نیز در کنار ابوهریره نشسته بود و هیچ چیزی از حدیث وی را تغییر نمی داد تا به اینجا رسید که گفت: این و مانند آن نیز همراه آن برای شما وجود دارد.

ابوسعید گوید: شنیدم که رسول خدا (ص) می گفت: این و ده برابر آن برای شما. ابوهریره گوید: آنچه من حفظش کرده ام "مثله معه" (یعنی مانند آن همراه آن است) می باشد و معنای جمله (هذا لك و مثله معه) یعنی: این مقدار از نعمت بهشت و مثل آن با آن برای شما وجود دارد. و سپاس برای خدا که ابوهریره عدد کمتر را حفظ کرده و گرنه به مبالغه و اغراق و گزافه گویی متهم می کردند.

نزدیک است که من با قطعیت به این مطلب جزم کنم که ابوسعید خدری در طول حیات ابوهریره به صورت فراوان در مجالس نقل حدیث او حضور پیدا می کرد و او را پیروی می نمود تا مرویات او را روایت کند. گویی زمانی که بعضی از افراد تندرو و عجول مقوله‌ی زیاده روی ابوهریره در نقل روایات را به میان می آوردند، ابوسعید به دفاع از او برمی خاست و کسی که در مجموعه‌ی احادیث ابوسعید در مسند امام احمد و صحیحین و کتب سنن دقت بورزد، احادیث فراوانی می یابد که تعدادی از تابعین آن‌ها را از ابوهریره و ابوسعید با هم روایت کرده اند. تقدیم ذکر نام ابوهریره بر ابوسعید دلیل بر این است که صدارت مجلس از آن او بوده است.

۱-التاریخ کبیر بخاری ص ۲۱ ج ۱ ق ۱

از جمله حمید پسر عبدالرحمن پسر عوف احدی از هر دو با هم، و ابو مسلم اغرّ، و ابو صالح سمان و سعید پسر مسیب و عطاء بن یسار و ابو امامه بن سهل بن حنیف و ابو عبدالله القراط و غیر آنها همگی می‌گویند که ابوهریره و ابوسعید برای ما حدیث گفتند و چنین فرمودند.^۱

علاوه بر این هفت نفر که به صورت مشترک از ابوهریره و ابوسعید حدیث روایت می‌کردند. گروه‌های دیگری از شاگردان ابوسعید را می‌بینیم که از ابوهریره حدیث روایت می‌کنند و در این روایات دلالت است - همچون دلالت روایت یاران ابن عباس از ابوهریره - بر این که ابوسعید نسبت به ابوهریره حسن ظن داشته است و به هیچ وجه شاگردان خود را از نقل روایات از ابوهریره بر حذر نداشته است.

از جمله‌ی این راویان از ابوسعید خدری، می‌توان عطاء پسر یزید لثی ابو عثمان نه‌ری، عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه بن مسعود، عبدالرحمن پسر ابی نعیم و ابو ادريس خولانی را نام برد.

خدری پشت سر ابوهریره نماز می‌خواند:

از سعید بن الحارث روایت شده گوید: ابوهریره به مرض مبتلا شد، یا به سفر رفت و غائب شد. ابوسعید خدری امامت نماز را به عهده گرفت.^۲

این دلالت می‌کند بر این که در ایام و شرایط عادی ابوسعید خدری ماموم و ابوهریره امام بوده است و مخفی نماند که این نوعی توثیق به شمار می‌آید که بر قرائن و شواهد سابق افزون می‌گردد. این هم از ابوسعید خدری (رض) که یکی از نوادر اصحابی است که شیعیان از آنها رضایت دارند و او را به استقامت و سبقت در بازگشت به سوی امام علی (رض) توصیف می‌نمایند و این که جزو نزدیکان و برگزیدگان امام علی بوده است.^۳

جابر و یارانش حدیث ابوهریره را پخش می‌نمایند:

بعد از افراد یاد شده از اصحاب، جابر پسر عبدالله انصاری (رض) ابراز وجود می‌کند. او نیز یکی از نوادر اصحابی است که شیعیان از آنان رضایت دارند و جزو برگزیدگان و یاران علی به شمار می‌آید و طوسی او را "عظیم‌الشان" توصیف کرده است و ابن داود نقل کرده که جعفر صادق او را به تمایل تام به سوی آنان (اهل بیت) توصیف کرده است. در صحیحین و غیر آنان روایات فراوان از صادق از پدرش محمد باقر از جابر^۴ وجود دارد و محمد پسر عمر و بن الحسن بن علی هم روایاتی از او دارد.^۱

۱- برای نمونه به مسلم ج ۲/صص ۷۶ و ۱۷۶ و ج ۳/ص ۱۵۸ و بخاری ج ۱/ص ۱۰۶ و ج ۳/صص ۱۲۳/۹۶ مراجعه شود.

۲- مجمع الزوائد

۳- رجال ابوداود الحلّی ص ۳۹۹ رجال ابن البرقی ص ۳

۴- برای روایت باقر از جابر مثال‌هایی در بخاری وجود دارد ج ۳/ص ۱۱۹ و ج ۴/ص ۱۱۰ و ج ۵/ص ۱۷۳

جابر در نشر حدیث ابوهریره از خود سرعت نشان داده و مستقیم از وی حدیث روایت کرده است.^۲ این عمل جابر اعلامی است صریح به جمهور شیعه که او را مورد اعتماد و ثقه پنداشته است. چنان که ابن عباس و خدری به شاگردان خود اجازه می‌دادند که احادیث ابوهریره را نشر و پخش کنند. جابر را می‌بینیم که به شاگردانش اجازه‌ی نشر احادیث ابوهریره را می‌دهد. از یاران جابر که احادیث ابوهریره را نقل و روایت کرده‌اند، می‌توان شعبی، مجاهد، عطا بن رباح، ابوسلمه‌ی پسر عبدالرحمن بن عوف، عمرو بن دینار و غیره را نام برد و همگی حدیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

ابوایوب و یارانش:

سپس ابو ایوب انصاری (رض) را می‌بینیم که از ابوهریره حدیث روایت می‌کند، او نیز نزد شیعیان عظیم‌الشان است. حتی او را از جمله‌ی شش نفر صحابی که بعد از پیغمبر مرتد نشده‌اند، به شمار می‌آورند.

حاکم از شیخ شیوخ ابو بکر محمد بن اسحاق بن خزیمه صاحب الصحیح روایت کرده که او در حق ابوهریره گفت: ابو ایوب انصاری با جلالت و قدر و منزلتی که دارا بود و رسول خدا هنگام ورود به مدینه در نزد او اقامت گزید، از ابوهریره حدیث روایت کرده است.^۳

سپس از طریق ابن خزیمه از ابی شعناء روایت می‌کند که گوید به مدینه آمدم، دیدم ابو ایوب از ابوهریره روایت نقل می‌کند. گفتم: تو از ابوهریره حدیث نقل می‌کنی، در حالی که تو نزد رسول خدا (ص) از مکانت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده‌ای؟ گفت: اگر از ابوهریره حدیث نقل می‌کنم، نزد من خویشایندتر است تا این که از رسول خدا (ص) حدیث نقل کنم.^۴

یعنی او از خوف این که نکند به خطا رود حذر داشت از این که به طور مستقیم از رسول خدا (ص) حدیث نقل کند.

جای ثقه و اعتماد بودن ابوهریره برای ابو ایوب انصاری از این هم استفاده می‌شود که یاران او نیز احادیث را از او روایت کرده‌اند و این دلالت دارد بر این که چیزی از آنچه گمان کنندگان به زعم خویش پنداشته‌اند که علی در حق ابوهریره گفته باشد به آنها نرسیده است. هر چند ابوایوب جزو کسانی بود که تا دم مرگ همراه و هم‌رزم علی بود و در همه‌ی جنگ‌های او حضور پیدا کرد و وزیر او بود.

۱- چنانچه در بخاری آمده است. ج ۱ ص ۱۴۰

۲- صحیح مسلم ج ۱/ص ۱۶۱ مسند احمد ج ۲/ص ۴۰۳

۳- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۲

۴- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۲

از جمله یاران و شاگردان ابویوب می‌توان پسر یزید لیشی و عطا بن یسار و موسی بن طلحه و ابو سلمه بن عبدالرحمن و معاویه بن قره‌المزنی را نام برد که همگی آنها از ابوهریره احادیث روایت کرده‌اند.

انس و ابن الزبیر و وائله نیز در قافله‌اند:

از یاران رسول خدا (ص) و روایت کننده‌ی حدیث از ابوهریره می‌توان انس بن مالک^۱ خادم رسول خدا (ص) و عبدالله پسر زبیر^۲ را نام برد. همچنین وائله‌ی بن الاسقع اللیثی (رض). او آخرین صحابه‌ای است که در دمشق وفات کرد. او بیست سال بعد از ابوهریره از دنیا رفت، یعنی او همه‌ی کارهای ابوهریره را زیر و رو از هم جدا کرد و چیزی در آنها نیافت که باعث توقف روایت از وی شود. ابن بود که به سرعت به پخش و نشر احادیث و روایات او پرداخت.^۳

قافله همچنان در حرکت است و ابوهریره برایش آواز می‌خواند:

از صحابه‌ای که احادیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند، می‌توان مسور بن مخرمه زهری قریشی را نام برد.^۴ هر چند نام برده دو سال بعد از هجرت به دنیا آمده است، اما وقتی که رسول خدا (ص) دار فانی را وداع گفت، او پسر بچه‌ای ممیز و عاقل بود و احادیثی از او شنیده و روایت کرده بود، چنانچه از بزرگان صحابه نیز احادیث روایت کرده است.

ابو امامه پسر سهل بن حنیف (رض) در زمان رسول خدا (ص) به دنیا آمد و از بزرگان صحابه و از ابوهریره روایت نقل کرده است، همچنین محمد بن ایاس بن بکیر.^۵

از میان صحابه‌ی روایت کننده‌ی حدیث از او، ابو الورد المازنی مصری^۶ را می‌توان نام برد، ابوالحاتم رازی و بغوی و ابن قانع و ابن الکلبی و باوردی اتفاق کرده‌اند بر این که او صحابی بوده است.^۷

ابو سعید خیر (یا ابو سعد) هم از ابوهریره حدیث روایت می‌کند. ابو داود صاحب سنن می‌گوید او صحابی بوده است.^۸ بخاری و ابوحاتم و ابن حبان و بغوی و ابن قانع و غیر این‌ها^۱ به صحابی بودن او تصریح کرده‌اند.^۲

۱- مسند احمد ج ۶ ص ۲۹۹ با سند صحیح

۲- رجوع شود به مثال‌هایی از روایت او نزد بخاری ج ۹ ص ۱۹۲ و مسلم ج ۸ ص ۶۹

۳- رجوع شود به روایت از ابن ماجه ج ۲ ص ۱۴۱۰

۴- رجوع شود به روایتش از ابوهریره در مسند احمد ج ۲ ص ۴۰۱

۵- روایت ابی امامه از او در مسلم ج ۳ ص ۵۰ و مسند احمد ج ۲ ص ۲۴۰ و روایت محمد بن ایاس نزد ابو داود ج ۱ ص ۵۰۹ صحیح

۶- روایتش از او در مسند احمد ج ۲ ص ۴۰۱

۷- التهذیب ج ۱۲ ص ۲۷۲

۸- سنن ابوداود ج ۱ ص ۸

از میان صحابه ی روایت کننده ی حدیث از ابوهریره می توان عبدالله پسر عتبه پسر مسعود الهذلی برادرزاده ی ابن مسعود^۳ و پدر عییدالله بن عبدالله یکی از بارزترین یاران ابوهریره را نام برد. عبدالله پیغمبر (ص) را دیده است و از وی حدیث روایت کرده است.^۴ چرا عمویش صحابی بزرگوار (عبدالله بن مسعود) او را از روایت حدیث از ابوهریره بر حذر نداشته است؟ و چرا چیزی از گمانه زنی و توهمات اهل کذب برای وی نقل نکرده که گویا عمر یا غیر او مردم را از روایت حدیث از ابوهریره منع کرده باشند؟

از کسانی که من به روایت آنها از ابوهریره دسترسی پیدا نکرده ام، ولی مشهور است که از او حدیث روایت کرده اند، عبدالله پسر سرجس مدنی است. پسر ابی حاتم مصاحبت او با ابوهریره و روایت حدیث از او را ذکر کرده است.^۵ عبدالله بن ابی حدود الاسلامی نیز مشهور است به این که از ابوهریره حدیث روایت کرده است. ابن ابی الحاتم او را از جمله روایت کنندگان از او آورده است.^۶ حاکم نیز نام صحابه ای را که از ابوهریره حدیث روایت کرده اند را شمارش کرده و بیشتر این ها که من نامشان را آورده ام، نام برده است و کسان دیگری را نام برده که من به روایات آنها دسترسی پیدا نکرده ام که عبارتند از: زید پسر ثابت، عبدالله بن عمرو بن العاص، ابی بن کعب، عایشه، عقبه بن الحارث، ابو موسی الاشعری، سائب بن زید، ابو نضره الغفاری، ابو رهم الغفاری، شداد بن الهاد، ابو رزین العقیلی، عمرو بن الحمق، حجاج الاسلامی، عبدالله بن عکیم، اغر جهنی، شرید بن سوید (رضی الله عنهم)

در میان کسانی که احادیث را از ابوهریره روایت کرده اند، اشخاصی وجود دارد که علما در صحابی بودن یا نبودن آنها اختلاف کرده اند، بعضی آنها را صحابی دانسته اند و برخی هم آنها را از بزرگان تابعین به شمار آورده اند و بس. از کسانی که صحابی بودن آنها را ترجیح داده اند، می توان شبیل بن عوف، ابو الطفیل کوفی، عبدالرحمن بن عبدالقاری و عبدالرحمن بن ابو عمره انصاری و عبدالرحمن بن غنم اشعری - که از کبار فقها بوده - و خباب مدنی صاحب المقصوره و ربیعیه جرسی و ثابت بن حارث انصاری و شفی بن مانع اصبحی و ضحاک بن قیس فهری قریشی برادر صحابه مشهور فاطمه

۱- التهذیب ج ۱۲ ص ۱۰۹

۲- مسند احمد ج ۲ ص ۳۷۱

۳- رجوع شود به روایت او از ابوهریره در سنن ابو داود ج ۲ ص ۲۰۷

۴- التهذیب ج ۵ ص ۳۱۱

۵- الجرح و التعذیل ص ۶۳ ج ۲ ق ۲

۶- الجرح و التعذیل ص ۳۸ ج ۲ ق ۲

دختر قیس که از او بزرگتر بوده و قبیصه بن ذویب خزاعی و عامر بن لدین اشعری و عبدالرحمن بن قیس بن مخرمه را نام برد.^۱

اینک ما نام یازده نفر از اصحاب را که بر مقال‌هایی از روایات‌شان اطلاع پیدا کرده‌ایم و هجده نفر از اصحابی که ابن ابی الحاتم یا حاکم آن‌ها را نام برده و ما به مثال‌های از روایت‌شان دسترسی پیدا نکرده‌ایم، نام بردیم. اگر صحابی بودن این‌ها که دوازده مرد هستند به اثبات برسد. تعداد اصحاب روایت کننده حدیث از ابوهریره به چهل و یک نفر خواهد رسید. آیا در اقدام عملی آن‌ها در نقل حدیث از ابوهریره دلیلی بر حصول اطمینان برای افراد شبهه آفرین وجود ندارد؟

نماز ابوهریره بر جنازه‌ی مادر مؤمنان عایشه و حمل کردنش جنازه مادر مؤمنان حفصه را:

این عمل ابوهریره دلیل بر مورد اطمینان و ثقه بودن او نزد اصحاب به شمار می‌رود. از نافع امام موثق و شایسته‌ی اعتماد مولای آزاد شده‌ی ابن عمر روایت شده که او همراه با ابوهریره بر جنازه‌ی عایشه نماز اقامه کرد.^۲ در این باره می‌گوید: بر جنازه‌ی عایشه و ام سلمه نماز اقامه کردیم با این که عبدالله پسر عمر حضور داشت روزی که امامت نماز را ابوهریره بر عهده گرفت. در روایتی آمده است که ابن عمر در میان مردم حضور داشت و امامت او را انکار نکرد.^۳ این تصریح به عدم انکار است و ما خوب می‌دانیم که مسلمانان یکی از افاضل و بزرگان خود را برای امامت نماز جناز انتخاب می‌نمایند. چگونه این چنین شد و حال این که فرد متوفا همسر رسول خدا (ص) در دنیا و آخرت است. همچنین حمل کردنش جنازه‌ی حفصه همسر رسول خدا (ص) و دختر عمر، ابوهریره جنازه‌ی او را از خانه مغیره تا گورستان حمل کرد.^۴

سکوت جمهور صحابه و تابعین به احترام او:

از محمد پسر هلال، او هم از پدرش نقل می‌کند و می‌گوید: ابوهریره در روز جمعه تا هنگام فرا رسیدن زمان خطبه برای ما سخنرانی می‌کرد.^۵ از عاصم پسر محمد از پدرش می‌گوید: ابوهریره را دیدم که روز جمعه خارج می‌شد و ایستاده دستانش به دو طرف منبر - که از درخت انار بود - می‌گرفت و می‌گفت: ابوالقاسم رسول خدا که

۲۸۱- روایات آن‌ها از ابوهریره در مسند احمد ج ۲ ص ۲۸۶ و ۳۵۹ و ۳۲۵ و ۳۸۰ و ۲۵۰ و ۳۰۳ و بخاری ج ۳ ص ۱۴۲ و ج ۷ ص ۱۵ و ابو داود

ج ۲ ص ۱۸۱ و ۵۳۰

۲- التاریخ الصغیر للبخاری ص ۵۲

۳- المستدرک ج ۴ ص ۶۶

۴- المستدرک ج ۴ ص ۱۵

۵- مصنف ابن ابی شیبہ ج ۲ ص ۱۳۷

صادق و مصدوق است برای ما حدیث ادا کرد و تا هنگام باز شدن باب المقصوره جهت خروج امام برای نماز، آن را ادامه می‌داد، بعد می‌نشست.^۱

این داستان دارای دلالت قوی و جدی است، چون ساعت قبل از ادای نماز جمعه در مسجد نبوی شریف همه‌ی صحابه و بزرگان تابعین در آن مکان - مسجد نبوی - جمع می‌شدند و فرد دروغگو توانای عرض اندام در همچون اماکنی را ندارد، بل که به انزوا و گوشه‌گیری روی می‌آورد و به طرف مجالس افراد فرومایه و پست روی می‌آورد و از همچون مجالسی متواری می‌گردد.

قرار گرفتن ابوهریره به مدت ۲۳ سال در مسند فتوا برای مردم مدینه:

ابن سعد گوید: ابن عباس و ابن عمر و ابو سعید خدری و ابوهریره و عبدالله بن عمرو بن العاص و جابر پسر عبدالله و رافع بن خدیج و سمله پسر اکوع و ابو واقد اللیثی و عبدالله بن بحینه همراه نظایر آنها - از اصحاب رسول خدا (ص) - در مدینه فتوا صادر می‌کردند و از رسول خدا (ص) حدیث روایت می‌نمودند. از تاریخ وفات حضرت عثمان تا زمان وفات نامبردگان این مسوولیت به عهده‌ی آنان بود و در میان آنان ابن عباس و ابن عمر و ابو سعید خدری و ابوهریره و جابر متصدی امر فتوا بودند.^۲

۱- مسند احمد ج ۱۳ ص ۲۴۶

۲- طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۳۷۲

تابعین نیز قولاً و عملاً ابوهریره را مورد اعتماد و ثقہ می‌دانند:

در میان تابعین، بزرگوارتر و مشهورتر و شریف‌تر و داناتر از یاران ابوهریره وجود ندارد.^۱ تاریخ فقه اسلامی فقهای سبعی مدینه را به خوبی می‌شناسد. آنهایی که شهرت آنان افقها را در نوردید و در میان نسل‌های بعد از خود مشهور بودند و به کثرت جمع‌آوری حدیث و رای محکم و درست و عقل وافر و تفوق بر اقران - از تابعین - در استنباط مشهور بودند.

کسی که در روایات این هفت نفر به تفحص برخیزد، در می‌یابد که پنج نفر از آنان - ابوبکر پسر عبدالرحمن پسر حارث بن هشام، عروه پسر زبیر، سعید بن مسیب، سلیمان بن یسار و عبیدالله بن عبدالله بن عتبہ بن مسعود - از شاگردان ابوهریره بوده‌اند.^۲

ابوذناد چهار تن از فقهای تابعین را ممتازترین و مبرزترین فقهای مدینه نام برده که عبارتند از ابن مسیب، عروه، قیصه بن ذؤیب و عبدالملک بن مروان^۳ که قیصه شاگرد ابوهریره بود و از او حدیث روایت می‌کرد. او از جمله‌ی کسانی است که قبلاً از وی بحث به میان آوردیم و گفتیم مسند خلافت را به عهده گرفت. از ابوهریره حدیث روایت می‌کرد.

اگر در فهرست کسانی که از او احادیث روایت کرده‌اند، تفحص بورزیم، می‌بینیم که بسیاری از آن‌ها - سواى کسانی که نام برده‌ایم - جزو اعلام فقه به شمار آمده‌اند که هر کس کمترین اطلاعی از کتب فقه و حدیث و تفسیر داشته باشد، بر فضل و تقدم آن‌ها مطلع و آگاه است، همچون حسن بصری، ابو صالح سمان و مقبری و طاووس و ابو ادریس خولانی و عامر شعبی و محمد پسر کعب قرطب و محمد بن منکدر و ابو عالیہ ریاجی، وام درداء صفری همسر ابی درداء (رض) و عمرو بن دینار، و عمرو بن میمون ازدی، و محمد بن ابراهیم تیمی و ابو متوکل ناجی و امثال این‌ها و روایت این افراد از ابوهریره کاری عملی، در توثیق او به شمار می‌آید که بر هیچ منصفی پوشیده و مخفی نیست.

همچون این‌ها، فرزندان صحابه که جامع شرف نسب، و صاحب نظر در فقه بوده‌اند، چون ابو سلمه و حمید دو فرزند عبدالرحمن پسر عوف و سالم پسر عبدالله بن عمر بن خطاب و سعد بن المسیب و عبیدالله بن عبدالله بن عتبہ و عیسی و موسی پسران طلحه بن عبیدالله یکی از عشره مبشره و نافع پسر جبیر پسر مطعم و ابی برره پسر ابی موسی اشعری و یزید بن عبدالله بن شخیر عامری و غیر این‌ها از کسانی که به مناسبت دیگری ذکر آنان و سخن از احوالشان پیش خواهد آمد. مانند این که قاضی بوده‌اند یا این که در رکاب حضرت علی (رض) جنگیده‌اند. [همگی از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند.]

۱- بخشی از سخن حاکم در المستدرک ج ۳ ص ۵۱۳

۲- بقیه‌ی هفت نفر عبارتند از محمد بن ابی‌بکر الصدیق و خارجه پسر زید پسر ثابت

۳- الجرح و التعديل ص ۱۲۵ ج ۳ ق ۲

همچنین نوادگان صحابه مانند فحص پسر عبیدالله بن انس بن مالک و شمامه پسر عبدالله پسر انس، و ابو زرعه پسر عمرو بن جویر بن عبدالله بجلی و حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب و اسحاق پسر عبدالله بن ابو طلحه انصاری در میان افرادی که جدشان صحابه بوده ولی همچون این‌ها مشهور نبوده‌اند. روایت این عده از تابعین از فرزندان و نوادگان صحابه از ابوهریره کار و اقدامی است عملی در توثیق ابوهریره که آن را بر موارد فوق می‌افزاییم.

از میان کردار این‌ها که مفهوم توثیق ضمنی را دارد، سفرشان جهت استفتا از او است مانند کار ابو کثیر یمامی که گوید: چون اختلاف مردم بر سر نبیذ (شراب) فراوان گردید، از یمامه راهی مدینه شدم به قصد این‌که به خدمت ابوهریره بروم و در این مورد از وی سوال کنم. او را یافتم و عرض کردم ای ابوهریره من از یمامه آمده‌ام تا در مورد حکم شراب از تو سوال کنم. او از رسول خدا (ص) - نه غیر او - برای ما حدیث آورد و گفت: شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود: خمر چیزی است که از درخت انگور و نخل خرما به دست می‌آید.^۱

از جمله کارهای تابعین مقیم کوفه که بر توثیق ابوهریره دلالت می‌ورزد، فرود آمدن او بر آن‌ها و طلب حدیث از سوی آن‌ها از وی است تابعی جلیل القدر قیس پسر حازم ذکر کرده و می‌گوید: ابوهریره در کوفه به نزد ما آمد. میان او و مولای ما قرابت و خویشاوندی بود سفیان (یعنی پسر عیینه که مولای احمس بود) گوید: قیس گفت، به نزد او آمدم و بر وی سلام عرض کردیم. و سفیان یک بار گفت: حیّ نزد او آمد، پدرم خطاب به ابوهریره گفت: ای ابوهریره این‌ها سهم و نصیب تو هستند، آمده‌اند بر تو عرض ادب و سلام دارند و آرزو دارند از رسول خدا (ص) برای آن‌ها حدیث نقل کنی. فرمود: خوش آمدند و درود بر آن‌ها.^۲

تابعین به صراحت ابوهریره را تصدیق نموده‌اند:

محمد بن عمرو بن حزم می‌گوید: "ابوهریره بیشتر از هر کسی فرموده‌های پیامبر (ص) را از حفظ داشته است."^۳ ابوصالح سمان می‌گوید: ابوهریره برترین اصحاب محمد (ص) نبود، ولی حافظ‌ترین آن‌ها بود.^۴

۱- معانی الآثار الطحاوی ج ۲ ص ۳۲۲

۲- مسند به تحقیق احمد شاکر ج ۱۵ ص ۴۳

۳- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۱

۴- التاریخ الکبیر للبخاری ص ۱۳۳ ج ۳ ق ۳ با سند صحیح

تایید ابوهریره از طرف علمای بعد از تابعین:

امام شافعی و غیر او حدیث ابوهریره را در مورد معامله‌ی طلا به طلا (الذهب بالذهب) که مخالف حدیث اسامه بن زید (انما الربا فی النسیئه) می‌باشد، ذکر کرده و حدیث ابوهریره و موافقانش را بر حدیث اسامه ترجیح داده است. دلیلش هم کثرت راویان، حفظ بیشتر و مسن تر بودن آنها بوده و دیگر این که اسامه به تنهایی آن را روایت نموده است. سپس گفت: "ابوهریره مسن ترین و حافظ ترین فرد راویان حدیث زمان خود بوده است"^۱ و این تایید بسیار باارزش است. چون سخن فردی چون امام شافعی است و این خود کافی است چه او در حفظ حدیث، فقه، تشخیص حدیث صحیح از ناصحیح و فطانت، سرآمد همه بود و در زهد و تقوی ثابت قدم.

امام طحاوی که از پیش کسوتان فقهای حنفی است و از اساتید کم سن بخاری و مسلم روایت داشته است، چنین می‌گوید: "ما نسبت به او حسن ظن داریم."^۲

حاکم از استاد استادش ابوبکر، محمد بن اسحاق بن خزیمه (رحمه الله) که از طبقه‌ی مسلم بوده، چنین نقل کرده است: تنها کسانی درباره‌ی رد احادیث ابوهریره صحبت می‌کنند که خداوند دل‌هایشان را کور و فاقد بصیرت کرده است که اخبار و روایات را نمی‌فهمند.

زیرا چنین کسی یا جهمی معطل (منکر صفات) است که اخبار و روایات ابوهریره را مخالف مذهب کفرآمیز خود می‌بیند و بدین سبب به وی فحش و ناسزا می‌گوید و او را به چیزی متهم می‌نماید که خداوند او را از آن پاک گردانیده است و این تهمت و ناسزا را جهت فریب ساده‌دلان و جاهلان به کار می‌برد که هان! اخبار و روایات ابوهریره حجت و برهان تلقی نمی‌شوند و یا فردی از خوارج است یا فرد که شمشیرکشی علیه امت محمد (ص) را جایز می‌داند و اطاعت از امام و امیر را بر خود واجب نمی‌بیند. همچون فردی اگر روایات ابوهریره را مخالف مذهب نادرست و گمراهش می‌بیند و دلیل و حجتی برای دفع روایات وی ندارد، به وادی غیبت و نکوهش ابوهریره روی می‌آورد.

یا قدریه است و از اسلام و مسلمانان کناره‌گیری نموده و مسلمانان معتقد به قدر را - که خداوند آن را مقدر نموده و به آن حکم کرده است کافر می‌داند. هر گاه این فرد روایات ابوهریره (رض) از پیامبر (ص) را در رابطه با اثبات قدر می‌بیند، با فلسفه‌بافی و نتیجه‌گیری غلط چنین می‌پندارد که اخبار و روایات ابوهریره نمی‌توانند حجت و دلیل تلقی شوند. این در حالی است که خود هیچ دلیل محکمی ندارد که مقوله کفرآمیز و شرک‌آلودش را ثابت کند.

۱- الرساله امام شافعی ص ۲۸۱

۲- معانی الآثار ج ۱ ص ۱۳

یا جاهلی است که عهده‌دار مسائل فقهی می‌شود و آن‌ها را از منابع نادرست به دست می‌آورد. زمانی که اخبار و روایات ابوهریره را مخالف مذهب فردی دید که بدون دلیل از او تقلید می‌کند، به ناحق درباره‌ی او دهان به بدی می‌گشاید و روایاتش را مردود می‌داند و از روی تقلید محض، مذهب امامش را بدون دلیل و جهت روشنی انتخاب و اختیار می‌نماید. اما همین فرد هنگامی که روایات وی [ابوهریره] را موافق مذهبش دید، از آن‌ها بر علیه مخالفانش استفاده نموده و بدان احتجاج می‌نماید.^۱ این سخن امام ابن خزیمه بود، سخن عارفی که از حقیقت اهدافی که دشمنان ابوهریره پشت پرده‌ی آن مخفی شده‌اند، باخبر است. آنان در دوران او مرجئه، خوارج، قدری‌ها و جاهلان بودند و در دوران ما نیز همین‌هایی که می‌بینیمشان.

امام ترمذی هم در جزء ۱۳ جامع خود یک باب از صفحه‌ی ۲۲۵ تا ۲۲۹ را به محاسن و مناقب ابوهریره اختصاص داده است.

ابو احمد حاکم کبیر، که استاد حاکم صغیر صاحب مستدرک می‌باشد، چنین می‌گوید: او حافظ‌ترین صحابه بود و بیشتر از همه ملازم و همراه پیامبر بوده است.^۲

شاگرد وی حاکم ابو عبدالله، صاحب مستدرک چنین گفته است: از ابتدای اسلام تا عصر کنونی هر کسی که دنبال حفظ حدیث بوده، جزو پیروان و اتباع ابوهریره به حساب می‌آید، اما او اولین و لایق‌ترین آن‌ها برای نام‌گذاری به نام "حافظ" می‌باشد.^۳

همچنین او در آخر فصل مناقب ابوهریره که در مستدرک تنظیم نموده است، می‌گوید: خداوند ما را از مخالفت با فرستاده‌ی خود و یاران برگزیده‌اش و پیشوایان دینی از تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمده‌اند از پیشوایان مومنین مصون بدارد و همچنین در امر کسی که شریعت ما را از کانال حفظ و نقل روایاتش برای ما نگهداری نمود مصون بدارد^۴ و حاکم که چنین گوهراشانی می‌کند جزو کسانی است که به تشیع معروف بوده است و زمانی این سخن را گفته است که تشیع چون امروز نبوده است. حافظ ابونعیم اصفهانی مولف کتاب حلیه الأولیا می‌گوید: ابوهریره حافظ‌ترین صحابه برای اخبار و روایات از پیامبر (ص) بوده است.^۵

شمس‌الائمه امام سرخسی حنفی متوفی ۴۹۰ هـ. ق، مولف کتاب المبسوط می‌گوید: ابوهریره کسی است که در همراهی و مصاحبت زیاد وی با پیامبر (ص)، و در عدالت، حفظ و ضبط نیکویش هیچ

۱- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۳

۲- الأصابه ج ۴ ص ۴۰۳

۳- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۲

۴- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۴

۵- الأصابه جدول ۴ ص ۲۰۳

کس شکی ندارد و پیامبر برای او دعا نموده است. سپس گفته است: در عدالت، ضبط و حفظ حدیث، مقدم بر همه است.^۱

امام ذهبی می‌فرماید: ابوه‌ریره علاوه بر مکانت، اخلاص در بندگی و تواضعی که داشت، حافظ، فقیه و دریایی از علم و جزو مفتیان بزرگ بود.^۲

همچنین امام ذهبی، او را به عنوان امامی مجتهد توصیف نموده و بزرگ و سرآمد حافظان مورد اعتمادش می‌پندارد و این که علم و دانش پاک، با برکت و زیادی را از پیامبر (ص) نقل نموده که هیچ کس در این کار به پای او نمی‌رسد. او اخلاقی نیکو و حافظه‌ی قوی داشت و ما ندانسته‌ایم که در حدیثی به خطا رفته باشد و بالاخره او در قرآن، سنت و فقه توانمند بود.^۳

ابن کثیر صاحب تفسیر و تاریخ می‌فرماید: ابوه‌ریره در صدق، حفظ، دیانت، عبادت، زهد و پرهیزگاری و عمل صالح دارای مکانت ویژه‌ای بود. او از فضایل و محاسن زیادی بهره‌مند بود و کلام نیکو و پندهای زیبایی داشت.^۴

آری، ما این چنین می‌بینیم که از عصر پیامبر (ص) و صحابه و سه قرن طلایی و برتر اول، تا دوران اخیر قول و عمل دست به دست هم داده و ابوه‌ریره را تصدیق نموده و از او پشتیبانی می‌کنند.

دروغ گفت و به خطا رفت...!

کسانی که ابوه‌ریره را به دروغ پردازی و وضع حدیث متهم می‌کنند، در عصر و زمانی زندگی می‌کنند که دروغ جهان را فرا گرفته و بر آن سیادت و رهبری می‌کند. آن‌ها فراموش کرده‌اند که در زمان پیامبر (ص) دروغ زشت و قبیح بوده است. علاوه بر آن، مگر ممکن است که دروغ‌گوییانی توانسته باشند در آن زمان خود را مخفی کنند و دروغشان را پنهان نمایند، بدون این که پیامبر (ص) آنان را افشا و وادار به تجدید توبه کرده باشد؟

عایشه (رض) می‌گوید: نزد اصحاب رسول خدا (ص)، هیچ چیز منفورتر از دروغ نبود و هرگز پیامبر (ص) از هیچ فردی دروغی را نمی‌پسندید. اگر هم چیز اندکی می‌بود، به هنگام شنیدن دروغ از خود بی‌خود می‌شد و به شدت خشمگین می‌گشت و خشمش تا زمان توبه از آن ادامه می‌یافت.^۵ پس دروغ کار ساده‌ای نیست که ابوه‌ریره بتواند خداوند و رسول خدا (ص) و یارانش را اغفال نماید و بر آن‌ها دروغ ببندد و بعد این همه مدح و ستایش را کسب کند.

۱- اصول سرخسی ج ۱ ص ۳۴۲

۲- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۳۲

۳- سیر اعلام النبلاء ج ۲ ص ۴۱۷

۴- البدایه و النهایه ج ۸ ص ۱۱۳

۵- مسند احمد ج ۶ ص ۱۵۲

اما هدف پیامبر (ص) و یارانش از بکار گیری جمله‌ی "كَذِبَ فُلَانٌ" ظاهر معنی کذب نیست، بلکه مقصودشان خطا و لغزش بوده است و قصد هیچ اهانتی در آن نداشته‌اند.

برای نمونه سبیه دختر حارث، چند روز بعد از وفات شوهرش از خون نفاس (خون بعد از وضع حمل) پاک شد، ابوسنابل بر وی گذر کرد، گفت: تو باید چهار ماه و ده روز صبر کنی، بعد از دوران عدّه رها می‌شوی. سبیه این گفته را برای پیامبر (ص) بازگو کرد، پیامبر (ص) فرمود "کذب ابوالسنابل" یعنی ابوسنابل اشتباه کرده است. حرفش درست نیست. بلکه آزادی و می‌توانی ازدواج کنی.^۱

گفته‌ی ابودرداء هم از این قبیل است که از او روایت شده، گفت: کسی که شب‌هنگام از اقامه‌ی نماز وتر عاجز شود، بعد از فرا رسیدن صبح نمی‌تواند آن را به جای آورد. وقتی که برای عایشه نقل کردند، گفت: "کذب ابوالدرداء" ابودرداء به خطا رفته است، چون پیامبر بعد از آمدن صبح هم نماز وتر را خوانده است.^۲

اسماء دختر عمیس جزو مهاجرین حبشه بود که در زمان جنگ خیبر به مدینه بازگشتند. عمر به او گفت: ما در هجرت بر شما پیشی گرفته‌ایم. پس نزد پیامبر (ص) بهتر و شایسته‌تر هستیم. اسماء ناراحت شد و گفت: "کذبت یا عمر" یعنی اشتباه کردی ای عمر.^۳

عرب کلمه‌ی کذب را به جای خطا استعمال کرده‌اند. اخطل در بیت شعری چنین گفته است:
كَذِبَتِكَ عَيْنُكَ أَمْ رَأَيْتَ بِوَأَسِطٍ (چشم‌هایت به شما دروغ گفته‌اند، یا آنرا در واسط دیده‌ای).
ذوالرمه چنین می‌گوید: (و ما فی سمعه کذب) یعنی: آنچه به گوش او رسیده دروغ نیست.
در حدیث عروه آمده است: به او گفتند که ابن عباس می‌گوید: پیامبر ۱۰ یا ۱۱ سالی پیش در مکه نماند، او گفت: "کذب"، یعنی: به خطا رفته است. عروه سخن ابن عباس را کذب نامیده است چون در مخالف صواب بودن شبیه دروغ است. چنان‌که کذب مخالف صدق و راستی است. ولو این‌که دروغ و اشتباه در قصد و نیت با هم متفاوت باشند. پس کذب دو نوع است: عمدی و غیر عمدی (خطا). کذب عمدی معروف است و کذب به معنی اشتباه، مانند کذب ابوسنابل پسر بعکک در فتوایش درباره‌ی زن شوهر مرده اگر وضع حمل کرد. قول پیامبر (ص) هم بدین معنی است که گفت: "کذب من قالها" یعنی اشتباه کرده کسی که این را گفته است. این گفته مربوط به کسی است که درباره‌ی عامر که به اشتباه خودکشی کرد، گفت: اعمال وی هدر رفته است و مانند گفته‌ی عباده بن صامت که گفت: "کذب ابومحمد" یعنی ابو محمد اشتباه کرده است که گفته بود نماز وتر واجب است. در تمامی

۱- سنن سعید بن منصور

۲- الکامل لابن عدی ج ۱ ص ۱۳

۳- صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۷۲

این روایات کذب به معنی خطا و اشتباه می‌باشد، به این معنی که گوینده اشتباه کرده است و گفته‌اند استنباط این معنی از واژه‌ی کذب لهجه‌ی اهل مدینه می‌باشد.

صدق و کذب در قول زبیر:

با این توضیح درباره‌ی کذب و معنای آن در زبان گذشتگان و پیشینیان می‌توانیم گفته‌ی زبیر (رض) را درباره‌ی بعضی از احادیث ابوهریره که گفته: کلمه‌ی "انها کذب" [آن‌ها دروغ هستند] - اگر به درستی نقل آن از زبیر اعتماد کنیم - تفسیر کنیم.

شیخ معلمی (رحمه‌الله) می‌گوید: در بدایه و نهایه آمده است^۱ که: روایت شده از ابن اسحاق، از عمر یا عثمان بن عروه، بن زبیر، از عروه که گفت: پدرم زبیر به من گفت: مرا پیش این یمانی (ابوهریره) ببر که احادیث پیامبر (ص) را زیاد نقل می‌کند. پدرم را پیش او بردم و او حدیث می‌خواند و پدرم می‌گفت: صدق، کذب، کذب. صدق، کذب. گوید: بعد از چندی گفتم: پدر منظور شما از این کلمات چیست؟ گفت: در این که این احادیث را از پیامبر شنیده است، شکی نیست، اما بعضی از آن‌ها را در مکان مناسب خودش می‌گوید و بعضی را در غیر موقع خود قرار می‌دهد.

در حقیقت روایت همچون کلامی از زبیر، صحت ندارد، چون آن را از ابن اسحاق محمد بن سلمه نقل می‌کند و محمد بن سلمه یکی از این چند نفر بیش نیست یا محمد بن سلمه بن قریاء بغدادی است، یا محمد بن سلمه بن کهیل است، یا محمد بن سلمه البنانی، یا ابن فرقد است که تمامی این افراد ضعیف و متروک الحدیث می‌باشند. پس اگر از طرف هر کدام از این‌ها باشد، خبر، ضعیف تلقی می‌گردد. و اگر فردی غیر از افراد بالا باشد، مجهول الحال و نامعلوم است.^۲

بنده داستان را ساختگی می‌بینم. چون زبیر در جنگ جمل شهید شده است و ابوهریره تا بعد از جنگ، زیاد حدیث روایت نمی‌کرد، علاوه بر این، چون زبیر همراه و یاور پیامبر (ص) بود با ابوهریره زیاد ملاقات می‌نمود و مدت‌های زیادی با هم بوده‌اند. پس فکر نمی‌کنم که کلمه هذا الیمانی (این یمانی) را گفته باشد. چون این کلمه، بی احترامی به مقام صحابه است و مثل این است که گفته باشد: این یمانی که دیروز به مدینه آمده است.

ابن زبیر یعنی عروه - هم‌چنان که گفتیم - جزو راویان حدیث از ابوهریره است. اگر زبیر ابوهریره را تکذیب می‌نمود، چطور عروه از او حدیث روایت کرد؟ در حالی که در بین پسران زبیر تنها این یکی در آن واقعه همراه زبیر بوده است. علاوه بر این هشام بن عروه نیز در صحیحین جزو راویان حدیث ابوهریره می‌باشد. آیا او هم متوجه نشده است؟ امام زهری که به جمع‌آوری احادیث ابوهریره مشهور

۱- البدایه و النهایه ج ۸ ص ۱۰۹

۲- ابوهریره روایت الاسلام ص ۲۹۹

است، از پسران زبیر، عروه و غیر او زیاد روایت کرده است. آیا ممکن است که چیزی درباره‌ی تکذیب ابوهریره را به وی نگفته باشند؟

جوابی نیست! و ابوریه و عبدالحسین هیچ تکیه‌گاه و حجتی ندارند.

عجیب‌تر از همه این که ابوریه در گزاره‌گویی‌های خود، از این داستان تنها صدق و کذب را نقل می‌کند و کاری به بقیه‌ی داستان ندارد، چون بقیه‌اش شک و تردید از ابوهریره را منتفی می‌سازد.

خلفای راشد ابوهریره را تکذیب نکرده‌اند:

این مطلب که گویا امیرالمومنین عمر و عثمان (رضی الله عنهما) ابوهریره را تکذیب نموده‌اند، بهتان و دروغی است که افرادی چون نظام معتزلی مدعی آن هستند. وهم او است که گفته: عمر، عثمان و علی او را تکذیب کرده‌اند. یا گفته‌ی ابوجعفر اسکافی معتزلی است که اخبار و روایات بدون سند را نقل می‌کند و وی ضعیف خوانده شده است. یا ادعای جهمی مبتدع، بشر المریسی است. یا مسائلی است که ابوالقاسم بلخی، بدون سند و مدرک طرح نمود که حتی یک کلمه هم از طریق افراد مورد اعتماد و ثقه به اثبات نرسیده است.

لازم است این امر مهم را بدانیم که یاوه‌گویی و عیب‌جویی‌های نظام و امثال او در رابطه با ابوهریره جزو فتنه‌های اوایل قرن سوم هجری است که امت اسلامی از طرف افراد معتزلی، جهمی، باطنی و شعوبی (ناسیونالیست) بدان گرفتار شد.

در آن زمان تمامی طرفداران بدعت و لشکریان مجوسی و دشمنان عقیده‌ی اسلامی، همه‌ی نیروها و توان خود را از طریق ترجمه‌ی کتاب‌های فلاسفه‌ی یونان، در جنگ علیه عقیده اسلامی به کار گرفتند. تا جایی که بعضی از آن‌ها از مترجمین یهود بودند و سرانجام توانستند مامون خلیفه‌ی عباسی را در سال ۲۱۸ هـ. ق منحرف نموده و جذب خود کنند. مامون قول و گفته‌ی آن‌ها را درباره‌ی خلق قرآن تصدیق کرد و سخنان باطل آن‌ها را سرلوحه‌ی کار خود قرار داد.

آن‌ها توانستند او را وادار کنند که پست و منصب‌های مهم اداری را تحویلشان دهد و با دانشمندان مدافع سنت به مبارزه و ستیز پردازد. تا جایی که احمد بن ابوداود وزیر مامون شد و منصب قاضی القضاة را به دست گرفت و عهده‌دار اجرای این وظیفه شد. سرانجام، امام دلیر و بزرگوار احمد بن حنبل و علمای هم‌سنگر و همفکرش جنگ طولانی و سختی را با بدعتگزاران و دستگاه حکومتی مامون و بعد از او هم با معتصم و واثق که با روش او حکومت می‌کردند، شروع کردند. روزگار سخت و سیاهی بود و بعضی از دلیران پیرو سنت مصطفی (ص) جان خود را در این راه فدا نمودند. گروهی زندانی و تعدادی به مصر و خراسان تبعید شدند. چون خراسان در آن موقع مهد عقیده‌ی پاک و باور درست بود و طاهریان فرمانروایان آن دیار، اجازه‌ی راه یافتن هیچ بدعتی به حریم دین را نمی‌دادند.

گروه دیگری هم از پیروان امام احمد که پست و مقامی داشتند، از کار بر کنار شدند و فقر و گرسنگی را تحمل کردند. این جنگ وحشتناک ادامه پیدا کرد و اگر ثبات و استقامت و تحمل رنج و محنت امام احمد و مقابله‌ی وی با انحرافات جهمیان و معتزلیان نبود، قطعاً امت اسلامی به طور کامل دچار گمراهی و ضلالت می‌گشت.

از این طرف هم، مومنان، ثبات و استقامت بی‌نظیر از خود نشان می‌دادند. ولی هر بار که احادیث صحیح را می‌آوردند، سکان داران فتنه و آشوب مانند پسر ابوداود، نظام معتزلی، بشر المریسی و امثال آنها در برابر مومنان به طرح و پایه‌ریزی بدعت‌های خود می‌پرداختند. بدین صورت که بر روایات می‌افزودند و روایت احادیث صحیح را تکذیب می‌نمودند و تکذیب ابوهریره نیز از این‌جا شروع شد. این کار بدین خاطر بود که ابوهریره بیشتر از هر صحابه‌ی دیگری احادیث مربوط به عقیده را که بدعت‌هایشان را افشا می‌کرد، روایت نموده است. به همین دلیل می‌بینیم که خاورشناسان، عصر مامون را عصر طلایی نامگذاری کرده‌اند. چون می‌خواهند تاریخ را مطابق فهم و اهداف خود نقد و تفسیر کنند. لذا برای آنها آن وقت و آن زمان که مامون تلاش زیادی نموده که چراغ هدایت را خاموش کند و امت اسلامی را از راه قرآن منحرف سازد و گرفتار اباطیل و خرافات فلاسفه یونان نماید، واقعا عصر طلایی بوده است.

این رنج و محنت سخت و جان‌فرسا، چهارده سال طول کشید و دعوت گران راستین همواره پایدار و باثبات ایستادند تا سرانجام متوکل به خلافت رسید و خداوند گرایش به حق را در دل او افکند، حق را دید و بدان گوش فرا داد، به خود آمد و انقلابی در درون حکومت به وجود آورد. اهل حق بالاخره پیروز شدند و دست عناصر فاسد از دستگاه حکومتی کوتاه شد و پیش از همه ابن داود بر کنار گردید و اموالش مصادره شد و تنها سه روز بعد از غم و اندوه جان داد و مرد.

این چنین خداوند دینش و سنت پیامبر (ص) و کرامت راویان سنت را حفظ نمود و بار دیگر امت بر عقیده و باور خود استوار گشت، اما این گروه از داعیان بزرگوار در این راه، بهای زیادی پرداختند، جان دادند، گرسنگی چشیدند، تبعید شدند و در غل و زنجیر به زندان و شکنجه‌گاه‌ها کشیده شدند. لیکن با استقامت و ثبات بی‌نظیر خود درس و قانون دعوت گران راستین اسلام را به نسل‌های بعد از خود آموزش دادند.

باور راستین اسلامی بر عزت خود ماند و بدعت خاموش شد. القادر بالله بن اسحق بن جعفر المقتدر بالله که فقیهی توانا بود، کتابی را در باب عقیده نوشت که مورد تایید علمای امت قرار گرفت و از روی آن نسخه‌برداری نموده و به هر ناحیه و شهری نسخه‌ای فرستاد. امت اسلامی ملزم شد که آنرا تکیه‌گاه عقیده‌ی خود قرار دهد و بدین صورت مرگ بدعت اعتزال و تجهّم فرا رسید.

اگر ما وضعیت این گمراهان را بررسی نماییم، می‌بینیم که در گناهکاری، شهوت‌رانی، بیگانه‌پرستی و دوری از تقوی، دقیقا مانند دشمنان امروزی ابوهریره بودند و این دو گروه هیچ تفاوتی با هم ندارند. از جمله رییس آنها احمد بن ابوداؤد زندگی‌اش را در دربار خلیفه از صفر شروع کرد، اما هنگامی که متوکل او را محاسبه و عزل نمود، ده‌ها قطعه زمین کشاورزی و چندین باغ و کشتزار آباد و ثروت هنگفت و بی‌شماری را چپاول و ضبط کرده بود.

اما درباره‌ی نظام کافی است که گفته‌ی ابن قتیبه را ذکر کنیم که شخصیت مورد اعتماد و ثقه دوران او بود و می‌گوید: نظامی که ما می‌شناسیم، یکی از حيله‌گرها و مکاران بود، شب و روز مستی می‌کرد، در حالت مستی به کوچه و بازار می‌آمد و مرتکب فاحشه و بی‌اخلاقی می‌شد و این سروده از اوست که می‌گوید:

ما زلت آخذ روح الزق فی لطف
و استبیح دما من غیر مجروح
حتی انشیت ولی روحان فی جدی
و الرق مطرح جسم بلا روح^۱

یعنی: همواره به آرامی جان مشک شراب را می‌گرفتم

و خونی را بدون ایجاد زخم می‌ریختم

تا این که خم می‌شدم در حالی که من دو جان در بدن داشتم

اما مشک شراب چون یک جسم بی‌جان بر زمین می‌افتاد

و کمی قبل از آنها هم افرادی با این ویژگی وجود داشتند و در حقیقت جرات طعنه زدن را به آنها آموختند. مانند ابو عییده، معمر بن مثنی. او با آن که علم نافع در لغت و ادبیات داشت، جزو خوارج بود و به دلیل شعوبی^۲ بودنش به عرب طعنه می‌زد و ناسزا می‌گفت و نیک می‌دانیم که شعوبی‌گری بدون تردید بدعت است و اهل علم علمای شعوبی را به دلیل شعوبی‌بودنشان ضعیف دانسته‌اند. چنان که در کتاب تهذیب و غیر آن به وضوح دیده می‌شود. "کتاب مثالب" را نوشت که در آن به برخی از پیروان پیامبر طعن زده است، در حالی که خود او است که مورد طعن و مخدوش است. ابن قتیبه گفته است: "وضعیت او در نسب، و نزدیک‌ترین پدرش از او به صورتی است که دوست نداریم از آن بحث کنیم چرا که در آن صورت چون کسانی خواهیم بود که دیگران را امر می‌کنند ولی خود بدان عمل نمی‌نمایند. از بدی باز می‌دارند اما خود نمی‌پرهیزند. و همچون حالتی مشهور است. اما دوست نداشتیم

۱- تأویل مختلف الحدیث ص ۱۷

۲- شعوبیه یا شعوبیان: گروهی که قائل به برتری عجم بر عرب بودند و عرب را تحقیر می‌کردند. ف-ع

که احوال او در کتاب‌ها تدوین و در تاریخ ماندگار شود.^۱ به هر حال او از لحاظ نسب معیوب و مخدوش است.^۲

بقیه را هم بر این‌ها قیاس کن...

البته مواردی وجود دارد که در افتضاح و رسوایی بس بزرگتر [از مورد فوق] است که اطراف سران و رهبران حمله‌ی بدعت‌گزاری را احاطه کرده است. برای نمونه فرماندهی کل و رییس و مدیر تهاجم شعوبی‌گری یعنی جهم بن صفوان که تمامی جهمی‌ها به او منتسب می‌شوند، به عنوان دست راست حارث بن سریق - در فتنه‌ای که در اواخر عصر دولت اموی در خراسان شمالی برپا کرد - عمل می‌کرد. فتنه‌ای که بعد از سیزده سال منجر به کشته شدن حارث گشت. او در این مدت به سرزمین مشرکان رفته و با چند نفر به خدمت حاکم آنان در آمده بود و دست در دست کفار با لشکر مسلمین جنگید، در حالی که خود را مسلمان می‌نامید، زنان مسلمان را اسیر می‌کرد و به عنوان غنیمت جنگی تحویل مشرکین می‌داد تا ناموسشان را مباح و حلال دانند و هتک حرمت شوند.

آیا ابوریه از آنان بهتر است؟ قطعاً بهتر نیست. بزرگان مصر حال او را بهتر می‌دانند و بیشتر می‌شناسند. آیا ابوریه و امثال او، وقتی که ما برای رد مکرشان به مسند امام احمد و بقیه‌ی کتاب‌های حدیثی پناه می‌بریم، جز پناه بردن به نظام و امثال او چه راه دیگری دارد؟

من ذاک (ریه) اشکال منوعه	الذس دیدنهم و الهم دینار
و مثله یدعی علما و معرفه	ضلّ الطریق و لم یسعفه انکار
الفی الضلاله فی قول ینمقه	للغافلین کأن العلم أوزار
لایرعوی ان یکون الکذب مهنته	مادام الکذب عندالبیع اسعار
فلقمه السحت اقوال یؤولها	ماشاء طالبها للسحت تجار

ابوریه کیست که این همه شکل‌های متنوع دارد
دسیسه‌کار اوست و غم و همش دنیا و پول
کسی چون او ادعای علم و معرفت دارد
راه را گم کرده و انکار گمراهی او را کمک نمی‌کند
گمراهی را در سخن آراسته به غافلان القا می‌کند
انگار که علم چون بار گرانی بر دوش اوست
از پیشه‌ی خود که دروغ و بهتان است، دست بر نمی‌دارند

۱- رساله العرب او الردعی الشعوبیه لابن عقیبه ص ۲۷۱ ضمن رسائل البلغاء لحمد کردعلی

۲- التهذیب ج ۱۰ ص ۲۴۸

تا وقتی که کذب و دروغ ارزش و بهایی برای فروش داشته باشد.

لقمه‌ی حرام (او) سخنانی هستند که تاویلشان می‌کند

تا وقتی که متقاضیان آن بازرگانان (اموال) حرام باشند

آنچه که ابوریه و بقیه‌ی تنقیص کنندگان ابوه‌ریره به ابن قتیبه دینوری و غیر او از ثقات نسبت می‌دهند، در حقیقت چیزی است که آن‌ها به طور حکایت از نظام و مریسی و امثال این ضعیفان، جهت رد کردن و باطل نمودن اقوالشان آورده‌اند. ولی ابوریه و امثال او آن‌ها را به دروغ، به ثقات نسبت داده‌اند. مثلاً: ابن قتیبه می‌گوید: نظام چنین گفته است و سپس بر نظام خرده‌گیری می‌کند و سخنش را مردود می‌داند. اما ابوریه قول نظام را نقل کرده است ولی آن‌را به ابن قتیبه نسبت داده است و قبیح‌تر و زشت‌تر از این تزویر علمی در دنیا وجود ندارد و هیچ پستی و قباحتی همچون این تزویر پیدا نخواهد شد.

و نیز مانند این که قولی را از ثقات نقل می‌کنند ولی به عمد کلمه‌ای را از آن حذف می‌کنند، تا موجب رسوایی منقول عنه شود یا کلمه‌ای را بر آن می‌افزایند یا جایی را تغییر می‌دهند و یا فقط قسمتی را نقل و قسمتی را حذف می‌کنند و اسلوب‌های تزویری فراوان دیگری را زیاد به کار می‌برند، که هیچ یک از خاورشناسان یهود جرات آن را نداشته‌اند.

تمامی آن‌چه که ابوریه و امثال او از گناه و معصیت و تزویر و دروغ نقل کرده‌اند واجب است که اولاً به دیده‌ی تردید و شک به آن نگریسته شود، و در ثانی به صفحه‌ای که از آن نقل می‌کنند، مراجعه شود، چون امکان تحریف آن وجود دارد.

اگر مشخص شد که نقل درست است، لازم است که نص منقول را در صورتی که منقطع و یا راوی آن ضعیف باشد، بر اساس فنون نقد اسناد، مدارسه و بررسی کرد، پس اگر صحت سند ظاهر شد، در پرتو حقایق تاریخی و قراین و روایات دیگر که مفهومشان با فحوای متن مخالف است، با متن معامله خواهیم کرد و با توجه به لغت عرب و شناخت و آگاهی بر آن و عرف و عادات آن زمان و اطلاعات مربوطه‌ای که به کار می‌برند، باید به متن نگریست.

اما نقل بر اساس ظن و گمانه‌زنی و از کتب ضعفای متاخرین هیچ ارزشی ندارد.

کم لفقوا ثم رد الله بغیهم و هل جنوا ما سوی الخذلان من ثمر؟

عصابه قد بلونا امرها عصرا فلتتق الله فی العقبی و تستتر

ابوه‌ریره تاریخ یضمخه نفع الهدایه تیاہ علی العصر

فلیس ضائره حقد لثانته و لیس ضائره ارجاف مستتر

فمادجی الکفر نور سنتنا فالبدر اسطح ضوءاً فی الدجی العکر

یعنی: چقدر دروغ پردازی کرده‌اند و بعد خداوند نافرمانی آن‌ها را به سوی خودشان بازگردانده است،

آیا به غیر از پستی و خواری ثمره‌ی دیگری چیده‌اند؟
گروهی بودند که امر آن‌ها را در زمان‌های مختلف امتحان کردیم
پس به خاطر آخرت از خدا بترسند و گم شوند.
ابوهریره [خود یک] تاریخ است که نسیم هدایت او را بزرگ می‌نمایاند و بر زمان بسیار فخر فروش
است

لذا حقد و کینه‌ی دشمنانش [نسبت به او] هیچ زیانی به او نمی‌رساند
و بهتان و دروغ افراد خود پنهان کن، او را آسیبی نرساند.
تاریکی و ظلمت کفر نور و روشنایی سنت ما را خاموش و پنهان نمی‌کند
چرا که تابش و روشنایی ماه چهارده در ظلمت و تاریکی مکدر بسی بیشتر است.

آنچه در زمینه‌ی تکذیب ابوهریره به عمر نسبت داده‌اند

تکذیبی که به عمر نسبت داده‌اند:

ابوریه از ابن عساکر نقل می‌کند که عمر بن خطاب به ابوهریره گفت: یا نقل حدیث از پیامبر (ص)
را ترک می‌کنی یا تو را به دوس تبعید می‌نمایم. کتاب ابن عساکر از جمله کتاب‌هایی است که
احادیث ضعیف و موضوع فراوان دارد، و اگر روایتش درست باشد، حمل بر این می‌شود که عمر ترسید
از این که مردم احادیث را در غیر مکان خویش قرار دهند، چون آن‌ها احادیثی را که مفید رخصت
هستند بسیار بر زبان می‌آورند و هر گاه کسی احادیث زیادی نقل کند، ممکن است به خطا و اشتباه
بیافتد و مردم آن را از او نقل کنند و خطا و اشتباه راوی را حمل بر خطا بودن حدیث نمایند.^۱

علاوه بر این ظاهر داستان دلالت دارد بر این که این حدیث ساختگی، کار روافض است که
می‌خواهند عمر را متهم نمایند که از احادیث نبی (ص) نفرت داشته است.

همچنین این اثر، خود شاهد بر تناقض گویی است. چون تهدید عمر به تبعید وی به سرزمین دوس
که زادگاه او است، معنی ندارد مگر نه این است که اگر احادیث ابوهریره نادرست هستند بر عمر لازم
بود که مردم دوس را نیز از خطر آن‌ها باز دارد، چرا که سرزمین دوس نیز چون غیر آن، باید از خطر
آثار احادیث نادرست مصون نگه داشته شود. اگر احادیث ابوهریره نادرست بود، وی را به قطع زبان
تهدید می‌نمود نه به تبعید او به سرزمینش.^۲

۱- البدایه و النهایه ج ۸ ص ۱۰۶

۲- ظلمات ابوریه ص ۴۳

آنچه که بشر مریسی هم ادعا کرده، مانند مورد بالاست. بدین عنوان که عمر گفته است: دروغگوترین محدثین ابوهریره است. چطور ممکن است عمر او را متهم به دروغ بستن به رسول خدا (ص) کند، در حالی که وی را به کار می‌گیرد و او را به عنوان والی و استاندار بحرین تعیین می‌نماید و مناطقی را به وی می‌سپارد، اگر چنانچه دشمنان ادعا می‌کنند، عمر چنین نظری داشت، هرگز در امور مسلمین به وی اطمینان نمی‌کرد و اعمال آن‌ها را به وی نمی‌سپرد.^۱ مگر چه دلیلی برای یار پیامبر (ص) از تکذیب روایت بزرگتر است.

اما چنین نیست، بلکه او صادق‌ترین و حافظ‌ترین صحابه است و بیشتر از هر کس دیگری احادیث ناسخ را نقل نموده است.

انسان چگونه به خود اجازه می‌دهد که مواظب گفتارش نباشد و حافظ‌ترین صحابی را بدون هیچ دلیل درستی متهم نماید و به او تهمت دروغ زند؟ چگونه صحت دروغگویی او نزد این مخالف ثابت می‌شود در حالی که طلحه پسر عبیدالله و عبدالله بن عمر او را ثابت و درستکار پنداشته‌اند. اگر این مرد سنگ داغ یا اخگری را گاز بگیرد و زبانش بسوزد، بهتر است برای او از این که صحابی رسول خدا (ص) را مورد تأویل (طعن‌های) خود قرار دهد.^۲

از این قبیل است داستان عمر و ابوهریره که گویا عمر وی را با تازیانه زده است. چون این قصه از روایات ابو جعفر اسکافی ضعیف است و مورد اعتماد نیست.

ما آنچه را که گذشتگان مان به مریسی آن روزگار گفتند، به تو ای مریسی روزگار می‌گوییم که: از خدا بترس و از او طلب بخشش کن، چون در حق صاحب و یار پیامبر (ص) مدعی چیزی شده‌ای که بر خلاف گفته‌ی تو معروف است. اگر قدرتی بود که از یاران پیامبر (ص) دفاع می‌کرد، قطعاً پشت و شکم تو را پاره می‌کرد و پوست مخالفان را می‌کند تا کسی جرات فحش و ناسزاگویی به یاران رسول خدا (ص) را نداشته باشد و آن‌ها را به کذب و دروغ متهم ننماید.

اگر ادعایی که داری راست است، بگو که آن‌را از چه فرد موثقی روایت کرده‌ای. قطعاً تو هیچ فرد مورد اعتماد و ثقه‌ای را نمی‌یابی.^۳

از روشن‌ترین دلیل بر این که عمر، ابوهریره را جای ثقه پنداشته این است که نواده‌ی عمر جزو روایت کنندگان حدیث از ابوهریره می‌باشند، از جمله سالم بن عبدالله بن عمر، که در صحیح بخاری سه بار از وی روایت نموده است. همچنین حفص بن عاصم بن عمر، ابوهریره را جای ثقه پنداشته این است که نوادگان عمر جزو روایت کنندگان حدیث از ابوهریره می‌باشند، از جمله سالم بن عبدالله بن

۱- رد الامام الدارمی عثمان بن سعید علی بشر المریسی العنید ص ۱۳۲ تا ۱۳۵

۲- همان ص ۱۳۲ تا ۱۳۵

۳- پیشین

عمر، یازده مورد از وی روایت نموده که در صحیح بخاری آمده است، آیا آنها تکذیب عمر را - اگر او را تکذیب کرده باشد - نداشته‌اند و از پدران خود نشنیده‌اند که عمر او را درستکار ندانسته است؟

آن چه را که به عثمان نسبت داده‌اند:

تکذیب ابوهریره توسط عثمان را نظام آورده است که حال و وضع و صفات و سفاهت وی را قبلاً شرح داده‌ایم، ثقات و معتمدین حدیث، هیچ روایتی را در رابطه با تکذیب ابوهریره توسط عثمان نیاورده‌اند، فقط رامهرمی حدیث پیشین تبعد را که به عمر نسبت داده‌اند، به عثمان نسبت داده است و مذهب عثمان در اندک گویی در نقل و روایت مشهور است. در فصل قبل آوردیم که از نقل حدیث بسیار پرهیز می‌کرد. اگر روایت درست باشد، آن را حمل بر روش عثمان مبنی بر کم روایت کردن احادیث می‌نماییم.

آن چه در زمینه‌ی تکذیب ابوهریره به علی نسبت داده‌اند:

هیچ مصدر موثقی وجود ندارد که ثابت نماید، علی (رض) ابوهریره را تکذیب نموده یا از او روایت حدیث منع کرده باشد. مگر بعضی از دشمنان ابوهریره که به روایت ابو جعفر اسکافی استناد کرده‌اند، گویا هنگامی که حدیث منقول از ابوهریره به علی رسیده چنین گفته است: هان ابوهریره دروغ‌گوترین مردم است یا گفته است: دروغ‌پردازترین موجود زنده بر پیامبر (ص) ابوهریره‌ی دوسی می‌باشد.

این روایت ضعیف است چون از ابو جعفر اسکافی می‌باشد و او اهل هوی و غیر موثق است.^۱ بلکه دروغ بزرگی است که اتفاق افراد زیادی از پسران و نوادگان علی، و همچنین یاران، هم‌رزم و جماهیر اولیه‌ی شیعه و گروه‌های پیشین هاشمی، این دروغ را آشکار می‌سازد. و همچنین سکوت آنها بر روایات دیگر از ابوهریره و روایات افراد ثقه از ابوهریره، - اگر خودشان آنرا مستقیماً از ابوهریره نشنیده باشند - همه دال بر دروغ بودن روایت ابو جعفر است که در فصل آینده نیز به آن می‌پردازیم و اگر امام علی چیزی می‌گفت، حتماً آن را از او نقل و برای ما بازگو می‌کردند.

پس مرگ و نابودی برای تو ای دروغگو!

فان كنت تروی عن علیّ مقاله	توهمت اناعن فراهانغفل
وان كنت عمدا قد وضعت لها فقد	فضحت و نكثنا الذی كنت تغزل
لماذا اذن صدر التشیع ساكت	و ابناؤه طرا لهالم یدو لوا

۱- ابوهریره روایه الاسلام ۲۷۸

اگر تو سخنی از علی روایت می کنی و می پنداری که ما از افترا بودن آن غافل هستیم؛ و اگر به عمد این سخن را وضع کرده و به او نسبت داده‌ای آبرویت رفته، و آنچه را که بافته‌ای نقض و رد کرده‌ایم، پس چرا سرکرده‌ی تشیع (علی) ساکت‌اند و فرزندان و نوادگانش این سخن را بر زبان نیاورده‌اند؟! یکی از تعجب‌آورترین چیزهایی که در این زمینه دیده‌ام خبری است که نظام ادعا کرده، آن‌جا که می گوید: "به علی خبر رسید که ابوهریره هنگام وضو گرفتن و هنگام لباس پوشیدن طرف راست را جلو می اندازد، علی گفت: برایم آب بیاورید، وضو گرفت و از طرف چپ شروع کرد و گفت: من با ابوهریره مخالفت می ورزم.

این سخن را عبدالحسین نیز نقل کرده و آنچه جای تاسف است این که، آن را به ابن قتیبه نسبت داده، در حالی که ابن قتیبه از این سخن بری است و آن را تنها در مقام رد بر نظام آورده است.^۱

روایت افراد قاضی و زاهد از ابوهریره، که به معنای تایید اوست:

در فهرست کسانی که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند گروهی از قاضیان پایتخت‌های مهم اسلامی را می یابیم که از وی حدیث روایت کرده‌اند و به نظر من در روایت آن‌ها یک پیام بس مهم در تایید وی و ردّ طعن‌زنان و شبهه‌افکنان وجود دارد. چون افراد قاضی در هر عصری، مخصوصاً در صدر اسلام، غالباً از افراد پرهیزگار انتخاب می گردیدند و نظر به این که مجبور به شنیدن گواهی گواهان و تفحص در احوال آنان بودند و کسانی را می طلبیدند که به تزکیه‌ی آنان برخیزند و کسانی که ضعیف جلوه می کردند ردّ می نمودند - نظر به این امر- آن‌ها را می یابیم که طبیعتاً در امر توثیق افراد حذر و احتیاطی از خود نشان می دهند که این احتیاط را نزد فقها - تا چه رسد به غیر آنان - نمی بینیم. بنابراین اگر یک نفر قاضی از یک فرد اهل حدیث، حدیث روایت کرد، این امر بدون شک به این معنی است که آن فرد را از قطره‌ی تنگ و باریک خویش عبور داده‌اند، و او از آن گذشته است و شک و گمان ناخودآگاه ایشان اطراف او را احاطه کرده و از آن نجات یافته است یا این که او را به کوره‌ی [نقادی] خویش درانداخته‌اند، طلای سرخ از آن بیرون آمده است.

از این رو روایت افراد قاضی از ابوهریره معنای تایید و توثیق او را در پی دارد. هم‌اکنون بیا با هم گردشی را شروع کنیم و در پایتخت‌ها و مراکز تمدن اسلامی به گردش درآیم تا قاضیان آن‌جا را ببینیم که مستقیم از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند یا از طبقه‌های پایین‌تر هستند و غیر مستقیم و به واسطه از وی حدیث روایت کرده‌اند.

از ام القرای جهان اسلام (مکه مکرمه) "شرفها الله تعالی" شروع کنیم:

از میان قاضیان مکه که از او حدیث روایت کرده‌اند:

۱- ابوهریره روایت کننده‌ی اسلام ص ۲۷۹

عبید پسر حنین تابعی مرد مورد اعتماد و ثقه، مسوولیت سمت قضاوت در مکه را به عهده داشت^۱ و روایت او از ابوهریره نزد بخاری^۲ و غیره موجود است. مطلب پسر عبدالله پسر حنطب، که قاضی مکه بود.^۳ او تابعی مورد اطمینان و از بزرگان قریش بود. اما روایت او از ابوهریره مرسل^۴ است. مثال‌هایی از روایت او از ابوهریره را نزد ابن ماجه و امام احمد می‌یابیم.^۵ از میان طبقات پایین‌تر قاضیان که احادیث ابوهریره را دست به دست کرده‌اند، قاضی مکه سلیمان بن حرب از دی شیخ بخاری می‌باشد.

قاضیان مدینه‌ی مشرفه درود و سلام خدا بر ساکنش [رسول خدا (ص)] باد:

و از میان آن‌ها:

ابوسلمه‌ی پسر عبدالرحمن بن عوف که به مدت چند سال قضاوت مدینه را به عهده داشت^۶ و روایات او از ابوهریره فراوانند و در همه‌ی مدونات حدیث وجود دارند.^۷ و عراق بن مالک، تابعی مورد اطمینان و قاطع در حق، او هم تولیت مسند قضاوت در مدینه را به عهده داشت.^۸ مثل این که در زمان خلیفه عمر پسر عبدالعزیز مسؤلیت تولیت قضاوت مدینه به او واگذار گردیده است، و روایاتش از ابوهریره فراوانند.^۹ عبدالرحمن پسر ابی عمره‌ی انصاری: نامبرده مسوولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت.^{۱۰} و احادیث فراوان از ابوهریره روایت کرده است.^{۱۱} و عمر پسر خلدی انصاری زرقی، تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت.^{۱۲} مردی مورد اطمینان، با هیبت و قاطع و با عفت بود. روایات او از ابوهریره کمتر از روایات افراد سابق است.^{۱۳}

۱- اخبار القضاة نوشته وکیع ج ۱ ص ۲۶۲

۲- بخاری ج ۴ ص ۱۵۸ و ج ۷ ص ۱۸۱

۳- الأغانی نوشته ابوالفرج اصفهانی ج ۴ ص ۳۳۸

۴- التهذیب ج ۱۰ ص ۱۷۸

۵- سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۳۲۳، مسند احمد ج ۲ ص ۳۸۱

۶- اخبار القضاة ج ۱ ص ۱۱۶

۷- چنانچه در بخاری ج ۱ ص ۱۵۵ و ۷۴ ذکر شده است.

۸- الأغانی ج ۹ ص ۱۴۴

۹- بخاری ج ۲ ص ۱۴۲ و ج ۸ ص ۱۹۴ و غیر این‌ها.

۱۰- الجرح و التعديل ج ۲/۲ ص ۲۷۳

۱۱- چنانچه در بخاری ج ۳ ص ۱۴۲ و ج ۴ ص ۲۰ آمده است.

۱۲- الجرح و التعديل ج ۳/۱ ص ۱۰۶

۱۳- سنن ابوداود ج ۲ ص ۲۵۷

و طلحه‌ی پسر عبدالله پسر عوف زهری، برادرزاده‌ی عبدالرحمن پسر عوف قاضی مدینه بود و روایاتی از ابوهریره دارد.^۱

و رباح پسر عبدالرحمن بن ابوسفیان بن حویطب بن عبدالعزی مسوولیت تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت^۲ و روایاتی از ابوهریره دارد.^۳

و مسلم پسر جندب هذلی، فرد مورد اطمینان، مسوولیت تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت^۴ از ابوهریره حدیث روایت می‌کرد، که من بر روایتی از او اطلاع پیدا نکرده‌ام.

و سعید بن حارث انصاری مرد مورد اطمینان، تولیت قضاوت در مدینه را به عهده گرفت.^۵ و اگر از این طبقه پایین‌ترین تر بیابیم کسان دیگری از قضات مدینه را می‌یابیم که او را ندیده‌اند، از جمله: سعد پسر ابراهیم پسر عبدالرحمن بن عوف که تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت.^۶ و فرد محل اطمینان معروف به دادگری و فهم و دینداری و عفت بود.

و احمد پسر ابوبکر الزهری؛ او هم از ذریه‌ی عبدالرحمن بن عوف فرد مورد اطمینان و فقیه، که تولیت منصب قضاوت مدینه را به عهده گرفت.^۷ نامبرده از شاگردان امام مالک بود و کتاب "الموطأ" را از او روایت می‌کرد و موطأ مملو از احادیث ابوهریره است.

و عبدالله پسر عبدالرحمن بن معمر انصاری که در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز مسوولیت تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت.

بعد همراه با ما به کوفه بیا که مرکز یاران امام علی و وارثان علم او می‌باشد؛

۱- التهذیب ج ۵ ص ۱۹

۲- التهذیب ج ۳ ص ۲۳۴

۳- چنانچه در مسند احمد ج ۲ ص ۴۱۷ آمده است.

۴- الجرح و التعديل ج ۲/ق ۱/ص ۱۲

۵- التهذیب ج ۱۰ ص ۱۲۴ روایتش نزد ترمذی ج ۳ ص ۱۱ و مسند احمد ج ۲ ص ۳۳۸

۶- التهذیب ج ۳ ص ۴۶۳، الأانی ج ۶ ص ۱۰ و ج ۶ ص ۱۳

۷- اخبار القضاة ج ۱ ص ۲۵۸

از میان قاضی‌های کوفی روایت‌کننده‌ی حدیث از ابوهریره:

قاضی مشهور کوفه و یار امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه عامر بن شراحیل شعبی: (از علی و عبدالله‌ها و یک‌صد و پنجاه تن از یاران رسول خدا (ص) حدیث روایت می‌کند).^۱ تولیت منصب قضا در کوفه را به عهده گرفت^۲ و احادیث فراوانی از ابوهریره روایت کرده است.^۳

ابوبرده‌ی پسر ابوموسی اشعری که فقیه بس بزرگواری است، مسوولیت تولیت منصب قضاوت کوفه را بعد از قاضی شریح به عهده گرفت^۴ و سعید بن جبیر کاتب او بود^۵ و روایت او از ابوهریره در مسند احمد موجود است.^۶

و عبدالله پسر عتبه بن مسعود هذلی برادرزاده عبدالله بن مسعود، مسوولیت تولیت منصب قضاوت کوفه را به عهده گرفت^۷ و روایاتی از ابوهریره دارد.^۸

اگر به میان طبقات پایین‌تر بیاییم، بسیاری از قاضی‌های کوفی را می‌یابیم که خود ابوهریره را ندیده‌اند، اما احادیث او را به واسطه‌ی دیگران دریافته‌اند.
از جمله:

عبدالملک بن عمیر (بعد از شعبی به عنوان قاضی کوفه تعیین گردید).^۹
و یحیی بن سعید انصاری مدنی، تابعی مشهور، مسوولیت تولیت منصب قضاوت منطقه‌ی هاشمیه‌ی نزدیک کوفه را - در ایام خلافت منصور - به عهده گرفت.^{۱۰}

بعد از این‌ها قاضی پیشتاز کوفی، کسی که ضرب‌المثل تلقی می‌گردید، شریک پسر عبدالله نخعی است. و در مورد او برای شما همین بس که امامی عادل، معروف به امانت‌داری و پرهیزگار و آگاه و بیدار بود، تا جایی که پیر زنان در منازل و خانه‌ها او را ضرب‌المثل عدل و فراست می‌خواندند، او در کوفه نشأت و رشد یافت و در آن‌جا با افراد بسیاری از بزرگان و اعیان شیعه مخالفت داشت.^{۱۱}

۱- الثقات نوشته‌ی ابن حبان ص ۱۸۷

۲- اخبار القضا ج ۲ ص ۴۱۳

۳- نگاه. بخاری ج ۳ ص ۱۷۷ و مسلم ج ۸ ص ۴۴

۴- اخبار القضا ج ۲ ص ۴۰۸ و تاریخ خلیفه ابن‌الخیاط ج ۱ ص ۲۹۸

۵- التهذیب ج ۱۲ ص ۱۸

۶- مسند احمد ج ۲ ص ۴۰۱

۷- اخبار القضا ج ۲ ص ۴۰۵

۸- به سنن ابوداود ج ۲ ص ۲۰۷ مراجعه شود.

۹- الثقات لابن حبان ص ۱۶۳ و حدیثش در صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۳۳

۱۰- اخبار القضا ج ۱ ص ۱۷۸ الجرح و التعديل ج ۴/۲ ص ۱۴۸

۱۱- به صحیح مسلم ج ۷ ص ۴۹ و ج ۸ ص ۲، ابن ماجه ج ۱ ص ۱۲۸ مراجعه شود.

و عبدالله بن شبرمه، فقیه مبرز کوفه، که در ایام منصور، قاضی منطقه‌ی سواد بود^۱ و در میان قاضیان کوفی می‌توانیم منصور بن معتمر را نام ببریم، او به زور و اجبار برای مدت دو ماه در مسند قضاوت قرار داده شد.^۲ و پس از آن‌ها حفص پسر غیاث، مسوولیت تولیت قضاوت در کوفه و بغداد را به عهده گرفت، او مورد اطمینان و شناخته شده است^۳ فرزندش عمر از شیوخ بخاری به شمار می‌رود.

بعد قاضیان بصره و از میان آن‌ها:

سرکرده‌ی زهد حسن بصری رحمه‌الله، عدی پسر ارطاه فرماندار عمر بن عبدالعزیز در بصره، مسوولیت تولیت قضاوت شهر را به او واگذار کرد.^۴

زراره‌ی پسر اوفی، تولیت قضاوت بصره به او سپرده شد، او مورد اطمینان و پارسا بود^۵ روایاتش از ابوهریره در بسیاری از کتب حدیث موجود است.^۶

و عبدالرحمن بن اذینه‌ی بن سلمه‌ی عبدی، قاضی بصره بود.^۷

و هشام بن هبیره‌ی قاضی، رییس منصب قضاوت در بصره بود، از ابوهریره حدیث روایت می‌کند و مردم بصره نیز از او حدیث روایت کرده‌اند، در سال ۷۲ وفات کرد.^۸ من به روایتی از او دسترسی پیدا نکرده‌ام.

ثمامه بن عبدالله پسر صحابی انس پسر مالک، فرد مورد اعتماد و صالح مسوول دستگاه قضایی بصره بود.^۹ گفته‌اند روایتش از ابوهریره مرسل است.^{۱۰} و از طبقات پایین‌تر معاذ پسر معاذ عنبری که دو بار تولیت منصب قضاء بصره را به عهده گرفته است^{۱۱} و بنا به گفته‌ی امام احمد او منتهای تثبت بود (یعنی هر حدیثی که سندش به او می‌رسید و مورد تایید او واقع می‌شد مورد قبول همگان بود).^{۱۲} احادیث او از شیوخ بصره که سندشان به ابوهریره می‌رسد، فراوان هستند.

۱- التهذیب ج ۱۰ ص ۳۱۵

۲- التهذیب ج ۱۰ ص ۳۱۵

۳- التهذیب ج ۲ ص ۴۱۵ و در میان نمونه‌ی روایاتش به روایت بخاری ج ۱ ص ۱۵۸ و ج ۶ ص ۱۵۸ مراجعه شود.

۴- اخبار القضاة ج ۲ ص ۷ حدیثش نزد بخاری ج ۴ ص ۱۹۰ و غیره وجود دارد.

۵- اخبار القضاة ج ۱ ص ۲۹۲، التهذیب ج ۲ ص ۳۲۲

۶- نگاه. بخاری ج ۳ ص ۱۸۰ و مسلم ج ۴ ص ۳۲۲

۷- ج ۱ ص ۳۰۴ روایتش نزد ابن ماجه ج ۱ ص ۶۷۱

۸- الثقات لان حبان ص ۲۸۰

۹- اخبار القضاة ج ۲ ص ۲۰

۱۰- روایتش در مسند احمد ج ۲ ص ۳۵۵ و ۳۸۹

۱۱- اخبار القضاة ج ۲ ص ۱۴۷

۱۲- الجرح و التعديل ص ۲۴۹ ج ۴ ق ۱

بعد نوبت به قاضیان دمشق می‌رسد و از میان آن‌ها:

ابو ادريس خولانی: تابعی و فقیه بزرگوار، در زمان عبدالملک بن مروان مسوولیت دستگاه قضایی شام را به عهده گرفت.^۱

و سلیمان بن حبیب محاربی، مرد مورد اعتماد و ثقه و رفیع‌الشان، به مدت چهل سال مسوولیت مسند قضاوت شام را به عهده داشت، از جمله در سال‌های دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز^۲ و عامر بن لدین اشعری مسند قضاوت را برای عبدالملک به عهده گرفت.^۳ او یکی از تابعین شامی مورد اعتماد و ثقه بود.^۴

بعد قاضی جزیره میمون پسر مهران، عمر بن عبدالعزیز او را به عنوان قاضی آنجا تعیین کرد.^۵ جزیره منطقه‌ای واقع در قسمت فوقانی دجله و فرات از حدود موصل و سنجار تا دیاربکر و نصیبین و مناطق مجاور را در بر می‌گیرد.

قاضیان مصر و در میان آن‌ها:

عبدالرحمن بن حجیره خولانی از تابعین جای ثقه و اطمینان قاضی دیار مصر بود.^۶ و از میان طبقات که بعد از او بوده‌اند، فقیه دانشمند امام هوشمند لیث بن سعد روایات فراوانی از زهری از شیوخش از یاران ابوهریره دارد و همچنین از مقبری از ابوهریره و غیر این‌ها.^۷ و قاضی مرو عبدالله بن بریده بن حصیب اسلمی^۸ مورد اطمینان، و پدرش یک صحابی معروف بود. قاضی صنعا هشام بن یوسف^۹ او روایات فراوانی در صحیح البخاری از معمر از زهری از ابی سلمه و حمید - دو تن از پسران عبدالرحمن بن عوف - از ابوهریره، و از زهری از ابن‌المسیب از ابوهریره دارد.^{۱۰}

یکی از لطیفه‌های ظریف این‌که؛ چهار نفر از تابعین قاضی در سند یک حدیث از ابوهریره گرد آمده‌اند که یکی از آن‌ها خلیفه‌ی راشد عمر بن عبدالعزیز است، زیرا او قبل از خلیفه شدن قاضی بود.

۱- تاریخ خلیفه‌ی بن خیاط ج ۱ ص ۲۹۹، روایتش از ابوهریره نزد بخاری ج ۱ ص ۵۰ و مسلم ج ۸ ص ۸۷

۲- التهذیب ج ۴ ص ۱۷۸ روایتش نزد ابن‌ماجه ج ۲ ص ۱۳۷۰

۳- الجرح و التعديل ص ۳۲۷ ج ۳ ق ۱

۴- تعجيل المنفعة ص ۱۴۰ روایتش در مسند احمد ج ۲ ص ۳۰۳

۵- التهذیب ج ۱۰ ص ۳۹۱ روایتش نزد ابن‌ماجه ج ۱ ص ۱۴۴

۶- التهذیب ج ۶ ص ۱۰۶ روایتش نزد ابو داود ج ۱ ص ۲۰۷

۷- ر.ک: صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۲۷

۸- جرح و تعديل ص ۱۳ ج ۲ ق ۲ و تهذیب ج ۵ ص ۱۵۷

۹- جرح و تعديل ص ۷ ج ۴ ق ۲

۱۰- ر.ک: بخاری ج ۴ ص ۲۱۴ و ج ۶ ص ۱۷۶

بخاری گوید: "احمد بن یونس برای ما نقل کرد او هم از زهیر، از یحیی پسر سعید گوید: ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم خبر داده که عمر بن عبدالعزیز بدو خبر داده که ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام بدو خبر داده که از ابوهریره شنید می گفت: رسول خدا (ص) فرمود: "هر کس عین مال خویش را نزد مرد یا انسان مفلسی بیابد او شایسته تر به آن است تا غیر او."^۱

یحیی پسر سعید انصاری است و در سند حدیث چهار نفر از تابعین وجود دارند که او اولین آنها است و همگی مسوولیت قضاوت را به عهده داشته‌اند.^۲

ابن ماجه نیز^۳ این حدیث را از لیث بن سعد از یحیی بن سعید روایت می کند و قبلا سخن از لیث را در مبحث قاضیان مصر به میان آوردیم. بنابراین در سند ۵ نفر قاضی وجود دارند. و از طبقات پایین تر از کسانی که نامشان در یکی از صحیحین یا هر دوی آنها آمده است، می توان اشخاص زیر را نام برد:

قاضی یمامه: ایوب بن نجار حنفی

قاضی کرمان: حامد بن عمر البکراوی الثقفی

باز قاضی کرمان: حسان بن ابراهیم العنزى

قاضی موصل و طبرستان و حمص: حسن بن موسی الأشیب

قاضی موصل و ارمنستان: علی بن سهر القرشی الکوفی

قاضی حمص: محمد بن ولید الزبیدی از شاگردان زهری

قاضی بغداد: محمد بن یزید الرفاعی

قاضی اندلس: معاویه بن صالح الحضرمی

قاضی مرو: نصر بن شمیم المازنی، لغت دان مشهور

قاضی مدائن نزدیک بغداد: یحیی بن زکریا بن ابی زانده

بدین وسیله تعداد ۴۹ نفر قاضی - چه آنهایی که او را دیده‌اند و از وی حدیث شنیده‌اند و چه آنهایی که حدیث او به واسطه‌ی دیگران به او رسیده است - که رکن دستگاه قضایی دوران تابعین و اتباع تابعین به شمار می آیند، همگی از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند. پس آیا شایسته است و جا دارد که حسن ظن افراد شک برانگیز نسبت به ابوهریره بیشتر از حسن ظن این بزرگواران باشد که فحص و جستجوی احوال رجال نزد آنان به عنوان اخلاق و عادت خود به خودی - در نتیجه‌ی کار روزانه‌شان در فصل خصومت‌ها و استماع شهود- تلقی می گردید؟

۱- بخاری ج ۳ ص ۱۴۷

۲- فتح الباری ابن حجر ج ۵ ص ۴۶۰

۳- سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۷۹۰

تشدد به خرج دادن در زمینه‌ی مورد اطمینان دانستن رجال حدیث، یک ویژگی عام امر قضاوت به شمار می‌رفت، بنابراین حال و وضع بعضی از این قضات که در عدالت و فهم و آگاهی‌شان سرآمد روزگار و ضرب‌المثل همگان بودند - امثال شعبی و شریک و عمر بن عبدالعزیز خلیفه، ابی برده و ابن شبرمه و حسن بصری و لیث، چگونه باید باشد؟!

حتی بعضی از قاضی‌ها در کار قضاوت روزانه‌شان نیازمند ابوهریره بودند که حکم رسول خدا (ص) را در زمینه‌ی برخی از امور قضایی که برایشان پیش می‌آمد به آن‌ها یاد دهد. مانند (عمر بن خلد زرقی که قاضی مدینه بود. او گوید: همراه یکی از یارانم که مفلس گشته بود خدمت ابوهریره آمدم...)^۱ بعد حکم آن را بیان کرد.

آیا شایسته است کسی که مرجع قاضی‌ها بود و احکام را برای آن‌ها تمیز می‌کرد و احکام آن‌ها را می‌رم می‌نمود برای ما مرجع تلقی نشود؟!

بعد ملاحظه می‌کنیم که گروهی از مشاهیر زهاد و پارسایان و عابدان اهل صدق و عبادت و ورع نیز از ابوهریره حدیث روایت می‌کنند. مانند محمد پسر واسع که یکی از زاهدان و عابدان مجاهد است.^۲ و زیاد ابی‌زیاد میسره‌ی مدنی که مورد ثق و زاهد از بزرگترین مردان حاشیه‌ی عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی پارسا بوده است.^۳

و غیر این‌ها از کسانی که قبلاً هنگام شمارش فقهای تابعین روایت کننده از او، آن‌ها را بر شمردیم مانند حسن بصری عمرو بن دینار و امثال ایشان و غیر این‌ها از کسانی که ابوهریره را ندیده‌اند ولی به واسطه از وی حدیث روایت کرده‌اند، مانند فضیل بن عیاض و وهیب بن الورد المکی.

و افراد زاهد عادتاً محتاط و پرهیزگارند، به خصوص در زمینه‌ی روایت از دیگران احتیاط زیاد به خرج می‌دهند. بنابراین روایت آنان از ابوهریره دلیل و گواهی آشکار از سوی آنان بر تزکیه‌ی اوست. تزکیه‌ای که قلب را ملامال از اطمینان می‌گرداند و یکایک آن‌ها در زهدشان همچون افراد زاهد طبقات پایین‌تر که بعضاً در تصحیح حدیث از خود تساهل، و در توثیق رجال کم‌دقتی می‌کردند، نبوده‌اند. آن‌گاه که زمان آنان از زمان کسانی که از ایشان حدیث روایت می‌کردند دور گردیده بود، بکلی هوشیار و شدیداً محتاط و پرهیزگار بودند و راضی به نقل روایت از فرد زنده‌ی مقیم میان خود نبودند مگر به شرط این که اهل و شایسته‌ی آن می‌بود. حتی مشهور است که آن‌ها غذای افراد دروغگو و طرفدار باطل و گناهکار را نمی‌خوردند و سر سفره‌ی آن‌ها نمی‌نشستند، حتی بر آن‌ها سلام نمی‌کردند. با این وصف، آیا روایات این افراد از ابوهریره جز دلالت بر تایید و امتحان او و بعد صادق

۱- ابوداود ج ۲ ص ۲۵۷

۲- روایتش در مسند احمد ج ۲ ص ۲۹۶

۳- روایتش در مسند احمد ج ۲ ص ۴۷۳

یافتن او معنای دیگری می‌تواند داشته باشد؟ و اگر این چنین نمی‌بود، به خود اجازه می‌دادند حدیث او را نقل و روایت کنند؟

و اما قاضی مصر سلیم پسر عنز تجیبی بیش از دیگران ابوهریره را دوست داشت و بر او سلام و درود می‌فرستاد و در غیاب او برایش استغفار می‌کرد و چه گران‌بها و باارزش است استغفار غایبانه‌ی فرد مسلمان برای برادر مسلمانش.

علی پسر رباح - که به قصد سفر حج از مصر خارج گردیده بود - گوید: "سلیم بن عنز به من گفت: اگر ابوهریره را دیدی سلام مرا به او برسان و به او خبر بده که من برای او و مادرش دعا کرده‌ام.^۱ (صبح برای او و مادرش استغفار کرده‌ام).^۲ از سوی ما نیز سلام و درود بر ابوهریره.

تحایا محب طالمما یتبتل	ایا حافظ الصحب الکرام الا استلم
ینفی عن الاصحاب غمزا یخذل	اباهره نحن الحماه و کلنا

ای نگهبان اصحاب و یاران بزرگوار، بگیر دروذهای دوستداری را که از دیرزمان از دنیا بریده و پاکدامن زیسته است.

ای ابوهریره (اباهره) ما حامی (تو) هستیم و همه‌ی ما از اصحاب می‌زداییم هر گونه اشاره یا افتراپی را که باعث آبروریزی آنها شود.

۱- کتاب الولاه و کتاب القضاء، محمد بن یوسف کندی ص ۳۰۸

۲- المستدرک ج ۴ ص ۵۱۰

زندگی ابوهریره (رض) بعد از پیامبر (ص)

ابوهریره بر امارت بحرین:

مهم‌ترین حوادث زندگی ابوهریره (رض) بعد از پیامبر (ص) چهار مورد است: شرکت در جنگ‌های ردّت با اکثر اصحاب که در اثنای بحث از جهاد او به آن پرداختیم، انتخاب او از جانب عمر (رض) به عنوان امیر بحرین که موضوع بحث این فصل است، کمک به عثمان (رض) هنگام محاصره و موضع‌گیری او در آن آشوب و بالاخره انتخاب او به عنوان استاندار مدینه دوبار، از طرف مروان موقعی که به حج می‌رفت، که این مطلب را در فصل‌های آینده مورد بحث و بیان قرار می‌دهیم.

همراه با علاء بن الحضرمی در زمان پیامبر (ص):

معلمی یمانی (رح) گفته است: "جمعی گفته‌اند: پیامبر (ص) ابوهریره را با علاء بن الحضرمی به بحرین فرستاد. در طبقات ابن سعد^۱ به نقل از واقدی با سندی که به علاء بن الحضرمی می‌رسد، آمده است که پیامبر (ص) هنگامی که از جعرانه برمی‌گشت، مرا با چند نفر از جمله ابوهریره به بحرین نزد "منذر بن ساوی العبدی" فرستاد و به من توصیه کرد تاخیرخواه او باشم.

سپس واقدی می‌گوید: عبدالله بن یزید به نقل از سلام برده‌ی آزاد شده‌ی بنی نصر برایم نقل کرد که از ابوهریره شنیدم گفت: رسول خدا (ص) مرا همراه با علاء الحضرمی فرستاد و درباری من به او سفارش کرد و هنگامی که حرکت کردیم به من گفت: رسول خدا (ص) درباری شما مرا سفارش کرد. حال بگو چه چیز را بیشتر دوست می‌داری؟ گفتم اذان گفتن را به من واگذار کن و پیش از من "آمین" مگو. او هم موافقت کرد.^۲

باری دیگر با علاء در زمان ابوبکر (رض):

"دلایلی وجود دارد مبنی بر این که ابوهریره در زمان خلافت ابوبکر به بحرین بازگشت. از جمله در طبقات ابن سعد^۳ به نقل از واقدی با ذکر سند آمده است که ابوبکر در دوران خلافتش، علاء بن الحضرمی را بر امارت بحرین گمارد. ابن سعد داستان را بازگو و در ضمن آن از فتح "دارین" توسط علاء در سال ۱۴ هـ گفته است. سپس ابن سعد با سند دیگری بحث کرده که عمر (رض) طی نامه‌ای به علاء دستور داد بحرین را ترک نماید تا به جای او عتبه‌ی بن غزوان را بگمارد. بر این اساس علاء همراه با ابوهریره بحرین را ترک کرد، اما در راه وفات یافت و ابوهریره به بحرین برگشت. برخی از

۱- طبقات ابن سعد، ۷۶/۲/۴

۲- الانوار الکاشفه ۲۲۴

۳- طبقات ابن سعد ۷۷/۲/۴

تاریخ نویسان معتقدند که وفات علاء تا سال ۲۱ هـ به تاخیر افتاد. والله اعلم. لیکن آن چه گفته شد، دلیل بر این است که ابوهریره هنگامی با علاء به بحرین برگشت که ابوبکر علاء را امیر آنجا ساخت و سال ۱۴ هـ در بحرین بود.^۱

با قدامه بن مظعون در زمان عمر:

ابوهریره باری دیگر در زمان فرمانروایی ابن مظعون بر بحرین به آنجا رفت، همچنان که این موضوع از شرح حال قدامه در "الاصابه" و غیر آن روشن است و در فتح البلدان^۲ در بحث علاء بن الحضرمی آمده است که ابوهریره تا هنگام وفات در بحرین ماند و بر اساس این منبع مرگ او در سال "۱۴" را در اوایل سال "۱۵" هجری به وقوع پیوست. سپس عمر (رض) قدامه ابن مظعون الجمحی را بر جمع آوری مالیات گمارد و مسئولیت رسیدگی به احداث (آشوبها و فتنهها) و همچنین امامت نماز را به ابوهریره سپرد.^۳

عمر فاروق ابوهریره را بعد از این پیشرفت تدریجی امیر بحرین می سازد:

ابو یوسف قاضی شاگرد امام ابوحنیفه (رح) می گوید: مجالد بن سعید به نقل از عامر او هم به نقل از محرر بن ابی هریره، او هم به نقل از پدرش به من خبر داد که عمر بن خطاب (رض) یاران رسول خدا (ص) را فرا خواند و خطاب به آنان گفت: اگر شما مرا یاری نکنید، پس چه کسی مرا یاری می کند؟ گفتند: ما شما را یاری می کنیم، سپس عمر گفت: ای ابوهریره باید امسال به بحرین و هجر بروی، من هم رفتم.^۴

این سخن بسیار با ارزش است، زیرا نشان می دهد که ابوهریره در زمان عمر یکی از برجستگان و متنفذین در میان مسلمان بوده و در درجه ای قرار داشته که عمر از او خواسته است، با او همکاری کرده و در تحمل مسولیت های دولت با وی مشارکت نماید.

برای من چنان است که گویی "ابوریه" را می بینم که از عصبانیت به خود می پیچد و ادعا می کند که این موضوع را فلانی روایت کرده و در این ادعایش دروغ می گوید و آن را در راستای تبلیغ برای خودش به هم بافته است. لیکن می گویم هر کس این مطلب را انکار کند در واقع تصدی ابوهریره را بر امارت عملاً انکار کرده است و انکار آن مستلزم انکار روایتی است که بر اساس آن بعداً عمر ابوهریره را به پای محاسبه می کشد، همچنان که پس از چندی این موضوع را پیش خواهیم کشید.

۱- الانوار الکاشفه ۲۲۵

۲- الفتوح/۹۲

۳- الانوار الکاشفه ۲۲۵، مسئول احداث، رئیس پلیسی است که به خاموش کردن آشوبها و تعقیب آشوبگران رسیدگی می کند.

۴- کتاب الخراج ۱۱۴ منظور از عامر امام شعبی است.

لیکن ابوریه و امثال او به خاطر محاسبه‌ی ابهریره توسط عمر، دنیا را زیر و رو کردند و عملاً آن را به اثبات رساندند. پس باید عملاً به بدست گرفتن ولایت بحرین از جانب ابهریره معتقد باشند و در دست گرفتن این ولایت باید با چنین خطابی از جانب عمر شروع شده باشد.

"مثل این که عمر وقتی دانست ابهریره تجارب فراوانی از اوضاع بحرین کسب کرده و مورد اعتماد مردم آن جاست، او را بر آن جا گمارد.^۱

پس وقتی ابهریره به نزد عمر برگشت: "چهارصد هزار درهم از بحرین با خود آورده بود.

عمر خطاب به او گفت: آیا به کسی ظلم کرده‌ای؟

ابهریره: نه!

عمر: چیزی به ناحق دریافت نموده‌ای؟

ابهریره: نه!

عمر: برای خودت چه مقدار آورده‌ای؟

ابهریره: بیست هزار درهم.

عمر: این مقدار دارایی را از کجا به دست آورده‌ای؟

ابهریره: آن را از راه بازرگانی کسب کرده‌ام.

عمر: اموالت را وراسی کن، سرمایه و سهم خودت را بگیر و بقیه را به بیت‌المال برگردان!^۲

در تعبیر ابوعبید آمده است: "عمر به او گفت: ای دشمن خدا و کتاب خدا، آیا مال خدا (بیت‌المال)

را سرقت کرده‌ای؟

ابهریره در جواب گفت: دشمن خدا و کتابش نیستم بلکه دشمن دشمنان آنها هستم و مال خدا را

هم سرقت نکرده‌ام.

عمر گفت: پس ده هزار درهم را از کجا به دست آورده‌ای؟

ابهریره پاسخ داد: از زاد و ولد گله‌ی مادیان، جیره‌های نقدی متوالی حکومتی و سهمیه‌هایی که پی

در پی به من رسیده است.

ابهریره می‌گوید: پس عمر این اموال را از من گرفت و وقتی که نماز صبح را ادا نمودم، برای

امیرالمومنین از خدا طلب مغفرت کردم.^۳

دشمنان ابهریره از این عمل عمر برای افترا به ابهریره و متهم ساختن وی به دزدی، دروغ و غارت

اموال عمومی بهره‌برداری نموده‌اند، ولی در واقع ابهریره از این اعمال به دور بوده است. زیرا عمر

۱- از سخنان استاد السماحی در المنهج الحدیث ص ۳۳۹

۲- طبقات بن سعد ۳۳۶/۴ روایت با سند صحیح

۳- ابوعبید، الاموال، ص ۲۶۹

(رض) این کار را در جمع فرمانداران و کار به دستان دولت با او انجام داد.^۱ و او در این برخورد تنها نبود.

"علت اقدام عمر هم این بود که عمر بن الصعق وقتی دید دارایی فرمانداران رو به افزایش است، از این مسئله نگران شده و موضوع را طی چند بیت شعر برای عمر نوشت."^۲

"عمر به دنبال فرماندارانش از جمله سعد و ابوهریره فرستاد و اموالشان را با آنان دو نیم کرد."^۳
عمر همچنین ابوموسی اشعری را از امارت بصره عزل و اموالش را با او نصف کرد و نیز حارث بن کعب بن وهب را عزل و نصف مالش را از او گرفت.^۴

عمر همواره از این بیمناک بود که مبادا مردم فرمانداران را به خاطر جاه و مقامی که دارند در تجارت و سود بازرگانی رعایت نمایند و لذا قسمتی از داراییهایشان را اخذ و تحویل بیت المال می‌داد تا بدین وسیله ذمه‌شان فارغ شود. سپس بر حسب استحقاقی که داشتند، از بیت‌المال به آنان حقوق می‌داد که این حقوق بدون شبهه و کاملاً حلال بود.^۵

عمر می‌خواهد برای بار دوم ابوهریره را امیر بحرین سازد:

دلیل بر این که این رفتار عمر با ابوهریره از باب احتیاط بود نه از باب اتهام این است که عمر خواست ابوهریره را بار دیگر به کار گیرد.

ابوهریره می‌گوید: بعد از آن عمر به من گفت: "نمی‌خواهی کار کنی؟ گفتم: نه! عمر گفت: اما بهتر از تو (یوسف) مسئولیت را به عهده گرفت. گفتم: یوسف پیامبر و پسر پیامبر بود و من پسر امیمه هستم و لذا از سه امر و دو امر هراس دارم. عمر گفت: چرا نمی‌گویی از پنج امر؟^۶

ابوهریره می‌گوید: (بدون توجه به سوال اخیر عمر) در بیان موارد پنجگانه گفتم: می‌ترسم که:

۱- از روی ناآگاهی حرفی بزنم.

۲- بدون داشتن صبر و شکیبایی به امر داوری بپردازم، یا این که گفت: می‌ترسم بدون داشتن صبر

حرفی بزنم و ناآگاهانه قضاوت کنم (شک از ابن سیرین)

۱- البدایه و النهایه، جدول ص ۸ ص ۱۱۳

۱۲- الاموال، ابوعبید ص ۲۶۹

۱۳- همان. ضمناً محمد عجاج الخطیب این مطلب را در ص ۲۲۵ به نقل از طبقات ابن سعد ص ۱۰۵ ج ۳ ق ۲ مقاسمه‌ی سعد به میان آورده است.

۴- محمد عجاج در ص ۲۲۵ اشاره می‌کند به این که ابن عبدربه ماجرای ابوموسی و حارث را در "العقد الفرید" ج ۱ ص ۳۳ آورده است.

۵- الانوار الکاشفه، ص ۲۱۳

۱۶- استاد عبدالله احمدیان در توضیح عبارت ابوهریره نوشته است: این که ابوهریره پنج مطلب را به عبارت (سه مطلب و دو مطلب) گفته به این علت بوده که از این پنج فقره، دو فقره عنوان علت و سبب و سه فقره عنوان اثر و نتیجه داشته‌اند و فاروق در ابتدای سخن معتقد بوده که عموماً یک نوع می‌باشند. پس نظر هر دو به جای خود درست است. جاح ملا عبدالله احمدیان سیمای صادق فاروق اعظم ص ۵۰۰ (مترجم)

۳- پشتم کوبیده شود.

۴- حیثیتم لکه‌دار گردد.

۵- دارایم را از من بگیرند.^۱

بدون شک چنانچه عمر خیانتی از ابوهیره مشاهده کرده بود، قطعاً او را رها کرده و مجدداً بر سر کار بر نمی‌گرداند^۲ و اگر عمر در درستکاری ابوهیره کمترین شکی داشت او را محاکمه کرده و طبق قانون به مجازات می‌رساند. اما چون او را امین و صادق می‌انگاشت، پس از مدتی از او خواست تا مسولیت اداره‌ی بحرین را دوباره به عهده بگیرد.^۲

لازم است به هدف هر چه بهتر روشن شدن صداقت و درستکاری ابوهیره از تصمیم مجدد عمر (رض) برای منصوب ساختن وی بر امارت بحرین، اهمیت نسبی آن روز امارت بحرین را مورد عنایت قرار دهیم، نه این که آن را با معیار اهمیتی که امروز، نسبت به جهان اسلام دارد، بسنجیم. زیرا بحرین قبل از به وقوع پیوستن فتوحات اسلامی، پس از حجاز مهم‌ترین شهر اسلامی بود. چون بعد از مدینه اولین شهری بود که مردمش مسلمان شده بودند و اولین نماز جمعه‌ای که پس از مسجد محمد رسول خدا (ص) برگزار شد، در مسجد "عبدالقیس" واقع در محله‌ی "جواثی" بحرین بود.^۳

موضع‌گیری درست ابوهیره در فتنه:

ابوهیره از لحاظ فقه سیاسی شرعی از حظ وافری برخوردار بود. امری که او را به اتخاذ مواضع صحیح رهنمود می‌کرد. لیکن دشمنانش خواستند موضع‌گیری‌هایش را ناصحیح جلوه دهند و داستان‌هایی برایش به هم بافتند که بر اساس آن‌ها او شخصی است سودجو و مادی که برای افزایش ثروت و کسب منفعت از هر فرصتی استفاده می‌کند. حال آن که جایگاه ابوهیره را از نظر زهد و برخورداری از اخلاق مومنین شناختیم.

۱- ابوعبید، الاموال، ص ۲۶۹ روایت با سند صحیح

۲- السنه قبل التدوین ص ۴۳۸

۳- صحیح بخاری ج ۲ ص ۶

موضع گیری درست وی در محنت عثمان (رض):

اراذل و اوباش شهرهای اطراف، در مدینه حضور به هم رسانده و عثمان را در خانه‌اش به مدت چند روز مورد محاصره قرار داده و خواستار کناره‌گیری وی شدند، اما عثمان به خواسته‌ی ایشان تن در نداد.

در میان آشوب‌گران گروهی که بیش از بقیه سبک‌سر، بی پروا و شتاب‌کار بودند، می‌خواستند هر چه زودتر به داخل خانه‌ی عثمان بریزند.

ابوهریره وقتی که آمد و این صحنه‌ی وحشتناک و غم‌انگیز را از بیرون دید، مصمم شد موضع درستی بگیرد، موضعی که یک مسلمان در چنین مواقعی آن را خواهد گرفت، که عبارت است از یاری دادن فرمانروای شرعی و اطاعت از دستورات او.

ابوهریره متوجه می‌شود که اکثریت اهل مدینه به خاطر این حوادث هراسان شده و از یاری رساندن به موقع به عثمان عاجز مانده‌اند، به جز عده‌ی کمی از مردم با ایمان که قلبشان می‌سوخت و بدون قائد و فرمانده می‌خواستند به دفاع از عثمان پردازند.

"ابوهریره که جلو آمد، مردم خانه‌ی عثمان را رها کرده بودند، به جز این گروه که جان بر کف در حال پیشروی بودند و لذا به آنان ملحق شده و رهبریتشان را به عهده گرفت و با لهجه‌ی حمیری‌ها گفت امروز، روزی است که جنگ برای ما مباح است. و بعد فریاد برآورد که ای مردم سبب چیست که ما شما را به راه نجات دعوت می‌کنیم، اما شما ما را به سوی آتش دوزخ فرا می‌خوانید؟"^۱

ابوهریره داخل خانه‌ی عثمان شد و از عثمان خواست اجازه دهد "با او حرف بزند. عثمان موافقت کرد و ابوهریره پس از حمد و ستایش خدا گفت: من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: شما پس از من با فتنه و اختلاف یا این که فرمود با اختلاف و فتنه مواجه خواهید شد. یکی از حاضران سوال کرد ای رسول خدا آن وقت ما چه کار کنیم؟ رسول خدا (ص) در جواب این سوال با اشاره به عثمان فرمود، با این شخص درستکار و با دانش باشید.^۲

سپس به سوی عثمان جلو رفته و خطاب به او گفت: امروز جنگیدن برای ما مباح است و آنان تا به حال یک نفر از ما را کشته‌اند.

عثمان پیشنهاد ابوهریره را رد کرده و گفت از شما می‌خواهم خارج شوی و ای ابوهریره خواهش می‌کنم شمشیرت را زمین بگذار. زیرا هدف آشوب‌گران فقط من هستم و می‌خواهم با فدا کردن خود مسلمانان را محفوظ نگاه دارم. آیا دوست داری من و همه‌ی مردم (مدافعانم) کشته شویم؟

۱- اما احمد، مسند، ج ۲، ص ۳۴۵، روایت با سند صحیح.

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط ج ۱ ص ۱۵۱

ابوهریره گفت: نه!

عثمان ادامه داد: قسم به خدا اگر یک نفر را بکشی مانند این است که همه‌ی مردم کشته شده باشند.^۱ ابوهریره مدتی "مسلح به شمشیر ماند تا این که عثمان او را از برداشتن اسلحه منع کرد.^۲ و پس از آن برگشت و (به دستور عثمان) از جنگ خودداری کرده^۳ و شمشیرش را بر زمین گذاشت و دیگر معلوم نبود کجا رفت.

این بود که اراذل و اوباش هجوم آورده و عثمان به شهادت رسید. آری عثمان این گونه اجتهاد کرد و تصور او این بود که هدف آنان تنها اوست نه همه‌ی اسلامی که در او و نخبگان مسلمان آن روز تبلور یافته و شکل گرفته است.

او نمی‌دانست که در پس پرده‌ی این آشوب ایادی یهودی و مجوسی قرار دارد، ایادی که توطئه‌ی وسیع خود را علیه اسلام با کشتن عمر فاروق (رض) شروع کرده و اینک در گام دوم این توطئه، می‌خواهند او را به قتل برسانند، تا راه را برای بقیه‌ی نقشه‌های از پیش تعیین شده باز کنند.

ابوهریره و امثال او به جز اطاعت از خلیفه نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند و لذا این توطئه به شهادت عثمان انجامید. (ولا حول ولا قوه الا بالله) بدین سبب ابوهریره هر گاه به یاد حادثه‌ی عثمان می‌افتاد گریه سر می‌داد^۴ و صدای گریستنش به اطرافیان می‌رسید.^۵ او در این گریستن همانند زید بن ثابت و ثمامه بن عدی (رض) بود که بر اساس روایت با یاد عثمان زار می‌گریستند.

بی طرفی ابوهریره هنگام مصیبت جنگ بین علی و معاویه:

بی‌گمان بینش صحیحی که ابوهریره را به موضع طرف‌داری از عثمان کشاند، در آینده و آن هنگام که آتش فتنه بعد از کشته شدن عثمان بیشتر زبانه کشید و جنگ در میان علی و معاویه (رض) درگرفت، او را لزوماً به اتخاذ موضع درست سوق داد و از این رودررویی کنار کشید و شاید تاکید عثمان بر خود داری از جنگ در ذهن او مجسم بود و احادیث مبتنی بر نهی از شرکت در آشوب و فتن را پیش خود تکرار می‌کرد و می‌گفت:

"قال رسول الله (ص) ستكون فتن القاعد فيها خير من الماشي و الماشي فيها خير من الساعي و من يشرف تستشرفه و من وجد ملجأ او معاذاً فليعد به"^۶

۱- اشاره به آیه‌ی ۳۲ از سوره‌ی مائده (مترجم)

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط ج ۱ ص ۱۵۱

۳- طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۷۰

۴- همان. ج ۳ ص ۸۱ روایت با سند صحیح

۵- همان و روایت با سند صحیح

۶- بخاری ج ۴، ص ۲۴۱ وج ۹ ص ۶۱

یعنی: رسول خدا (ص) گفت: فتنه‌هایی در آینده به وقوع خواهد پیوست که نشسته در آن‌ها از رونده بهتر و رونده از دهنده بهتر است. هر کس بدان‌ها توجه نماید او را به سوی خود خواهند کشید. پس هر کس پناهگاهی یافت بدان پناه ببرد.

ابوهریره مردم را از جنگ بر حذر داشت و گفت: "وای بر اعراب از این مصیبتی که نزدیک شده است، رستگار کسی است از آن اجتناب نماید."^۱

سپس برنامه و موضع خود درباره‌ی این فتنه را با صراحت بیشتری اعلام کرده و گفت: من می‌دانم فتنه‌ای در شرف وقوع است که فتنه‌ی قبل (فتنه‌ای که عثمان (رض) در آن به شهادت رسید) در مقایسه با آن مانند نفس خرگوش است و راه خروج از آن را هم می‌دانم. پرسیدند: "چگونه می‌توانی از آن رهایی یابی؟" گفت: دست نگاه می‌دارم تا این که کسی بیاید و مرا بکشد.^۲

این موضع بی‌طرفانه، تنها موضع ابوهریره نبود، بلکه عده‌ی زیادی از اصحاب، همین موضع را اتخاذ کردند و معتقد بودند که خداوند متعال به جنگ با اهل بغی^۳ دستور داده است، اما نه در ابتدا بل که فرموده است:

"و ان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدا بهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفی الی امر الله فان فائت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین"^۴

یعنی: هر گاه دو دسته از ایمانداران به جنگ با همدیگر پرداختند در میان آن‌ها آشتی برقرار کنید. اگر یکی از آن دو دسته در حق دیگری به ستم و تعدی روی آوردند، با آنان بجنگید تا به سوی فرمان خدا (مصالحه) برگردند. پس اگر برگشتند آن وقت آنان را دادگرانه با هم آشتی دهید و (در اجرای صلح) عدالت پیشه کنید، بی‌گمان خداوند دادگران را دوست دارد.

گفتند خداوند به آغاز کردن جنگ دستور نداده و نگفته است، با هر کس که به شما ستم و تعدی روا داشت، بجنگید... زیرا اکثر مسلمان‌ها و بهتر بگوییم اکثر مردم به نحوی دست به ظلم و تعدی می‌زنند، بل که فرمان خدا بر این است که هر گاه دو گروه از ایمان‌داران با هم به جنگ پرداختند، برقراری صلح در میان آنان واجب است، مشروط بر این که یکی از این دو گروه مامور به جنگ نباشد، پس هر گاه یکی از آنان به صلح تن در نداده و به جنگ ادامه داد، باید به دلیل ادامه‌ی جنگ و نپذیرفتن صلح با او جنگید، زیرا جز با جنگ نمی‌توان از شر آن جلوگیری کرد.^۵

۱- سنن ابوداود، ج ۲ ص ۴۱۳ روایت با سند صحیح

۲- المستدرک ج ۴، ص ۴۷۲ روایت با سند صحیح

۳- بغاه یا اهل بغی: مخالفان سیاسی حکومت (مترجم)

۴- حجرات / ۹

۵- ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ج ۴، ص ۲۲۹

از جمله‌ی کسانی که جانب بی‌طرفی را گرفته بودند، می‌توان به سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر (رض) اشاره کرد. "شاید بتوان گفت که در میان هر دو سپاه، پس از علی کسی بزرگتر از سعد بن ابن وقاص وجود نداشت در حالی که بی‌طرف بود."^۱

سعد از جنگ خود را کنار گرفت و با هیچ یک از علی و معاویه نجنگید و علی پس از آن به خاطر این موضع‌گیری به مقام او غبطه می‌خورد و از او روایت شده که گفت: خدا را جایی است که سعد و ابن عمر در آن جای گرفتند و موضع آنان چنانچه گناه باشد بی‌گمان گناه کوچکی است و اگر صحیح باشد کار بس بزرگی است.^۲

همچنین یکی از کسانی که بی‌طرفی را پیش گرفتند، عمران بن حصین (رض) بود که از فتنه کنار کشید و از جنگ با علی خودداری کرد.^۳

عمران بزرگ‌ترین اصحاب بود، تا جایی که علی (رض) آرزو داشت که کاش با او می‌بود.

اهبان بن صیفی (رض) علی به نزدش آمد "در حالی که در منزلش بود، علی بر در اتاقش ایستاده، بر او سلام کرد، شیخ اهبان جواب سلام را داد. سپس علی به او گفت: حال شما چطور است ای ابومسلم؟ اهبان گفت: خوبم. علی از او سوال کرد: با من نمی‌آیی تا در برابر این قوم با من همکاری کنی؟ شیخ گفت: چرا. اما به آن شرط که به آنچه هم‌اکنون به شما نشان می‌دهم راضی باشی. علی گفت: آن چیست؟ اهبان دخترش را صدا زد و گفت شمشیرم را بیاور. دخترش غلافی آورد، پیش او گذاشت. سپس شیخ تکه چوبی از آن بیرون کشیده و سرش را به سوی علی بلند کرد و گفت: دوست من و پسر عموی تو (ع) به من سفارش داد تا هر گاه فتنه در میان مسلمانان بروز کرد، شمشیری از چوب بسازم و این شمشیر من است و اگر می‌خواهی تا با این شمشیر به یاریت بیایم. علی (رض) گفت: مرا به تو و شمشیرت نیازی نیست. این بود که علی داخل اتاق نشده و از پیش در برگشت."^۴

ابوبکره الثقفی، کعب بن عجره، معاویه بن حدیج (رض)^۵ و محمد بن مسلمه و اسامه بن زید^۶ نیز از این فتنه کنار کشیدند و شاید بیشتر بزرگان اصحاب همین رای را داشتند.

اما من معتقدم که موضع ابوهریره و اینان یک موضع بی‌طرفانه نبود. زیرا آنان به برحق بودن علی (رض) اعتراف کرده و در ابتدا با او بیعت نمودند و تا در قید حیات بود، بر بیعت خود باقی ماندند. زیرا علی هم به نظر آنان و هم از دید ما امیر مسلمانان و خلیفه‌ای قانونی و برحق بود. ولی آنان دست به اسلحه نبردند، زیرا دیدند قضیه هر دو طرف درگیر در جنگ بسیار بزرگ است و خون‌های پاک

۱- همان.

۲- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۲۲

۳- سیر اعلام النبء ج ۲ ص ۳۶۴

۴- مسند امام احمد ج ۵ ص ۶۹ روایت با سند صحیح

۵- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۳۰

۶- فتاوی ابن تیمیه ج ۴ ص ۲۲۶

زیادی در هر دو سپاه ریخته می‌شود. پس به اجتهاد پرداخته و هر چند به خلافت علی معترف بودند به ترک سلاح متمایل شدند. به خاطر اطاعت از احادیثی که از رسول خدا (ص) شنیده بودند، احادیثی که آنان را از فتنه و شرکت در آن بر حذر می‌داشت. پیروی از این احادیث را بر فرمانبرداری از علی در خصوص این جریان، ترجیح دادند و به تعبیر صحیح‌تر، آنان، این احادیث را بر اقدام به قرار گرفتن در صفوف سپاه علی برتری دادند. چون در تاریخ نیامده است که علی آنان را همچون اهبان بن صیفی دعوت نموده و آنان امتناع کرده باشند و آنچه که درباره‌ی بیعت کردن این دسته با معاویه، در تاریخ آمده مربوط است به بعد از کشته شدن علی و صلح حسن، نه زمان حیات علی (رض).

مخصوصاً درباره‌ی ابوهریره عقیده‌ام بر این است که او در ایام وقوع جنگ صفین، مسن بود و بیش از شصت سال سن داشت. بنیه‌اش ضعیف بود و نمی‌توانست در جنگ نقشی ایفا کند و از طرفی شرکت در جنگ با برداشتن اسلحه برای دفاع از عثمان متفاوت است.

لیکن دشمنان ابوهریره در جعل داستان‌هایی علیه او تلاش فراوان کرده و او را به جانبداری از معاویه و استفاده از شرایط جنگ متهم ساخته‌اند، بدون این که دلیل معتبری بر ادعای خود اقامه نمایند. اصلاً متقدمین شیعه این اتهام را به او نمی‌زدند و تنها متاخرین آن را ساختند. از جمله‌ی متقدمین می‌توان به نصر بن مزاحم منقری یکی از غلات متقدم شیعه و متوفای سال ۲۱۲ هـ اشاره کرد که در پیگیری و بررسی جریان جنگ صفین کوشش فراوان نموده و عمر خود را به سر برده تا کتاب مشهوری را در این زمینه تالیف نموده و آن را "وقعه صفین" (جنگ صفین) نامیده که چاپ هم شده است.

من این کتاب را سراپا مطالعه کرده و دیدم که از ریز و درشت جریان‌های مربوط به این جنگ بحث نموده و از هیچ قضیه‌ای فروگذار نکرده است. این دال بر چه واقعیتی است؟

البته خلیفه بن خیاط در لابلای بحث از وقایع جنگ صفین گفته است: بلال بن ابوهریره در میان پیاده‌نظام جناح چپ لشکر معاویه در صفین^۱ قرار گرفته بود، اما خود ابوهریره حضور نداشت.

از طرفی دیگر می‌بینم که ابوهریره از عمار بن یاسر تمجید کرده و او را به این عبارت می‌ستاید: "کسی که خداوند او را بر زبان پیامبرش (ص) از شیطان پناه داد."^۲ در حالی که عمار جزو سپاهیان علی بود و ممکن بود توصیف و تعریف ابوهریره از او بر همکاری مردم با علی بیافزاید، چون او همان گونه بود که عایشه درباره‌اش گفت: "کسی که مردم به خاطر دینش از او پیروی می‌کنند. پس چگونه ممکن است ابوهریره طرفدار معاویه باشد و از عمار هم توصیف به عمل آورد؟

همچنین به ابن قتیبه منسوب است که گفت: ابوهریره و ابوالدرداء به نزد معاویه و علی آمده و معاویه را به منظور جلوگیری از ریخته شدن خون مردم نصیحت کرده و سپس به خاطر قاتلان عثمان به علی

۱- تاریخ خلیفه‌ی ابن خیاط ج ۱ ص ۱۷۹

۲- المستدرک ج ۳ ص ۳۹۲

پیوستند. اگر این مطلب صحیح باشد، دلیل است بر این که ابوهریره در این جریان بی طرف بوده و در راستای وحدت کلمه‌ی مسلمانان تلاش نموده است.^۱ ولی ما نمی‌توانیم این مطلب را به اثبات برسانیم، چون کتاب "الامامه و السیاسه" که این خبر را نقل کرده است، به دروغ به ابن قتیبه نسبت داده شده و جعل کننده، آن را از دسیسه و افترا به سلف صالح انباشته است، در حالی که ابن قتیبه به سلامت اعتقاد و احترام به سلف معروف است.

شبیبه همین خبر است "خبری که ابو جعفر اسکافی ذکر کرده مبنی بر این که ابوهریره با نعمان بن بشیر بود، آن گاه که نعمان به منظور خاموش کردن آتش جنگ و جلوگیری از ریخته شدن خون مسلمانان از دمشق به نزد علی که در مدینه بود، آمد و توافق کردند، شام و مصر برای معاویه و حجاز و عراق برای علی باشد. این خبر نیز صحت ندارد و هیچ مورخی آن را روایت نکرده و جز در شرح نهج البلاغه به روایت از ابو جعفر که بدون هیچ سندی آن را ذکر کرده، نیامده است. پس چگونه می‌توان به صحت آن حکم کرد در حالی که با اخبار صحیح در تعارض می‌باشد.^۲

همین جعل کننده قول بسیار بی معنی و نحیفی را به ابوهریره منسوب ساخته که در آن می‌گوید: نماز خواندن پشت سر علی کامل تر و غذا خوردن با معاویه چرب تر است. اما چنین چیزی به اثبات نرسیده و سازنده‌ی آن سند معتبری برای آن ذکر نکرده است و این یاوه گویی‌ها جز حکایت ساخته شده از طرف انسان‌های مسخره و پررو از ادیبان بدعت گذاری که جایگاهی در دین ندارند، چیز دیگری نمی‌تواند باشد و ما در حالی که شاهی را علیه خود "در دینار و حتی در درهم نمی‌پذیریم مگر این که از تهمت مبری و از اشتها به دور باشد." چگونه جایز است که "در رابطه با احوال سلف و رویدادهای گذشتگان کسی را که جایگاهی در دین ندارد"^۳ بپسندیم؟

ابوریه به روایت از ابن ابی الحدید و استادش اسکافی، ابوهریره و یکی از بزرگان صحابه را متهم می‌سازد به این که احادیثی را در افترازدن به علی (رض) جعل کرده‌اند. اما این ادعا هم بی اساس است، زیرا خبر همچون کسانی با داشتن حالت خیره سری و تعصب و جانبداری را نمی‌توان پذیرفت و نیز منقطع بودن سندهایشان آن‌ها را از رتبه‌ی احتجاج پایین می‌آورد و احادیثی که به آن استدلال کرده‌اند جز احادیث موضوع نیستند. همچنان که منتقدان حدیث یادآوری کرده‌اند. از طرفی دیگر ائمه‌ی حدیث واضح هر حدیثی را از راویان آن جدا ساخته و هیچ یک از متخصصان حدیث هیچ وقت اظهار نکرده‌اند که ابوهریره دستی در وضع حدیث داشته است.^۴ مگر یکی از مبتدعه‌ی ادبا و به دیگر تعبیر از

۱- ابوهریره، روایه الاسلام ص ۲۲۸

۲- همان ص ۱۱۲

۳- از سخنان قاضی ابن العربی در کتاب العواصم من القواصم ص ۲۵۲

۴- دفاع عن السنه ص ۱۸۸

کسانی که در تاریکی به جمع‌آوری هیزم می‌پردازند^۱ که کتابش را با هر آنچه بدون تشخیص و بررسی به دست آورده، لبریز ساخته است و بدون شک کتاب‌های نوشته شده در زمینه‌ی تاریخ، اخلاق، موعظه و امثال آن در برگیرنده‌ی بسیاری از اسرائیلیات و احادیث جعلی است که ربطی به اسلام ندارند.^۲

از طرف دیگر بیعت ابوهریره با معاویه - همچنان که پیش‌تر گفتیم - بعد از صلح حسن با او به وقوع پیوست و نباید با همان عینک تیره‌ای که نامبرده از خلال آن معاویه را می‌بیند به معاویه نگاه کنیم و فقط می‌توان گفت ابوهریره مجتهدی بوده که در اجتهادش به خطا رفته است. می‌دانیم که این صحابه‌ی بزرگوار بعداً خدمات تحسین برانگیزی را تقدیم اسلام کرد. زیرا در زمان او فتوحات اسلامی که در ایام فتنه متوقف گشته بود، از سر گرفته شد و معاویه بود که این سپاه عظیم را آماده و برای فتح قسطنطنیه (استانبول فعلی) که آن هنگام دژ محکم کفر بود، روانه ساخت. تا جایی که تب و تاب و هیجان نیروی اعزامی، اشتیاق آن پیرمرد سالخورده ابویوب انصاری معروف را که موقع فتنه در سپاه علی قرار داشت، به جهاد برانگیخت و تحت فرماندهی یزید بن معاویه به صفوف مجاهدین پیوست و قبر او هنوز زیر دیوارهای قسطنطنیه قرار دارد. بدیهی است معاویه که جزیره‌ی قبرس را با مجاهدانی که پیغمبر (ص) آنان را نشسته بر کشتی‌های جنگی با تعبیر "مثل الملوک علی الأسره"^۳ توصیف کرد، فتح نمود.

بدینسان پاکی ابوهریره (رض) از تمامی شبهاتی که پیرامون موضع‌گیری او در رابطه با فتنه‌ی به شهادت رساندن عثمان، ایجاد شده است، روشن و آشکار می‌گردد و کسی که عاقل باشد این مطلب را از روی روایاتی که صحابه‌ی طرفدار علی و شیعیان نخستین از او روایت کرده‌اند، همچنان که بعداً خواهیم دید، زود می‌فهمد.

بی‌گمان اگر ابوهریره طرفدار معاویه بود، هیچ وقت شیعیان حدیث از او روایت نمی‌کردند و در روایت شیعیان صدر اول از او حکمت، دلیل و اندرزی نهفته است برای کسی که دلی آگاه داشته باشد و یا با حضور قلب گوش فرا دهد.

۱- کنایه از انجام دادن کار بیهوده (مترجم)

۲- دفاع عن السنه ص ۱۶۶

۳- صحیح بخاری ج ۴ ص ۱۹. ترجمه: [مانند پادشاهان نشسته بر تخت پادشاهی]

ارتباط ابوهریره با مروان بن حکم و امویان

آنچه در فصل سابق گفته شد، درباره‌ی رد شبهاتی بود که پیرامون موضع‌گیری ابوهریره در حال حیات امیرالمومنین علی (رض) ایجاد شده بود.

اما شایعه سازان و دروغ‌پردازان در این حد هم متوقف نشدند، بلکه پس از کشته شدن علی هم به کار خود ادامه داده و تهمت‌های فراوانی را پیرامون رفتار و منش او به راه انداختند و او را شخصی معرفی کردند که در میان سیاست امویان قرار داشت، به آن جامه‌ی عمل پوشانید و مردم را به سوی آن دعوت نمود و چون در مدینه زندگی می‌کرد و مروان هم از طرف معاویه والی آن‌جا بود اکثر مطالب گفته شده درباره‌ی او به مروان ارتباط داده می‌شد.

مروان بن حکم اموی قریشی، پسر حکم پسر ابوالعاص پسر امیه پسر عبد شمس، دو سال و به روایتی چهار سال پس از هجرت متولد شد. عثمان او را کاتب خود ساخت و در ایام معاویه ولایت مدینه را عهده‌دار گردید. پس از مرگ معاویه پسر یزیدین معاویه، برای او بیعت خلافت گرفته شد و به مدت نه ماه حکومت کرد.^۱

مروان با توجه به موضع درستی که ابوهریره در فتنه‌ی عثمان (رض) در پیش گرفت - همچنان که دیدیم - به خاطر خویشاوندی که با عثمان داشت و نیز به منظور ارج نهادن به اقدام ابوهریره، علاقه‌ی خود را با ابوهریره استحکام و تقویت بخشید تا آن‌جا که چنین به نظر می‌رسد، بخشی از تربیت اولادش زیر نظر او بوده باشد، زیرا پسرش عبدالعزیز بن مروان پدر عمر^۲ پنجمین خلیفه از خلفای راشدین و همچنین خلیفه‌ی فقیه عبدالملک بن مروان^۳ حدیث از او روایت کرده‌اند و هر دو نفر از دید اهل حدیث شناخته شده‌اند جز این که برخی از آنان به خاطر کشتاری که در زمان خلافت عبدالملک به وقوع پیوست، او را ضعیف انگاشته‌اند و گرنه اجماع منعقد است بر این که او پیش از رسیدن به خلافت از بزرگان فقها بود.

دیدیم یکی از نتایج این پیوند محکم این بود که مروان دو مرتبه هنگام رفتن به حج ابوهریره را به جای خود نشانند و این جای تعجب ندارد، زیرا ابوهریره آن وقت به دلیل مرگ نسل بزرگان صحابه یا پراکنده شدن آنان در بلاد مفتوحه، یکی از برجستگان اصحاب به حساب می‌آمد و ممکن بود هر امیری اعم از مروان و غیر او ایشان را جانشین سازد، بل که می‌توان گفت او در مقام ریاست بزرگان مدینه قرار داشت. به این دلیل که اهل مدینه عادت کرده بودند، او را در همه‌ی ادوار اموی و علوی به

۱- بخشی از بیوگرافی او در کتاب "التهدیب" ج ۱۰ ص ۹۱

۲- التهدیب ج ۶ ص ۲۵۶

۳- همان ص ۴۲۲

ویژه با توجه به این که سابقه‌ی ولایت از جانب مروان بر بحرین را داشت، برای امامت نماز مقدم می‌داشتند.

امام مسلم با سند خودش که به کاتب امام علی، عبید بن ابی رافع می‌رسد، روایت کرده که گفت: "استخلف مروان ابهریره علی المدینه و خرج الی مکه فصلی لنا ابوهریره الجمعه"^۱ یعنی: مروان ابهریره را جانشین خود در مدینه قرار داد و به مکه رفت، پس ابوهریره نماز جمعه را برای ما اقامه کرد.

ابوهریره در مدتی که والی مدینه بود، هم سمت قضاوت را به عهده داشت و هم حدود شرعی را اقامه می‌کرد و جریان قضاوت او را و کیع والدولابی^۲ ذکر کرده‌اند.

پیوند و ارتباط میان مروان و ابوهریره را دشمنان ابوهریره بدون مشوش ساختن و بهره‌برداری از آن در جهت متهم ساختن او به اتهامات بی‌اساس رها نساختند بلکه با سوءاستفاده از این ارتباط اتهاماتی وارد، ساختند که بر اساس آن‌ها ابوهریره انسانی است آزمند و حریص که مصالح دنیایی را با تملق و چاپلوسی در برابر مروان از پس این ارتباط کسب می‌نماید.

حاشا که ابوهریره چنین بوده باشد و بدون شک نفس او بلندتر از این بوده که او را به انجام چنین کارهایی وادارد. لیکن آنچه انجام داده است، در راستای اطاعت از امیر بوده که اطاعت از امرا مادامی که کفر آشکار و مدلل به دلیل قرآنی از آنان مشاهده نشده است بر همه‌ی مسلمین واجب است و هر امیر مسلمانی که قول یا عمل کفرآمیز از او صادر نشود و ظاهر شریعت و احکام حلال و حرام را رعایت نماید و دارای عقیده‌ی توحید باشد، اطاعت از او واجب خواهد بود و چنانچه امیر دچار اشتباه شده و مرتکب گناه یا خطایی شود، باید مسلمانان او را به انجام معروف امر کرده و از خطا و منکری که انجام داده است، باز دارند.

ابوهریره - خدای را سپاس - این‌گونه از مروان مانند یک امیر اطاعت می‌کرد و هرگز از متنبه کردن او نسبت به خطاهایی که احیانا از او صادر می‌شد، فروگذار نمی‌کرد و از نصیحت عمومی او برای برحذر داشتنش از فریب و شیفتگی دنیا غافل نبود. از جمله‌ی نصایح عمومی ابوهریره برای مروان موردی است که امام بخاری از طریق استادش موسی بن اسماعیل از عمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو بن سعید قریشی او هم از پدر بزرگش روایت کرده که گفت: "كنت جالساً مع ابی هریره فی مسجد النبی (ص) بالمدينة و معنا مروان قال ابوهریره سمعت الصادق المصدوق یقول: هلکة امتی علی یدی غلمه من قریش فقال مروان لعنه الله علیهم غلمه. فقال ابوهریره لوشئت ان اقول بنی فلان و بنی فلان لفعلت."^۳

۱- صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۵

۲- اخبار القضاة ج ۱ ص ۱۱۱ و ص ۱۱۲ والکنی والاسماء، ج ۲، ص ۲۹

۳- صحیح بخاری ج ۹ ص ۶۰

با ابوهریره در مسجد پیغمبر (ص) در مدینه نشسته بودم. مروان هم با ما بود. ابوهریره گفت از صادق مصدوق رسول خدا (ص) شنیدم که گفت هلاک این نسل از امتم بر دست چند تا پسر بچه از قبیله ی قریش خواهد بود. مروان گفت: خدا لعنتشان کند آن پسر بچه ها را. ابوهریره گفت اگر مایل بودم می توانستم آنان را مشخص کرده و بگویم فرزندان فلان و فرزندان فلان....

صریح تر از حدیث فوق تعبیر حاکم است به روایت از مالک بن ظالم که گفت: "سمعت اباهریره (رض) یقول لمروان بن الحکم...."^۱ از ابوهریره شنیدم که خطاب به مروان بن حکم گفت.... همه ی حدیث را نقل می کند و سپس می گوید: حدیفه ی بن یمان صحت حدیث را تایید کرده است. در تعبیر حاکم و غیر او عبارت "غلمه سفهاء" (پسر بچگان احمق) آمده است. لیکن به نظر می رسد که این لفظ با شرایطی که بخاری برای روایت حدیث منظور کرده، نیامده است.

لذا فقط در عنوان باب و پیش آن که حدیث را نقل کند، به آن اشاره کرده است و این خود تعرض صریحی است به مروان که ابوهریره می خواهد او را از قرار گرفتن در صف چنین کسانی برحذر دارد، اگر چه نمی تواند قاطعانه این مطلب را ادا کند. زیرا رسول خدا (ص) از آنان نام نبرده بود و این که ابوهریره گفته: اگر مایل باشم، می توانم از آنان نام ببرم از باب حدس و تخمین بوده است. آیا کسی که بخواهد با مروان از در تملق و چرب زبانی درآید و به دنبال کسب مصالح دنیوی باشد، می تواند این گونه به او تعریض کند؟

باز از جمله ی نصایح عمومی ابوهریره برای مروان مطلبی است که حاکم از یزید بن شریک روایت کرده است، مبنی بر این که ابوهریره نزد مروان بود "که مروان به دربان گفت بین چه کسی پشت در است؟ دربان گفت: ابوهریره است. مروان اجازه ی ورود به او داد و سپس گفت: ای ابوهریره مطلبی برای ما بگو که آن را از رسول خدا (ص) شنیده باشی. ابوهریره گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود:

لیوشک رجل ان یتمنی انه خر من ثریا و لم ینل من امر الناس شیئا.^۲

نزدیک است زمانی فرا رسد که کسی آرزو کند از ستاره ی ثریا سقوط کند اما عهده دار هیچ یک از کارهای مردم نشود.

کسی که این نصیحت و هشدارش باشد، باید مروان را هنگام ارتکاب خطا نیز راهنمایی و هدایت کند.

برای نمونه ابوهریره مروان را به شدت از به کار گرفتن تصاویر در قصری که در مدینه ساخته بود، نهی کرد. در این رابطه امام احمد از ابوزرعه نقل کرده است که گفت: "با ابوهریره داخل ساختمان مروان بن حکم شدیم در حالی که ساخته می شد. ابوهریره تصاویری را در آن مشاهده کرد و لذا

۱- المستدرک ج ۴ ص ۴۷ روایت با سند صحیح

۲- المستدرک ج ۴ ص ۹۱ روایت با سند صحیح

گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که گفت خداوند بزرگوار می‌فرماید: و من اظلم ممن ذهب يخلق خلقا كخلقى فليخلقوا ذره او فليخلقوا حبه او فليخلقوا شعيره.^۱

چه کسی ظالم‌تر است از کسی که مخلوقی شبیه به آفریده‌های من می‌آفریند. آنان اگر به زعم خودشان قادر بر آفرینش هستند، پس ذره‌ای بیافرینند و یا دانه‌ای را و یا یک تار مو خلق کنند. شدیدتر از این، این که باری دیگر بر ساختمان مروان گذر می‌کند و تند با او حرف زده و راجع به وجوب زهد و تحقیر دنیا به او تذکر می‌دهد. زیرا حاکم از ابو مریم برده‌ی آزاد شده‌ی ابوهریره روایت نموده است که گفت: "مر ابوهریره بمروان و هو بینی داره التی وسط المدینه قال فجلست الیه و العمال يعملون قال ابنوا شدیدا و آملوا بعیدا و موتوا قریبا. فقال مروان ان اباهریره يحدث العمال فماذا تقول لهم یا اباهریره؟ قال قلت ابنو شدیدا و آملو بعیدا و موتوا قریبا. یا معشر قریش - ثلاث مرات - اذکروا کیف کنتم امس و کیف اصبحتم الیوم تخدمون ارقائکم فارس و الروم کلوا خبز السمید و اللحم السمین لا یاکل بعضکم بعضا و لا تکادموا تکادم البراذین کونوا الیوم صغارا تکنونوا غدا کبارا والله لا یرتفع منکم رجل درجه الا وضعه الله یوم القیامه."^۲

ابوهریره بر مروان گذر کرد در حالی که ساختمانی را که در وسط مدینه داشت، بنا می‌کرد. راوی می‌گوید در کنار ابوهریره نشستم. کارگران مشغول کار بودند که ابوهریره گفت: محکم بسازید، آرزوهای دور و دراز پیورانید و به زودی بمیرید. مروان گفت: اینک ابوهریره با کارگران حرف می‌زند. ای اباهریره به آنان چه می‌گویی؟ پاسخ داد: به آنان گفتم محکم بسازید، آرزوهای دور و دراز پیورانید و به زودی بمیرید. (ابوهریره ادامه داد) ای جماعت قریشیان - سه مرتبه - به یاد بیاورید که دیروز چگونه بودید و امروز به کجا رسیده‌اید. امروز بردگانی از ایران و روم به خدمت می‌گیرید. نان ساخته شده از آرد سفید و نیز گوشت پر چربی بخورید. همدیگر را نخورید و مانند اسبان یکدیگر را گاز نگیرید. امروز خودتان را کوچک نشان دهید تا فردای قیامت بزرگ باشید. به خدا سوگند هر کس از شما یک درجه بالا رود (بزرگنمایی کند) خداوند روز قیامت او را پایین آورد.

آیا زبان و ادبیات کسی که در صدد چاپلوسی و چرب‌زبانی باشد، این گونه خواهد بود؟ چگونه ابوهریره مال دنیا را از مروان طلب می‌کند، در حالی که خود فرموده‌ی رسول خدا (ص) را روایت کرده که فرموده است: "لان یحتطب احدکم حزمه علی ظهره خیر له من ان یسال احداً"^۳ اگر یکی از شما کوله‌باری از چوب بر پشت حمل کند و آن را بفروشد، بهتر از آن است که چیزی را از کسی درخواست کند، چه آن را به او بدهد چه ندهد.

۱- مسند امام احمد، حدیث شماره ۷۱۶۶ و صحیح سلم ج ۶ ص ۱۶۲

۲- المستدرک، ج ۴، ص ۴۶۳، روایت با سند صحیح

۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۱

نیز ابوهریره چگونه دنیا را از مروان و یا غیر او درخواست می کند در حالی که حدیثی را روایت کرده است با مضمون: خداوند در روز قیامت به سه کس نگاه نمی کند (به آنان احسان نمی ورزد) و آنان را نمی ستاید (یا این که آنان را از گناه پاک نمی سازد) و عذاب دردآوری خواهند داشت که یکی از آنان "رجل بايع اماما لايباعه الا لدنيا فان اعطا منها رضی و ان لم يعطه منها سخط"^۱ کسی که با امامی بیعت کند، اما بیعت او برای دنیا باشد، چنانچه از دنیا به وی بدهد، راضی باشد و گرنه عصبانی و ناراضی.

پس ابوهریره که خود را وقف تعلیم و تربیت دیگران نموده است، چه نیازی به دنیا خواهد داشت؟ بی گمان علاقه‌ی ابوهریره به مروان یک علاقه‌ی عادی مبتنی بر بینه‌ی صحیحی است که در حین فرمانبرداری از مروان او را امر به معروف هم می کند و این علاقه به گونه‌ای نیست که سخن دروغ پردازان و افتراکنندگان را به اثبات برساند و چنین چیزی امکان ندارد. زیرا ابوهریره در اطاعت از مروان نه گناهکار بود و نه بدعت گذار. "و مروان نیز از نگاه صحابه و تابعین مردی عادل و درست کار بود. از جمله‌ی اصحاب، سهل بن سعد ساعدی حدیث از او روایت کرده است و تابعین نیز هم سن و سال او بودند گرچه با داشتن لقب صحابی بنا بر یکی از دو رأی از آنان جلو بود."^۲ "فقه‌های شهرهای مختلف هم او را تعظیم کرده و خلافتش را معتبر می شمارند، فتوهایش را مورد توجه قرار داده و روایتش را می پذیرند. اما مورخان و ادیبان جسور و گستاخ در حد خود سخن می گویند."^۳

امام بخاری هم به حدیث او استشهاد کرده و او را در ردیف مسور بن مخرمه (رض)^۴ دانسته است و حدیث دیگری را هم به روایت زید بن ثابت از پیغمبر (ص)، از او آورده است.^۴

۱- صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۳۷

۲- از سخنان قاضی عیاض در کتاب زیبای "العواصم من القواصم" ص ۸۹

۳- صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۲۴

۴- همان، ج ۱ ص ۱۸۲

ازدواج، فرزندان و خویشان ابوهریره

ازدواج:

بخاری با لفظ متابعه^۱ ناپیوسته روایتی را از استادش اصبع بن الفرج مصری با سندی که به ابوهریره می‌رسد، روایت کرده که گفته است: "قلت یا رسول الله انی رجل شاب و انا اخاف علی نفسی العنت و لا اجد ما اتزوج النساء فسکت عنی ثم قلت مثل ذلك فسکت عنی ثم قلت مثل ذلك فقال النبی (ص) یا اباهریره جف القلم بما انت لاق فاخص علی ذلك او ذر"^۲

گفتم ای رسول خدا من مردی جوان هستم و از وقوع در زنا بیمناکم و می‌دانید که هزینه ازدواج با زنان را ندارم. رسول خدا (ص) سکوت اختیار کرد. دوباره این مطلب را تکرار کردم. باز مرا بی‌پاسخ گذاشت. بار سوم مشکلم را به عرض او رساندم. این دفعه فرمود: ای ابوهریره قلمی که سرنوشت تو را نوشته خشک شده است (و سرنوشت تو قابل تغییر نیست و آنچه برای تو منظور شده به تو خواهد رسید) پس می‌خواهی خودت را اخته کن و نمی‌خواهی از این کار پرهیز و منتظر سرنوشت باش.^۳

از این حدیث نتیجه می‌گیریم که ابوهریره در زمان حیات رسول خدا (ص) مجرد بوده و در کنار او به دور از زنان زندگی کرده است.

ابوهریره بعداً و آن هنگام که مروان او را در امارت بر مدینه جانشین خود می‌ساخت^۴ با بسره‌ی مازنی دختر غزوان ازدواج کرد. این زن، صحابی و خواهر عنبه‌ی پسر غزوان مازنی صحابی مشهور امیر بصره بود.^۵ این عتبه از مسلمانان سابق بود و در دومین هجرت، به حبشه رفت و جزو تیراندازانی بود که در میان اصحاب رسول خدا (ص) از او نام برده می‌شد.^۶ او مردی بلند بالا و زیبا بود و در جنگ بدر

۴۴۶- متابعه اشاره به یکی از اصطلاحات علم حدیث است و عبارت از این است که راوی در روایت، با غیر خود مشارکت ورزد بدین معنی که غیر او هم این حدیث را روایت کرده باشند و چنانچه مشارکت در کل سند باشد متابعه تام و گرنه متابعه‌ی قاصر نامیده می‌شود و احتمالاً قید غیر موصوله که ما آن را ناپیوسته ترجمه کرده‌ایم، اشاره به متابعه‌ی قاصر باشد. (مترجم)

۲- صحیح بخاری ج ۷ ص ۵

۳- یادآوری می‌شود که امر به اخته کردن از جانب رسول خدا (ص) برای تهدید است نه برای تجویز (مترجم)

۴- الاصابه ج ۴ ص ۲۴۶

۵- همان

۶- طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۹۹

شرکت کرد^۱ این مرد صحابی شهر بصره را با نقشه و طراحی خود ساخت و در زمان خلافت عمر بن خطاب (رض) وفات یافت.

فاخته دختر غزوان و خواهر عقبه همسر عثمان بن عفان (رض) بود.^۲ بر این اساس ابوهریره با جناح عثمان می‌شود و افزایش اعتبار ناشی از این مسئله برای ابوهریره، بر کسی پوشیده نیست.

فرزندان ابوهریره:

گفته‌اند که ابوهریره دارای چهار پسر و یک دختر بود، مشهورترین و بزرگ‌ترینشان پسرش "محرر" بود. دومی "محرز"، سومی "عبدالرحمن" و چهارمی "بلال" نام داشت. اضافه می‌شود که اینان احادیثی از پدرشان روایت کرده‌اند.

نام خواهرشان را نتوانستم پیدا کنم. لیکن ابن سعد گفته است: سعید بن مسیب او را به عقد ازدواج خود درآورد. در کتاب "الاصابه" داماد دیگری برای ابوهریره ذکر شده است و او صحابی رسول خدا (ص) جارود بن معلی است که شوهر خواهر ابوهریره می‌باشد. این خویشاوندی نیز به طور ضمنی بر اعتبار ابوهریره می‌افزاید.

چنین پیدا است که نسل ابوهریره ادامه پیدا کرده و در جامعه‌ی اسلامی معروف بوده‌اند. نویسنده‌ی "نفع الطیب" از ذریه‌ی ابوهریره به یوسف بن یحیی بن یوسف، متوفای ۲۲۸ هـ اشاره کرده که یکی از علما و ادبای اسپانیایی است که به سوی شرق هجرت نموده‌اند.^۳ از جمله‌ی ذریت ابوهریره می‌توان به خانواده‌ی قایانی مصر اشاره کرد. خیرالدین زرکلی در "کتاب العلام" نوشته است یکی از اولاد ابوهریره عبدالجواد بن عبدالمطلب قایانی متوفای سال ۱۲۸۷ هـ برابر با ۱۸۷۰ میلادی است که فقیهی شافعی و صوفی بوده است. تولد و وفات او در شهر "القایات" مصر بوده و در قاهره درس خوانده است. زرکلی می‌گوید نسب خانواده‌ی عبدالجواد به ابوهریره (رض) می‌رسد.^۴

ابوهریره بدرود حیات می‌گوید:

اکنون بالاخره ما در حضور پیر سالخورده‌ای هستیم که به سن هشتاد سالگی نزدیک شده و بعد از این که امانتی را که بر عهده داشت ادا کرده و حدیث رسول خدا (ص) را نشر و آن را به مردم آموخته است، به سرعت به سوی ملاقات خدا می‌رود.

۱- همان ج ۷ ص ۵

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۸۲

۳- نفع الطیب ج ۳ ص ۲۷۴

۴- الاعلام ج ۴ ص ۴۹

وی زندگی باشکوه و پر از صحنه‌های قابل توجهی داشت مانند هجرت از سرزمینی دور، گذران با قناعت و همراه با سختی، پیوستگی محکم به رسول خدا (ص)، جنگ با شرک همراه با رسول خدا (ص)، پیکار با ارتداد، شرکت در غزوات، فداکاری در دفاع از خلافت، کناره‌گیری از فتنه‌ی کودتا علیه عثمان (رض)، پخش و نشر حدیث رسول خدا (ص) و اینک آخرین پرده از حیات او شتافتن به لقای پروردگار.

ابوهریره در حالی که در بستر مرگ قرار دارد این صحنه‌ها را از نظر گذرانده و گریه سر می‌دهد. از او می‌پرسند: سبب گریه‌ی شما چیست ای ابوهریره؟ پاسخ می‌دهد: من برای این دنیای شما گریه نمی‌کنم، بل که به خاطر دوری راه سفر و کم‌بضاعتی خود می‌گیریم! من هم‌اکنون صعود و عروجی در پیش دارم که در نهایت آن، در بهشت یا دوزخ فرود می‌آیم و نمی‌دانم به کدام‌یک از این دو منزل روانه خواهم شد.^۱

سپس به وصیت پرداخته و می‌گوید: هرگاه مردم، بر من گریه و زاری نکنید، چون این کار برای رسول خدا (ص) عملی نشده است.^۲

باری دیگر به آنان سفارش داده و می‌گوید: بر من خیمه نزنید یا این که سایبان نسازید، همراه جنازه‌ام آتشدان و بخور نیاورید و جنازه‌ام را با عجله ببرید، چون از رسول خدا (ص) شنیدم که گفت: اذا وضع الرجل الصالح علی سریره قال قدمونی قدمونی و اذا وضع الرجل السوء علی سریره قال یا ویله این تذهبون بی.

یعنی: هرگاه انسان صالحی بر روی تابوت قرار داده شد، می‌گوید مرا جلو ببرید، جلو ببرید (زودتر به آرام‌گاه برسانید) و هرگاه انسان ناصالح بر تابوت قرار داده شد، می‌گوید: وای بر من! مرا کجا خواهید برد؟^۳

این مرتبه هم گریه سر می‌دهد و می‌پرسند: سبب گریه‌ات چیست؟ در پاسخ می‌گوید: دوری بیابان و کمی توشه و گردنه‌ی صعب‌العبور.^۴

چند لحظه قبل از مرگ مروان بر او وارد شده و می‌گوید: خداوند شفایت دهد ای ابوهریره! اما ابوهریره که در فضایی دیگر در پرواز است، یارای پرداختن به جواب مروان را نداشته و به مناجات و راز و نیاز با پروردگارش ادامه می‌دهد. بسان کسی با اعتقاد کامل و دستان انباشته از کارهای نیکو و چشم به انتظار رحمت پروردگار و می‌گوید: خداوندا من ملاقات با شما را دوست دارم پس شما هم ملاقات با من را بپسند!

۱- طبقات ابن سعد، ج ۴ ص ۳۳۹ و الزهد نوشته‌ی احمد بن حنبل، ص ۱۵۳

۲- المستدرک ج ۱ ص ۳۸۲

۳- مصنف ابی شیبه ج ۳ ص ۲۸۱ مسند احمد بن حنبل ج ۱۵ ص ۳۹ چاپ شاکر، روایت با سند صحیح

۴- الزهد، احمد بن حنبل، ص ۱۷۸

مقبری می‌گوید: مروان به "اصحاب القطا" نرسیده بود که ابوهریره جان سپرد.^۱ اما یاد پاک ابوهریره در قلب ایمان‌داران تا روز قیامت خواهد ماند.

سال وفات ابوهریره مورد اختلاف است^۲

خلیفه‌ی ابن‌الخیاط گفته است: وفات ابوهریره در سال ۵۷ هـ یا ۵۸ به وقوع پیوسته است. اما هنگام شرح حال سعید بن العاص قاطعانه اظهار می‌دارد که وفات او در سال ۵۸ بوده است.^۳ ابن اسحاق سال ۵۹ را سال وفات ابوهریره دانسته و گفته است: ابوهریره هنگامی که متوفی شد ۷۸ سال داشت. واقعی هم در این گفته با او موافق است.

وفات ابوهریره (رض) در وادی عقیق یکی از وادی‌های مجاور مدینه به وقوع پیوست. از آنجا به مدینه آورده شد.^۴ ولید بن عتبه بن ابی‌سفیان که آن هنگام از طرف عمویش معاویه امیر مدینه بود، بر او نماز میت خواند. یادآوری می‌شود که مروان آن‌هنگام از امارت مدینه عزل شده بود.

یکی از پسران عثمان بن عفان (رض) در حمل جنازه‌اش تا رسیدن به قبرستان بقیع شرکت کرد. ابوسعید خدری و مروان جلوی جنازه حرکت می‌کردند.^۵ عبدالله بن عمر نیز "در تشییع جنازه شرکت کرد. او جلوی جنازه پیاده راه می‌رفت و بسیار از خدا برایش طلب رحمت می‌کرد و می‌گفت: ابوهریره از کسانی بود که حدیث رسول خدا (ص) را برای مسلمانان حفظ کردند.^۶

سپس "ولید بن عتبه به معاویه نامه نوشت و او را از وفات ابوهریره باخبر ساخت. معاویه در پاسخ ولید چنین نوشت: بین ابوهریره چه کسانی را از خود به جای گذاشته است، به هر کدام از وارثانش ده هزار درهم عطا کن. حق همسایگی ایشان را به خوبی انجام ده و با آنان به نیکی رفتار کن. زیرا ابوهریره از کسانی بود که عثمان را کمک کردند و با او در منزل ماند.^۷ خداوند او را رحمت کند و از او راضی شود و راضیش گرداند!

۱- طبقات ابن‌سعد، ج ۴ ص ۳۳۹ روایت با سند صحیح

۲- طبقات خلیفه، ص ۱۱۴ و تاریخ خلیفه ج ۱ ص ۲۱۳

۳- المستدرک ج ۳ ص ۵۰۷

۴- طبقات خلیفه ص ۱۴۴ و تاریخ خلیفه ج ۱ ص ۲۱۳

۵- طبقات ابن‌سعد ج ۴ ص ۳۰

۶- همان

۷- همان

قسمت دوم

ابوهریره در میان هجوم دشمنان و نقد دوستان

ابوهریره و شیعه

حب علی، فاطمه و پسرانش:

حب علی (رض) یک خصلت ایمانی است که باید در قلب هر مسلمانی جای گیرد و بر زبان هر کسی که پیغمبر (ص) را دوست می‌دارد، جاری شود. چون علی نسبت خویشاوندی با پیغمبر (ص) داشت، زود اسلام آورد، در تمام جنگ‌های اسلام قهرمانانه جنگید و بانوی زنان این امت، فاطمه‌ی زهرای بتول (رض) را به زنی گرفت. ایمان هیچ مسلمانی هرگز با روگرداندن قلبی از محبت علی و مبعوض داشتن او صحیح و درست از آب در نمی‌آید. ولی متأسفانه دروغ پردازان به ابوهریره افترا زده و او را به عنوان کسی معرفی کرده‌اند که دشمن علی و پسرانش بوده، از آنان نفرت داشته و علیه آنان به فعالیت پرداخته است. بدین ترتیب با این افترا و دروغ‌پردازی بر او ظلم روا داشتند.

حب او نسبت به علی و فاطمه (رض):

خود ابوهریره از فضائل و شجاعت‌های علی در روز خیبر می‌گوید. زیرا امام مسلم از ابوهریره (رض) روایت نموده که رسول خدا (ص) روز جنگ خیبر گفت: "لا عطين هذه الرايه رجلا يحب الله و رسوله يفتح الله على يديه" یعنی: همانا این پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند خیبر را بر دستان او فتح خواهد کرد. سپس روایت کرده است که پرچم را به علی سپرد. آیا می‌توان گفت این روایت از کسی است که از امیر المومنین علی (رض) متنفر است؟ در بحث فضایل فاطمه (رض) ابوهریره (رض) این گفته‌ی رسول خدا (ص) را روایت کرده است که گفت: "ان فاطمه سیده نساء امتی." یعنی: فاطمه بانوی زنان امت است.

چگونه این مقام را نداشته باشد، در حالی که در آغاز بعثت همه‌ی تکذیب و اذیت و آزاری که متوجه پدرش گردید، متوجه او نیز شد. گذشته از این، زمانی را که در مدینه بود، با زهد و قناعت سپری کرد. بدینسان که با اندک غله‌ای که با آسیاب دستی آرد می‌کرد، راضی شد.

محبت بیش از اندازه‌ای که با حسن داشت:

این بار احادیثی را از ابوهریره مورد بحث قرار می‌دهیم که در خصوص حب او نسبت به حسن بن علی رسیده است.

۱- التاریخ الکبیر، بخاری ص ۲۲۲ ج ۱، ق ۱ با سند موصول

وقایع و اخباری که در میان ابوهریره و حسن به وقوع پیوسته است، دلالت می‌کند بر این که ابوهریره محبت فراوانی نسبت به حسن در دل داشت، محبتی که هیچ کدام از محبان حسن به درجه‌ی آن نرسیدند.

ابوهریره می‌گوید: "حسن بن علی در حالی که گردنبندی در گردن داشت، بر خواست که برود. رسول خدا (ص) آغوشش را باز کرد. حسن هم آغوشش را باز کرد، سپس رسول خدا (ص) او را در آغوش گرفت و گفت: خداوندا من حسن را دوست می‌دارم، پس تو هم او را دوست بدار و نیز کسانی که او را دوست می‌دارند، دوست داشته باش و از روزی که چنین رفتاری را از رسول خدا (ص) نسبت به حسن دیدم، هیچ احدی نزد من محبوب‌تر از حسن بن علی نبود."^۱

ابوهریره ماجرای دیگری را از حسن و پیغمبر (ص) روایت کرده و می‌گوید: "هنوز محبت حسن را فراموش نکرده‌ام از روزی که رفتاری را از رسول خدا (ص) نسبت به او دیدم و آن این که حسن را دیدم در حالی که در دامن رسول خدا (ص) قرار داشت، انگشتانش را در ریش رسول خدا (ص) فرو می‌کرد، پیغمبر هم زبانش را در دهان حسن می‌گذاشت. سپس گفت: خداوندا من حسن را دوست دارم، پس تو هم او را دوست داشته باش."^۲

سعید المقبری صحنه‌ی دیگری را نقل کرده که در آن ابوهریره از محبت نسبت به حسن تعبیر می‌نماید. نامبرده می‌گوید: "با ابوهریره بودیم که حسن بن علی بن ابی‌طالب بر ما وارد شد، سلام کرد و جوابش را دادیم، اما ابوهریره متوجه نشد و لذا گفتیم: ای ابوهریره اینک حسن بن علی بر ما سلام کرد. ابوهریره به او نزدیک شده و جواب داد: سلام بر تو ای سرورم. سپس ادامه داد: از رسول خدا (ص) شنیدم که گفت: او (حسن) سید است."^۳

بر این اساس جای تعجب نیست که دیدیم ابوهریره روزی که حسن به رحمت خدا پیوست، گریست و مردم را هم به گریستن دعوت نمود.

شاهدی که در آن روز حضور داشته، می‌گوید: "ابوهریره را روزی که حسن وفات یافت، دیدم بر بام مسجد ایستاده و می‌گریست و با صدای بلند می‌گفت: ای مردم امروز محبوب رسول خدا (ص) از دنیا رفت، پس گریه و زاری کنید."^۴

۱- بخاری ج ۷ ص ۲۰۵

۲- المستدرک ج ۳ ص ۱۶۹ روایت با سند صحیح

۳- همان

۴- التهذیب ج ۲ ص ۳۰۱

محبت ابوهریره با حسین (رض):

محبت و دوستی که ابوهریره نسبت به حسین بن علی (رض) داشت کمتر نبود از محبتی که در حق حسن (رض) اظهار می نمود. زیرا حادثه‌ی دیگری را در رابطه با پیامبر نقل کرده و می گوید: "هرگاه حسین بن علی را می بینم اشک از چشمانم سرازیر می شود. بدین سبب که یک روز رسول خدا (ص) از خانه بیرون آمد و مرا در مسجد یافت. پس دستم را گرفت و بر من تکیه زد. با او رفتم تا به بازار بنی قینقاع رسیدیم. بدون این که با من حرفی بزند، گشتی در بازار زد و نگاهی انداخت و سپس برگشت و من هم با ایشان برگشتم تا این که در مسجد با حالت احتبا (دست در زانوها حلقه کرده) نشست و خطاب به من گفت بچه را برایم صدا کن. حسین به سرعت آمد تا این که بر دامن رسول خدا (ص) قرار گرفت. سپس دستش را در ریش حضرت فرو کرد. حضرت نیز دهان حسین را باز کرد و دهان خود را در آن قرار داد و می گفت: خداوندا من حسین را دوست دارم پس تو هم او را دوست بدار. این داستان را ما از بخاری روایت کردیم و بر اساس آنچه در بخاری آمده این پسر بچه حسن بوده است نه حسین. ولی حاکم اشاره کرده که هر دو روایت حفظ و وارد شده اند. چنین چیزی ممکن است زیرا در این روایت بحث از برگشتن به مسجد به میان آمده است.

احادیثی که ابوهریره درباره‌ی حب حسن و حسین با هم روایت کرده است:

حاکم از ابوهریره نقل کرده است که گفت: "رسول خدا (ص) بیرون آمد در حالی که حسن و حسین را بر شانه هایش گذاشته بود و هر بار یکی را می بوسید تا این که به ما رسید. پس مردی از ایشان سوال کرد ای رسول خدا (ص) آنان را دوست داری؟ گفت: آری و محبت با آنان، محبت با من و کینه و بغض با آنان کینه و بغض با من است.^۱

همچنین حاکم از ابوهریره روایت نموده است که گفت: "با رسول خدا (ص) نماز عشا را اقامه کردیم، هر گاه رسول خدا (ص) به سجده می رفت، حسن و حسین بر پشت او می پریدند و موقعی که از سجده بلند می شد، آنان را به آرامی بر زمین می گذاشت و با هر سجده ای این کار را تکرار می کردند. پس از تمام شدن نماز آنان را در کنار خود (یا بر دامن خود) نشانده. عرض کردم ای رسول خدا (ص)، حسن و حسین را پیش مادرشان بر نگردانم؟ فرمود: نه. در آن حال نوری درخشید و رسول خدا (ص) فرمود: اکنون بروید پیش مادرشان. این بود که زیر روشنایی برق، به داخل منزل رفتند.^۲

۱- منبع قبلی ص ۱۶۶

۲- منبع قبلی ص ۱۶۷

باری دیگر، در روز مرگ حسن (رض) با ابوهریره خواهیم بود تا ببینیم چگونه از فضایل حسن و حسین می‌گوید:

حاکم از ابوحازم روایت کرده که گفت: "من روزی که حسن بن علی وفات یافت، حاضر بودم. دیدم که حسین بن علی با زدن به گردن سعید بن عاص او را متوجه خود ساخته و از او درخواست کرد (جهت امامت نماز میت) جلو برود. ضمناً گفت چنانچه این کار سنت نبود، شما را جلو نمی‌انداختم - چون کدورتی در میان آنان بود - لذا ابوهریره گفت: آیا خاکی را که پسر پیغمبرتان را در آن دفن کنید، از او دریغ می‌دارید، با این که من از رسول خدا (ص) شنیدم که گفت: هر کس حسن و حسین را دوست بدارد، من را دوست داشته است و هر کس آنان را خشمگین سازد، من را خشمگین کرده است.^۱

ابوهریره همان روز خطاب به مروان که راضی نبود، حسن در کنار جدش رسول خدا (ص) دفن شود، گفت: "به خدا سوگند تو والی نیستی، والی کس دیگری است، بگذار او را آنجا دفن کنیم." سپس ادامه داد: "لیکن شما در کاری دخالت می‌کنید که آن را قبول نداری، بل که می‌خواهی کسی را راضی کنی که این جا نیست و او معاویه است."^۲

رحمت خدا بر تو باد ای ابوهریره که علی و نسل او را دوست داشتی و خداوند با کسانی که این حقایق را نابود ساخته و آن‌ها از محبان علی و اولادش پنهان ساختند و نگذاشتند از آن‌ها بهره‌مند شوند، با عدل خودش رفتار کند!

روایت فرزندان علی و سلحشوران، یاران و بردگان آزادشده‌ی او و عامه‌ی شیعیان نخستین از

ابوهریره:

مقدمه:

نظام و ابوجعفر الاسکافی - هر دو از معتزله - بر زبان علی (رض) دروغ بسته و بدون سند تکذیب ابوهریره را روایت نموده و ادعا کرده‌اند که امام علی این مطلب را اظهار داشته و بدین وسیله، متاخرین شیعه را دچار توهم و آنان را واداشته‌اند تا بپذیرند که گویا ابوهریره دروغگو بوده است. این سخن بی‌اساس قابل قبول نبوده و ممکن نیست کسی آن را بپذیرد، چون فاقد سند بوده و علمای منتقد، هیچ خبری را بدون سند نپذیرفته‌اند.

با این وجود ما در این فصل، با دلایل قطعی و کافی، ثابت خواهیم کرد که فرزندان علی (رض) حدیث ابوهریره را متعبر دانسته و آن را روایت کرده‌اند و نیز ثابت می‌کنیم که بزرگان از جنگجویان

۱- منبع قبلی ص ۱۷۱

۲- البدایه و النهایه ج ۸ ص ۱۰۸

علی، فرماندهان لشکر وی، که در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت داشتند، عده‌ی زیادی از تابعین که با علی ملاقات داشته و حدیث از او روایت کرده‌اند و اکثریت قابل توجهی از شیعه، اهل کوفه و محبان اولاد علی از طبقه‌ی اتباع تابعین و نسل بعد از آنان، حدیث ابوهریره را روایت کرده و آن را مورد استفاده و استناد قرار داده و در کتاب‌های خود تدوین کرده‌اند.

مجموع این روایات و اثبات این که تمامی افراد مورد اشاره، حدیث ابوهریره را به کار برده‌اند، دلیل واضحی است بر این که این تکذیب منسوب به امام علی (رض) را نه هیچ کدام از فرزندان او و نه لشکریان و کسانی که حدیث از او شنیده و روایت کرده‌اند و نه شیعیان صدر اول و اهل کوفه پایتخت امام علی و قلعه‌ی تشیع نپذیرفته و بر مبنای آن عمل نکرده‌اند و چنانچه این سخن جعل شده، اساسی داشت و موضوع نمی‌بود، نزد آنان شهرت پیدا می‌کرد و همگی ابوهریره را رها ساخته و حدیث از او روایت نمی‌کردند و نیز بر جمع‌آوری و روایت حدیث او حریص نمی‌بودند.

از این رو می‌توان گفت: این فصل، مهمترین فصول این کتاب خواهد بود، چون کسی تا به حال در این زمینه مطلب ننوشته است.

همچنین در فصل آینده سکوت جمیع هاشمیان بزرگوار را در برابر این سخن افشا خواهیم کرد.

شعر:

چه راویان فراوانی از کسانی که راوی علی در کوفه بودند، با افتخار حدیث ابوهریره را نیز روایت و حمل نمودند؟!

از جمله جعفر صادق آن مرد بلند همت، بسان پدرش حدیث ابوهریره را روایت و ثبت نمود.

همچنین زین‌العابدین و یارانشان این کار را کردند. پس در شگفتم از کسانی که این اعتماد و باور را ندارند.

ای ابو جعفر (منظور ابو جعفر اسکافی است) پرده از روی مسئله برداشته شد و دیگر در نیت برخی مخفی و پوشیده نمی‌ماند.

اگر تو سخنی را از علی روایت کنی، فکر می‌کنی ما از جعلی بودن آن غافل می‌مانیم؟

چنانچه عمداً آن را جعل کرده باشی، با این کارت در فکر بدنام کردن (ابوهریره) بودی، اما ما کارت را نقش بر آب کردیم!

پس اگر این جریان صحت دارد، چرا شیعیان نخستین راجع به آن چیزی نگفتند و چرا پسران علی همه با هم این سخن را در میان خود دست به دست نگردانیدند؟

آنان همگی ساکت شده و زبان خود را از تلفظ به چنین سخنی پاک نگاه داشتند و سکوت دسته جمعی هاشمیان برای این مطلب کافی است.

در معرفی کردن این اشخاص ابتدا بر منابع جدید غیر شیعی مانند طبقات ابن سعد، الجرح و التعديل نوشته‌ی ابن الحاتم، الثقات تالیف ابن حیان، تهذیب التهذیب ابن حجر و میزان العتدال ذهبی، تکیه

می‌نمایم. سپس شیعه بودن آنان را با استفاده از منابع مهم شیعی اثبات می‌کنم و در این امر از تعدادی کتاب بهره بردم که شیعیان آن‌ها را معتبر می‌دانند.

از جمله کتاب "الفهرست" نوشته‌ی شیخ طوسی، کتابی که محقق آن محمد صادق آل بحر العلوم درباره‌ی آن گفته است آن همان "اثر گران‌بهایی است که علمای امامیه همگی در باب علم الرجال بر آن تکیه می‌کنند."

شیخ طوسی متوفی سال ۴۶۰ هـ. بارزترین علمای شیعه در طول تاریخ آنان می‌باشد و اولین و آخرین کسی است که لقب "شیخ الطائفه" را با خود حمل کرده و نخستین کسی است که نجف را مرکز علمی شیعیان قرار داد. او نزد استادان بزرگی چون سید مرتضی، شیخ مفید، شیخ غضائری و ابوالقاسم تنوخی که معروف‌ترین بزرگان شیعه هستند، درس خواند.

همچنین از جمله‌ی کتاب‌های معتبر در نزد شیعه که به آن‌ها استناد می‌شود، می‌توان به کتاب‌هایی چون: "الرجال" نوشته‌ی شیخ طوسی، "الرجال" تالیف شیخ نجاشی از علمای قرن چهارم و از معاصرین شیخ طوسی و "الرجال" اثر شیخ کشی اشاره کرد.

منابع چهارگانه‌ی فوق‌همچنان که احمد حسینی در مقدمه‌ی کتاب شیخ کشی و نیز آل بحر العلوم در مقدمه‌ی کتاب "الفهرست" اشاره کرده‌اند، چهار منبع معتبر نزد شیعه بوده که مهمترین و معتبرترینشان کتاب شیخ کشی بود و هر کدام از آن‌ها گروهی را مورد بحث و نقد قرار داده‌اند که در بقیه‌ی منابع بحثی از آنان نرفته است.

کتاب‌های دیگری نیز ضمیمه‌ی این منابع می‌شود که از نظر اهمیت دست کمی از آن‌ها ندارند. از جمله، کتاب علامه‌ی مامقانی است با عنوان "قاموس الرجال" که شیخ شوشتری آن را تصحیح و بازبینی کرده است. این کتاب که از اهمیت به‌سزایی برخوردار است، دربرگیرنده‌ی تمامی کتاب‌های پیش از خود بوده و جایگاه آن در میان کتب شیعه همانند جایگاه کتاب "التهدیب" شیخ ابن حجر است از حیث این که کلیه‌ی مطالبی را که قدما در این زمینه گفته‌اند را در خود جای داده است، ولی متأسفانه هنوز به‌طور کامل چاپ نشده است.

از جمله‌ی آن‌ها کتاب "الرجال" سید محمد مهدی آل بحر العلوم یکی از روسای سابق طایفه‌ی شیعه در عراق و متوفای سال ۱۲۱۲ هـ. است.

شایان ذکر است که کتاب‌های مزبور را صفحه به صفحه ورق زدم، اما نه شرح حال ابوهریره را در آن‌ها یافتم و نه تکذیب او را در اثنای شرح حال دیگری پیدا کردم. با این که نویسندگان آن‌ها شرح حال و بیوگرافی تعداد زیادی از افراد (راویان) ضعیف را در این کتاب‌ها آورده‌اند. به استثنای شوشتری که به‌طور غیر منتظره‌ای اشاره می‌کند که ابوهریره کاذب بوده است. آن هم به این دلیل است که بسیار، متاخر بوده و آرای نظام و اسکافی را باورد کرده است. اما کتاب‌های پنجگانه‌ی دیگر در این

باره یک حرف بحث نکرده‌اند. این پدیده متضمن حکمت و پیام مهمی است برای شیعه‌ای که منصف باشد و دلیل است بر این که به اعتقاد شیعیان تضعیف ابوهریره (به عنوان راوی حدیث) رایجی است جدید و اخیراً پیدا شده است.

به کتاب مهم دیگری نیز مراجعت کردم که عبارت است از "الرجال" نوشته‌ی ابوجعفر بن احمد بن ابی‌عبدالله که کتاب دیگری هم با او چاپ شده است به نام "الرجال" تالیف حسن بن علی بن داود حلّی، متولد سال ۶۴۷ هـ. این کتاب نیز ابوهریره را به صراحت مورد مدح و ستایش قرار داده است. اضافه می‌شود که کتاب مورد اشاره همچنان که محقق آن - ارموی - گفته است از امهات و اصول کتب رجال نزد شیعه‌ی امامیه است.

روایت و قبول حدیث ابوهریره از جانب امام زین‌العابدین:

اولین کسی که در سیر کردن در میان نسل اول شیعه روبروی ما قرار می‌گیرد. امام بزرگ، عادل و معتبری است از فرزندان علی، او کسی نیست مگر امام زین‌العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب (رض).

بخاری که تمام احادیثش صحیح قلمداد می‌شود، گفته است: "احمد بن یونس به روایت از عاصم بن محمد از سعید بن مرجانه یا علی بن حسین، به نقل از ابوهریره به من خبر داد که رسول خدا (ص) فرمود: "ایما رجل اعتق امرءا مسلما استنقذ الله بكل عضو منه عضوا من النار". یعنی: هر کس مرد مسلمانی را آزاد کرده و از بردگی نجات دهد، خداوند با هر عضوی از آن یکی از اعضایش را از آتش دوزخ نجات می‌دهد.

سعید بن مرجانه می‌گوید: این حدیث را پیش علی بن حسین بردم و او هم برای نیل به ثواب موعود در این حدیث، عبدی را که عبدالله بن جعفر برای خریدش ده هزار درهم یا هزار دینار به او پیشنهاد داده بود، آزاد کرد.^۱

در تعبیری آمده است: "علی بن حسین (رض) گفت: ای سعید خودت این حدیث را از ابوهریره شنیده‌ای؟ گفت: آری. آن‌گاه علی بن حسین به یکی از غلامانش که ساده‌لوح بود (و حرف هر کسی را می‌پذیرفت) دستور داد که مطرف را برایش صدا بزند.

همین که مطرف حضور پیدا کرد، امام گفت: برو تو در راه خدا آزاد هستی.^۲

۱- بخاری ج ۳ ص ۱۷۸ ج ۴ ص ۲۱۸

۲- الممتقی، ابن جارود، ص ۳۲۴ روایت با سند صحیح، مسند ابن عوانه، ج ۱ ص ۱۴۵ و فتح الباری، ج ۶ ص ۷۳

این استفسار علی بن حسین (رض) به طور واضح و آشکار می‌رساند که امام علی (رض) به ابوهریره وثوق کامل داشته و سپس با عمل به روایت او و آزاد کردن برده‌اش بر وثوق و اعتبار خود نسبت به ابوهریره تاکید نموده است.

پس از آن علی بن حسین و ابن مرجانه این حدیث را روایت و آن را چون مژده‌ای برای مردم نقل می‌کردند. مثلاً عمر بن علی بن الحسین آن را از ابن مرجانه روایت کرد^۱ همچنین زید بن اسلم آن را از علی روایت نمود.^۲

سعید بن عبدالله بن مرجانه جزو شیعیان نخستین است و برقی او را یکی از بزرگان اصحاب علی بن حسین (رض) به شمار آورده است.^۳ "سعید به امام زین العابدین پیوستگی همیشگی داشت و لذا به یار و همدم او معروف شده بود."^۴

تستری در "قاموس الرجال"^۵ روایت کرده است که طوسی، سعید بن مرجانه را به تشیع نسبت داده و به نقل از مامقانی گفته است: وی شیعه‌ی امامیه بوده است.

ابن مرجانه باری دیگر از وثوق و اعتبار فراوان خود نسبت به ابوهریره پرده برداشته و یک حدیث قدسی را^۶ از او روایت کرده است و می‌دانیم که هیبت و احتیاطی که در روایت حدیث قدسی باید باشد، بیش از هیبت و احتیاطی است که در حدیث نبوی روایت شده در باب فضایل، اعمال می‌گردد.

البته ابن مرجانه احادیث دیگری را هم از ابوهریره روایت نموده است.^۷ این گونه می‌بینم که علی بن حسین به تصدیق ابوهریره مبادرت کرده و به آن چه او روایت نموده عمل می‌کند. سپس خودش آن را برای نسل بعد از خودش روایت می‌نماید. پس متاخرین شیعه چه فکر می‌کنند؟!

می‌بینیم یاران بزرگ ابوهریره که نشر حدیث ابوهریره را به عهده گرفته‌اند و همچنین شاگردانشان آنانی را که ابوهریره را درک نکرده‌اند، اما مرویات او را از طریق اصحابش دریافت نموده‌اند، از علی بن حسین، حدیث روایت نموده‌اند. مانند ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف، یحیی بن سعید انصاری، قعقاع بن حکیم، طاوس بن کیسان، زهری، ابوالزناد و غیر اینان. یا زین العابدین در مدت چهل سالی که بعد از ابوهریره زیست، سخن جدش را درباره‌ی ابوهریره برای آنان نقل نکرد یا این که این سخن را از پدرش نشنیده بود، در حالی که سنش در سال واقعه‌ی کربلا بیست و سه سال بود؟

۱- صحیح مسلم، ج ۳ ص ۳۱۷ و مشکل الآثار ج ۱ ص ۳۱۱

۲- بخاری، ج ۸ ص ۱۸۱ و مسند امام احمد ج ۲ ص ۴۲۰

۳- الرجال، برقی، ص ۹

۴- الفتح، ج ۶ ص ۷۲

۵- قاموس الرجال ج ۴ ص ۳۷۳

۶- صحیح مسلم، ج ۲ ص ۱۷۶

۷- برای نمونه می‌توان به کتاب معانی الآثار ج ۱ ص ۲۸۱ اشاره کرد.

بی گمان سکوت زین العابدین (رض) در برابر نقل سخن منسوب به جدش قرینه‌ای است دال بر عدم وجود آن سخن که به قرینه‌ی روایت حدیث عتق (آزادسازی برده) و عمل به آن از جانب او - که قبلاً بحث شد - اضافه می‌شود.

محمد باقر و جعفر صادق و روایت حدیث از ابوهریره:

تحقیق و بررسی گنجینه‌ی بسیار باارزش دیگری را در اختیار ما قرار می‌دهد و بر اساس آن دو امام معتبر و بزرگوار پیش ما مجسم می‌شوند: امام محمد باقر پسر علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب و پسرش جعفر صادق بن محمد، کسی که همه‌ی شیعیان خود را به او نسبت داده و آرا و اقوالش مدار و محور کلیه‌ی مسائل فقهی آنان است.

محمد باقر، مادرش دختر حسن بن علی است. او شخصی محل وثوق و کثیرالحدیث است. حدیث او در صحیحین بخاری و مسلم وجود دارد و نسائی او را از جمله‌ی فقهای اهل مدینه و از تابعین برشمرده است.

اما پسرش جعفر صادق از او مشهورتر و از احادیث بیشتری برخوردار است. احادیث او نیز در صحیحین مسلم و بخاری آمده است. او در میان فقهای مدینه از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است.

محمد باقر و جعفر صادق هر دو حدیث ابوهریره را روایت کرده‌اند و در صحیح مسلم^۱ در سند حدیثی که عبدالعزیز درآوردی، حاتم بن اسماعیل و سلیمان بن بلان آن را از جعفر صادق، از پدرش روایت کرده‌اند، دوبار با هم آمده‌اند. جز این که این سه نفر وصف صادق را برای جعفر ذکر نکرده و آن را مهمل گذاشته و گفته‌اند "عن جعفر بن محمد عن ابیه" دلیل این اهمال هم شهرت جعفر بوده و این که متخصصان علم "رجال الحدیث" اسامی مهمل را از روی نام کسانی که حدیث از آنان روایت کرده‌اند، می‌شناسند و این سه نفر روایت کننده از جعفر، احادیث بسیاری را با تعبیر "عن الصادق عن ابیه" یعنی با به کار بردن "صادق" بدون ذکر جعفر، روایت کرده‌اند.^۲

بی گمان سکوت زین العابدین از نقل سخن مورد ادعایی که به علی (رض) نسبت می‌دهند، در حالی که روایت حدیث ابوهریره توسط فرزندان علی معلوم همگان است دلیل دیگری است دال بر کذب بودن این ادعا که به دلیل اول روایات حدیث از ابوهریره توسط زین العابدین اضافه می‌شود.

باقر هم در مورد حدیث ابوهریره تنها به روایت آن بسنده نمی‌کند، بل که آن را به عنوان منبع و دلیل فقهی به کار می‌گیرد، بر اساس آن فتوا داده و عمل می‌کند. همچنان که امام شافعی (رح) در اثنای بحث از دلایل قبول خبر واحد و حجت بودن آن به این مطلب تصریح کرده و می‌گوید: "همچنین

۱- صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۵

۲- درآوردی در سنن ابن ماجه، ج ۲ ص ۹۸۸ و غیر آن از صادق روایت کرده است، حاتم بن اسماعیل در سنن نسائی، ج ۱ ص ۲۷۰ و ۲۹۰ از صادق روایت کرده است و سلیمان در صحیح مسلم ج ۳ ص ۹ از صادق روایت نموده است.

می‌بینیم که محمد بن علی بن حسین از طریق جابر از پیامبر (ص) و از طریق عبیدالله بن ابی رافع از ابوهریره از پیامبر (ص) حدیث روایت می‌کند و از هر کدام از این طرق حدیث ثابت می‌شود.^۱

منظور شافعی همچنان که خودش گفته این است که محمد بن علی احادیثی را که ابوهریره در موضوع حلال و حرام به تنهایی روایت کرده، حجت دانسته است.^۲

حدیث شناسان راویان صادق را به دو دسته تقسیم نموده‌اند: برخی از آنان کسانی هستند که دچار اشتباه و خطا می‌شوند و به فقاہت معروف نیستند. احادیثی را از این دسته روایت می‌کنند که غیر خودشان از اهل صدق در آن احادیث با آنان موافق باشند. برخی دیگر راویانی هستند صادق، حافظ و نگاه‌دارنده، دقیق و فقیه. محدثین، احادیثی را که این دسته از راویان به تنهایی روایت کرده‌اند، بدون چون و چرا می‌پذیرند. محمد بن علی در این جا - همچنان که شافعی گفته است - سید و سرور راویان معتبر و مورد اعتماد بوده و بدون شک با ابوهریره به مثابه‌ی یک راوی صادق، ضابط و فقیه معامله می‌کرد. پس شگفتا از آن دیگری که این اعتماد و باور را ندارد.^۳

همچنان که دیدیم علی بن حسین یاران و شاگردانی دارد که آنان را در اخذ و نقل مرویات ابوهریره آزاد گذاشته و آنان را از این کار باز نداشته است. همین‌طور پسرش محمد و نوه‌اش جعفر صادق، یارانی دارند از مشاهیر گیرندگان مرویات ابوهریره که آنان را آزاد گذاشته و حرفی را از آن‌چه که به زعم ابو جعفر اسکافی علی آن را نسبت به ابوهریره گفته است، به آنان نگفته‌اند. بنابراین سکوت محمد بن علی و پسرش جعفر صادق قرینه‌ی دیگر و تازه‌ای است که بر روایت عملی حدیث ابوهریره و حجت دانستن آن از جانب ایشان، افزوده می‌شود.

از جمله‌ی یاران باقر می‌توان به فقیه صدرنشین مدینه، عمرو بن دینار، محمد بن اسحاق صاحب کتاب سیره، اوزاعی امام اهل شام، زهری، ابو اسحاق همدانی، فقیه معروف کوفه عبدالله بن شبرمه، اعرج، ابن جریح و اعمش، اشاره کرد.

اما یاران جعفر صادق که احادیث ابوهریره را دست به دست کرده‌اند، بیش از یاران باقر هستند که از جمله‌ی نامبردگان می‌توان به: درآوردی، حاتم بن اسماعیل و سلیمان بن بلال و نیز امام مالک، یحیی بن سعید القطان، یحیی بن سعید انصاری، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و غیر اشاره کرد.

همچنین، همان‌طور که باقر و صادق شاگردانی داشته‌اند که روایات ابوهریره را دست به دست کرده‌اند، استادانی هم داشته‌اند که جزو شاگردان ابوهریره و از ناشران علم او بوده‌اند. مانند عطاء بن ابی‌رباع، استاد جعفر صادق، یزید بن هرمز استاد باقر. آیا در صورتی که جعفر و باقر معتقد به ضعف ابوهریره می‌بودند، استادان خود را از او برحذر نمی‌داشتند؟

۱- الرساله، امام شافعی ص ۴۵۵ بند ۱۲۴۵ و این از نصوص کمیاب است.

۲- همان، بند ۱۲۳۸

۳- یکی از مصراع‌های شعر سابق الذکر (مترجم)

محمد بن حنفیه و پسرش از ابوهریره حدیث روایت می کردند

از جمله‌ی پسران علی، امام محمد بن علی بن ابی طالب (رض) معروف به ابن الحنفیه است. او امامی است فقیه، معتبر، زاهد و عابد که حدیث او به روایت از پدرش در صحیح مسلم و بخاری فراوان است و می‌بینیم که مستقیماً از ابوهریره روایت می‌کند.^۱ پسرش حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب نیز از او تبعیت نموده چرا که او نیز از جمله‌ی کسانی است که از ابوهریره روایت کرده‌اند.^۲

محمد بن حنفیه و پسرش حسن نیز یارانی دارند که در کار پخش و به سمع مردم رساندن، احادیث ابوهریره نقش داشته‌اند. پس این دو بزرگوار نیز اصحاب خود را از نقل حدیث ابوهریره منع نکردند، همچنان که در برابر سخنی که دروغ‌پردازان آن بر زبان علی ابن ابی طالب جعل کردند، سکوت اختیار نمودند.

از جمله‌ی اصحاب ابن الحنفیه منذر بن یعلی الثوری، عمرو بن دینار و عطا بن ابی رباح و از جمله‌ی اصحاب پسرش زهری و عبدالرحمن بن ابی الموالم است.

نوهی حسن دوم به این کاروان می پیوند

از احفاد علی، محمد بن عبدالله بن حسن بن علی است. این شخص نزد نسائی و ابن حبان^۳ معتبر شناخته شده و در روایتی از ابوزناد از اعرج از ابوهریره گفته است: رسول خدا (ص) فرمود: "اذا سجد احدکم فلا یرک کما یرک الجمل و لیضع یدیه علی رکبتیه"^۴ یعنی: هرگاه یکی از شما به سجده رفت، نباید مانند شتر که زانو می‌زند به سجده برود بل که باید دستانش را بر زانوهایش بگذارد.

عبدالله بن عباس و پسرش در اعتماد به ابوهریره، از ابنای علی سبقت می گیرند

از خویشاوندان پیامبر (ص) پسر عموی او و علی، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (رض) را می‌بینیم که بیش از یک حدیث را به طور مستقیم از ابوهریره روایت می‌کند.^۵ سپس پسرش علی بن عبدالله بن

۱- روایت او در مسند الطالسی ص ۳۳۵ آمده است که از جمله‌ی روایات کمیاب و منحصر به فرد است.

۲- التهذیب ج ۲ ص ۳۲۰

۳- همان، ج ۹ ص ۲۵۲

۴- مسند امام احمد، ج ۲ ص ۳۸۱ و سنن ابوداود ج ۱ ص ۱۹۳

۵- بخاری ج ۴ ص ۲۴۷ و ج ۵ ص ۲۱۶ و مسلم ج ۷ ص ۵۸ و ج ۸ ص ۵۲

عباس را داریم که حدیث از ابوهریره روایت می‌کند^۱ و او از بهترین مردم بوده و ابوزرعه، عجلی و ابن حبان او را معتبر دانسته‌اند.

سلحشوران نام‌آور امیرالمؤمنین و روایت از ابوهریره:

اما سلحشوران نامدار علی و فرماندهان لشکرش، کسانی که در جنگ‌های او شرکت داشتند و نیز روسای اداره‌ی پلیس او را می‌بینیم که با حماسه‌ی بیشتری برای پخش مرویات ابوهریره (رض) می‌کوشند.

ابویوب طلحه‌دار روایان حدیث ابوهریره

اولین کسی که از این جنگجویان قهرمان به چشم می‌خورد، صحابی بزرگوار ابویوب انصاری (رض) است. زیرا تابعی مورد اعتماد، ابوالشعثاء او را دیده که در مدینه حدیث از ابوهریره روایت می‌کرده است^۲ و ابویوب از جمله‌ی صحابیانی است که شیعیان او را پذیرفته و گمان می‌کنند او پنجمین صحابه‌ای است که بعد از ارتداد اصحاب مرتد نشد. تا جایی که کشی و غیر او^۳ او را مورد اعتماد دانسته‌اند و بحرالعلوم نیز او را در عداد شیعیان علی (رض) به حساب آورده و معتقد است که در تمامی جنگ‌های امیرالمؤمنین سهم بوده است.^۴

رئیس اداره‌ی پلیس امیرالمؤمنین و روایت از ابوهریره:

جوزجانی و عقیلی گفته‌اند: خلاص بن عمرو هجری بصری که رئیس اداره‌ی پلیس علی (رض) بوده، از ابوهریره و علی صحیفه‌ای روایت کرده است.^۵ شیخ طوسی خلاص نامبرده را از یاران علی (رض) دانسته و روایت او را از علی به اثبات رسانده است و به خاطر این اهمیتی که خلاص دارد، ائمه‌ی حدیث را می‌بینیم که به ثبت روایت‌های او از ابوهریره، در دیوان‌های خود مبادرت ورزیدند^۶ تا جایی که امام خراسان اسحاق بن راهویه یک فصل از مسندش را به روایت‌های خلاص از ابوهریره اختصاص داده است.^۷

۱- التهذیب ج ۷ ص ۳۵۸

۲- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۲ و مجمع الزوائد ج ۹ ص ۳۶۲

۳- رجال الکشی، ص ۳۹ و رجال البرقی ص ۲

۴- رجال آقای بحرالعلوم ج ۲ ص ۲۱۸

۵- التاریخ الکبیر، بخاری ج ۲ ص ۲۲۸ ق ۱

۶- ابوداود، ج ۲ ص ۲۷۹، ابن ماجه ج ۲ ص ۷۸۰، المسند ج ۲ ص ۳۵۹، المنتقی لابن الجارود ص ۱۴۱ و غیر آنها

۷- دست‌نویس مسند ابن راهویه، ص ۲۴ و در ص ۶۳ بر آن افزوده است.

رئیس پلیس - هم چنان که می دانیم - شبانه روز به منظور آمادگی برای اجرای اوامر امیر با او خواهد بود و چنانچه خلاص تحذیری راجع به ابوهریره از علی می شنید، قطعاً به گرفتن حدیث از ابوهریره اعتنایی نمی کرد.

رئیس دیگری از روسای اداره‌ی پلیس همین راه را طی می کند

همچنین یکی از روسای اداره‌ی پلیس، شریح بن هانی مذحجی کوفی است که هم عصر پیامبر بوده اما او را ندیده است. این شخص که یکی از یاران علی بن ابی طالب (رض) بوده و در جنگ‌های او شرکت داشته است، به جهت وثوق و اعتباری که نزد علی داشت، ریاست اداره‌ی پلیس را در عهد او عهده‌دار گشت.^۱

شوشتری در "قاموس رجال الشیعه" بحث شرع را پیش کشیده و درباره‌ی او گفته است: شخصی است که اسلام و جاهلیت را درک کرده، کنیه‌اش ابوالمقدام و یکی از یاران بزرگ علی علیه‌السلام بوده است.^۲

شریح به این دلیل که چیزی راجع به تضعیف ابوهریره از علی نشنیده است، می بینیم که احادیث زیادی را از ابوهریره دریافت و آن‌ها را پخش کرده است.^۳

شخصیت ممتاز مقربان امیرالمومنین با همین موضوع

یکی از سلحشوران علی (رض) کمیل بن زیاد نخعی کوفی است که ابن معین و عجللی او را معتبر و محل وثوق دانسته‌اند. این شخصیت در جنگ صفین با علی شرکت کرده و در میان قومش از شرافت و اطاعت برخوردار بوده است.

برقی و ابن داود، او را از جمله‌ی شخصیت‌های برجسته‌ی اصحاب علی دانسته^۴ و شیخ طوسی نیز همین نظر را داشته است.^۵ "کمیل فرماندار علی علیه‌السلام در شهر هیت بود... و در مسند طولانی کلینی آمده که امیرالمومنین علی علیه‌السلام به عبدالله بن رافع دستور داد، ده نفر از شخصیت‌های مورد اعتمادش را بر او وارد کند که از جمله‌ی آنان کمیل را نام برد.^۶"

۱- التهذیب ج ۴ ص ۳۳۰ و طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۱۲۸

۲- قاموس الرجال ج ۵ ص ۷۰

۳- نگاه کن به روایات از ابوهریره در صحیح مسلم، ج ۸ ص ۶۶ و النسائی ج ۴ ص ۹. اما روایات او از علی در صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۶۰ و النسائی ج ۱ ص ۸۴ آمده است.

۴- رجال البرقی ص ۶ و رجال ابن داود ص ۲۸۱

۵- رجال الطوسی ص ۵۶

۶- قاموس الرجال، شوشتری، ج ۷ ص ۴۳۶ به روایت از ابن ابی الحدید

کمیل حدیثی مهم و طولانی دارد، به روایت از ابوهریره و آن را اسرائیل، معمر و عمار بن زریق از ابو اسحاق سبعی از کمیل و شعبه از عبدالرحمن بن عابس روایت کرده‌اند که گفت: از کمیل بن زیاد شنیدم که از ابوهریره به روایت از پیغمبر (ص) نقل می‌کرد که روزی رسول خدا (ص) به میان نخلستان مدینه رفت و خطاب به ابوهریره فرمود: ای ابوهریره یا ای ابوهر سرمایه‌داران هلاک می‌شوند، قطعا سرمایه‌داران در روز قیامت فقیر و نیازمند خواهند شد، مگر کسانی که ثروت خود را در جهات خیرپخش نمایند و چنین کسانی کمیابند.

ای ابوهریره نمی‌خواهی یکی از گنجینه‌های بهشت را به تو نشان دهم؟ آن ذکر "لا حول ولا قوه الا بالله و لا ملجأ من الله الا الیه" است. ای ابوهریره می‌دانی حق خدا بر بندگانش و نیز حق بندگان بر خدا چیست؟ ابوهریره می‌گوید: گفتم خدا و رسولش می‌دانند. فرمود: حق خدا بر بندگان این است او را بپرستند و هیچ چیز را برایش شریک قرار ندهند و حق بندگان بر خدا این است که هیچ بنده‌ای را که چنین باشد، عذاب ندهد.^۱

کمیل یک حدیث قدسی را هم از ابوهریره از پیامبر با همین سند سابق روایت کرده است، لکن در روایت آن قاطع نبوده و می‌گوید: به نظرم رسول خدا (ص) گفت خدای عزوجل (در رابطه با کسی که از گنج فوق‌الذکر خودار باشد) می‌فرماید بنده‌ی من خود را تسلیم (خدای خود) کرد.^۲

کاتب و منشی خصوصی امیرالمؤمنین و حضور در این قافله:

یکی از نزدیکان علی (رض) تابعی بزرگوار عبیدالله بن ابی‌رافع بنده‌ی آزاد شده‌ی پیامبر (ص) است که کاتب امام علی بود.^۳ البته پسران ابورافع اعم از عبیدالله و برادرانش یتیم و تحت رعایت علی (رض) بودند.^۴ علی سرپرستی و تربیت آنان را در خانه‌ی خودش به عهده گرفت و هنگامی که عبیدالله به سن بلوغ رسید و رشد پیدا کرده، علی او را به خود نزدیک نموده و کاتب و منشی خود ساخت. او در پی عهده‌دار شدن این مسولیت کتابی را درباره‌ی وقایع علی و یکی را نیز درباره‌ی کسانی که با او در جنگ شرکت نمودند،^۵ نگاشت.

جعفر صادق از پدرش باقر از عبیدالله بن ابی‌رافع روایت کرده که او پشت سر ابوهریره نماز جمعه خواند که ابوهریره در این نماز سوره‌های جمعه و منافقین را قرائت کرد. عبیدالله می‌گوید: "هنگامی که ابوهریره نماز را تمام کرد پیش او رفته و گفتم شما سوره‌هایی قرائت کردی که علی بن ابی‌طالب

۱- این روایت و همچنین روایت ابواسحاق سبعی از کمیل در مسند امام احمد ج ۲ صص ۳۰۹، ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۳۵ آمده است.

۲- مسند امام احمد ج ۲ ص ۵۲۰

۳- بخاری ج ۶ ص ۵۲۰

۴- التاریخ الصغیر، بخاری ص ۴۱

۵- رجال آقای بحر العلوم ج ۱ ص ۲۰۶

نیز در کوفه آنها را قرائت می نمود. ابوهریره گفت قرائت این دو سوره را در نماز جمعه از رسول خدا (ص) شنیده ام.^۱

عبدالله روایت دیگری نیز ابوهریره از پیامبر (ص) دارد راجع به قرائت سوره "اذا السماء انشقت" و به سجده رفتن در محل سجده از آن.^۲

این که می گویم عبدالله بن ابی رافع حدیث ابوهریره را روایت و آن را قبول کرده است. به این معنی است که خانواده ای ابورافع همگی روایت ابوهریره را پذیرفته اند. چون خانواده ای ابورافع جزو خانواده های شیعه و نخستین در کوفه اند که علی را یاری داده و همراه او و فرزندان او جنگیدند و در حمایت از تشیع نخستین و توسعه ای آن کوشیدند. بلکه این خانواده یکی از سی خانواده ای کوفی هستند که مورد احترام شیعیان بوده و فضل حمایت از تشیع نخستین را به آنان بر می گردانند و بحر العلوم ذکر این خانواده را بر همه ای خانواده ها مقدم داشته است.

چیزی که به طور اکید دلالت می کند، بر محبت خانواده ای ابورافع نسبت به ابوهریره و فرزندان او، موافقت عثمان پسر عبدالله بن ابی رافع است با محرز پسر ابوهریره، در رفتن به سوی عبدالله بن عمر جهت طرح سوالی پیش او.^۳ چون این موافقت، دلیل است بر این که پسران عبدالله و ابوهریره با هم دوست و صمیمی بوده اند و هیچ وقت چیزی به نام تکذیب و دشمنی در میان آنان وجود نداشته است و تکذیب روایت شده درباره ای او چیزی جز اختراع و دروغ پردازی عقول متاخر نیست و بدون شک شیعه ای منصف امروزی حسن ظن خود نسبت به ابوهریره را از روی حسن ظن متقدمینی چون اولاد علی و مقربان و سلحشوران و کاتبان او بنا می نهد.

جمعی دیگر از اصحاب علی و روایت از ابوهریره:

جناح راست مبارک لشکر دفاع از این صحابی بزرگ عبارت است از گروه زیادی از تابعین معتمد از آنانی که از علی شنیدند، با او سر و کار داشتند و حدیث از او روایت نمودند و شاید با او همچون افراد فوق الذکر، همگام با او جنگیدند. اینان از نظر فضل و مقام درجات مختلفی دارند. از جمله ای طبقه ای عالی رتبه از مشاهیر فقها می توان به افراد زیر اشاره کرد:

- ابو عبدالرحمن سلمی از شخصیات معتمد و از بزرگان اصحاب علی^۴

۱- صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۵ و منتقی ابن الجارود ص ۱۱۲

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۳۵۵ و اما روایات عبدالله از علی در صحیح بخاری، ج ۴ ص ۷۲ و صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۸۵ و ج ۳ ص ۱۱۶ موجود است. یادآوری می شود که روایت مورد اشاره در سنن ابن ماجه نیامده است، بل که در صحیح مسلم کتاب المساجد و مواضع الصلاه آمده است، آن هم نه از عبدالله بن ابی رافع بل که یک راوی به نام ابورافع آن را از ابوهریره روایت کرده است. (مترجم)

۳- التاریخ الکبیر، بخاری ج ۳ ص ۲۳۲ ق ۲

۴- ۵۲۴- روایت او از علی در صحیح بخاری ج ۹ ص ۷۹ و جاهای بسیار دیگری آمده است و نیز روایت او از ابوهریره در مسند ابن راهویه ج ۴ ص ۳۹ است که روایتی نادر است.

- مسور بن مخرمه‌ی زهری (رض) صحابی کم سن که از علی^۱ و ابوهریره^۲ روایت کرده است.
 - فقیه بزرگ ابوبرده، پسر صحابی بزرگ ابوموسی اشعری (رض)^۳
 - عامر شعبی، قاضی و فقیه که از علی^۴ و ابوهریره^۵ حدیث روایت کرده و سپس بعد از علی همنشین
 و ملازم یاران او باقی ماند تا به واسطه‌ی ایشان آن مقدار از علم علی را که موفق به دریافت آن نشده
 بود، جمع‌آوری کند.^۶
 - نافع بن جبیر بن مطعم بن عدی، تابعی معتمد و امامی از ابنای صحابه^۷ که از علی و ابوهریره^۸
 حدیث روایت می‌کند و سپس همدم و ملازم اصحاب علی باقی می‌ماند، برای این که احادیث از دست
 رفته از علی را توسط آنان اخذ و جمع‌آوری نماید.^۹
 - و ابو امامه بن سهل بن حنیف شخصیتی معتمد از اولاد صحابه و بنابر رای صحابی کم سن و
 سال.^{۱۰}

از طبقه‌ی دوم که از نظر فضل و شرافت پایین‌تر از طبقه‌ی مذکور می‌باشند، می‌توان افراد زیر را نام
 برد:

- عبدالملک پسر نوفل پسر حارث پسر عبدالملک پسر هاشم قریشی مکنی به ابومخنف^{۱۱} معتمد و
 یکی از بزرگان نامدار شیعه. ملاحظه شود که این شخص شریف و اصیل، مطلبی و هاشمی،
 پدر بزرگش پسر عموی پیامبر (ص) و علی (رض) است.
 - عبدالرحمن بن الحارث بن هشام مخزومی فقیه که روایت او از ابوهریره را ابن ابی حاتم، بیان
 کرده^{۱۲} و یکی از راویان معروفی است که از علی حدیث روایت کرده است.^۱ دقت شود که پسرش
 ابوبکر به روایت از ابوهریره معروف است.^۲ همچنین است نوه‌اش عبدالملک پسر ابوبکر^۳

۱- التهذیب ج ۱۰ ص ۱۵۱

۲- روایت او در مسند امام احمد، ج ۲ ص ۴۰۱ آمده است.

۳- ۵۲۷- روایتش از علی در سنن ابوداود، ج ۲ ص ۴۰۷ و همچون پدرش یکی از اصحاب علی است و نیز روایت او از ابوهریره در مسند امام احمد
 ج ۲ ص ۴۰۱ مندرج است.

۴- همچنان که در صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۰۴ آمده است.

۵- روایتش در بخاری ج ۳ ص ۱۷۷ و غیر آن آمده است.

۶- مانند خبری که از ابوجحیفه به نقل از علی در صحیح بخاری ج ۹ صص ۱۳ و ۱۶ روایت کرده است.

۷- التهذیب ج ۱۰ ص ۴۰۴

۸- ۵۳۲- روایت او از علی در سنن ترمذی ج ۱۳ ص ۱۱۶ آمده و به اثبات رسیده که حدیث از علی شنیده است و نیز روایت او از ابوهریره در
 بخاری ج ۷ ص ۲۰۴ موجود است.

۹- مانند روایت او از مسعود بن الحکم به نقل از علی که در سنن ابوداود ج ۲ ص ۱۸۲ آمده است.

۱۰- روایت او از علی در مسند امام احمد ج ۱ ص ۷۹ و از ابوهریره در صحیح مسلم ج ۳ ص ۵۰ آمده است.

۱۱- ۵۳۵- التهذیب ج ۶ ص ۴۲۵ که روایت او را از علی آورده است. لکن حدیث او به روایت از ابوهریره در مسند امام احمد، ج ۲ ص ۲۹۰
 موجود است.

۱۲- الجرح و التعديل ص ۲۲۴، ج ۲ بخش دوم

- خشمه پسر عبدالرحمن بن ابی سبره کوفی که معتمد بوده و طلحه بن مصرف او را به ابراهیم نخعی تشبیه نموده است و از علی^۴ و ابوهریره^۵ حدیث روایت کرده است.
- و بالاخره محمد بن کعب قرظی فقیهی زاهد و یکی از روایت کنندگان از علی^۶ و ابوهریره^۷ و غیر آنان.

شیعه از اتباع تابعین و تابعین آنان

دسته‌ای دیگر از شیعیان از اتباع تابعین و طبقات بعد از آنان، نقش جناح چپ لشکر مبارک و حامی ابوهریره (رض) را عملی ساخته، علومش را دریافت و به احادیثش استناد می‌کنند و محدثین، روایات آنان را در صحاح، سنن و سایر کتاب‌های خود، ثبت می‌نمایند. زیرا محدثین و از جمله مسلم و بخاری روایت شیعه را تا زمانی که در صدق، دینداری، ضبط حدیث و عدم دعوت به سوی تشیع ثابت قدم بودند، می‌پذیرفتند. چون تشیع در آن زمان مانند تشیع امروزی نبود، بلکه عبارت بود از محبت زیاد به علی و برتری دادن او تنها بر عثمان (رض) و او را از شیخین یعنی ابوبکر صدیق و عمر فاروق (رض) برتر نمی‌دانستند و هر کس که محدثین، حدیث از او روایت کرده‌اند و یا به شیعه بودن موصوف شده است فقط همین حالت (برتری دادن علی بر عثمان) را داشته است و کسانی را که از این حد تجاوز نموده‌اند نپذیرفته‌اند و اقوال مبنی بر تجاوز برخی از کسانی که بخاری حدیث از آن‌ها روایت نموده، از این حد، به اثبات نرسیده است و اصلاً کسی که متجاوز از این حد باشد شیعه نامیده نمی‌شود، بلکه رافضی یا شیعه‌ی افراطی و غالی خواند می‌شود.^۸

اعمش و رهبری قافله

پیشوا و طلایه‌دار این راویان، امام معتبر، نامدار و بزرگ، سلیمان بن مهران کوفی ملقب به اعمش استاد ابو نعیم و عبیدالله بن موسی از محدثین معروف شیعه است. اعمش - همچنان که عجللی می‌گوید -^۹

-
- ۱- روایت او از علی در مسند امام احمد ج ۱، ص ۱۱۸ و سنن ابن ماجه ج ۱
 - ۲- همچنان که در صحیح بخاری، ج ۳ ص ۱۴۷ و غیر آن آمده است.
 - ۳- الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۲۲۴، ق ۲
 - ۴- التهذيب، ج ۳، ص ۱۷۸
 - ۵- روایت او از ابوهریره در سنن ترمذی ج ۱۳، ص ۲۱۵ آمده است.
 - ۶- روایت او از علی در مسند امام احمد، ج ۱، ص ۱۹۵، آمده است.
 - ۷- روایت او از ابوهریره در سنن ابوداود، ج ۱، ص ۱۵۷ آمده است.
 - ۸- این مطالب در هدی الساری مقدمه‌ی فتح‌الباری به طور کافی توضیح داده شده است.
 - ۹- التهذيب ج ۴ ص ۲۲۳

دارای تفکر شیعی بود و ابن داود حلی او را در شمار راویان ممدوح و تعریف شده‌ای به حساب آورده که صاحب نظران آنان را ضعیف ندانسته‌اند.^۱

دانشجویان علوم الحدیث معتقدند که اعمش در کوفه، در پخش و نشر حدیث ابوهریره نقش اساسی داشته و دیوان‌های حدیث، مقدار بسیار زیادی از احادیث ابوهریره را که توسط اصحابش از او روایت شده است، در خود جای داده‌اند.^۲

در صورتی که علی (رض) سخن مورد ادعای ایشان مبنی بر تکذیب ابوهریره را بر زبان جاری ساخته بود، بدون شک این سخن به گوش اعمش می‌رسید و از روایت احادیث ابوهریره امتناع می‌ورزید. چرا که اعمش توجه خاصی به جمع‌آوری احادیث و اخبار علی از طریق صحابه مبذول داشت تا جایی که بسیاری از احادیث روایت شده از علی، از طریق اعمش روایت شده است.

منصور بن معتمر در این مسیر:

از جمله‌ی شیعیان کوفه که به اعمش تأسی کرده و مسیر او را طی نمودند و حدیث ابوهریره را از اصحاب او روایت کردند، محدث معتبر، منصور بن معتمر است که شخصی حجت، مشهور به تقوی و صلاح و جودت حدیث است. آنچنان که عجلی گفته، تشیع منصور کم بوده و در این امر غلو نداشته است.^۳ ضمناً منصور از طریق حسن بصری و ابو حازم اشجعی و مجاهد نیز حدیث از ابوهریره روایت نموده است.

ابن اسحاق صاحب سیره

ابن داود حلی، محمد بن اسحاق بن یسار، صاحب سیره معروف را نیز در زمره‌ی ممدوحین و از اصحاب محمد باقر و جعفر صادق^۴ به حساب آورده و می‌دانیم که ابن اسحاق احادیث ابوهریره روایت کرده^۵ و کتابش که در سیره و مغازی نوشته شده انباشته از ذکر خیر ابوهریره است.

۱- رجال ابن داود، ص ۱۷۷

۲- همچنان که در صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۸۵ و ۲۲۱ و ج ۶ ص ۱۵۸ و جاهای بسیار دیگر و همچنین در صحیح مسلم، ج ۱ ص ۳۹ و ۴۲ آمده است.

۳- التهذیب ج ۱۰، ص ۳۱۵

۴- رجال ابن داود حلی ص ۲۹۷

۵- صحیح مسلم، ج ۵ ص ۱۲۴

شیعه‌ای از آن سوی یمن مسولیت نشر کتابی کمیاب و مشتمل بر تنها روایات ابوهریره را به عهده می‌گیرد

ابوهریره (رض) یکی از شاگردان یمنی را به نام همام بن منبه فرا خوانده و او را در جلو خود نشاند. کاغذ و قلم را در دست او قرار داد و کتابی را بر او املا کرد که در حدود ۱۵۰ حدیث از مهم‌ترین احادیثی را که از رسول خدا (ص) شنیده بود، انتخاب و در آن درج نموده بود. این کتاب بعداً به صحیفه‌ی همام بن منبه معروف شد.

سپس همام به نوبه‌ی خود این صحیفه را در اختیار شاگرد یمنی‌اش معمر بن راشد قرار داده و همه‌ی آن را به سمع او رساند. اما معمر صحیفه را شخصاً پخش نکرد، بلکه آن را در اختیار عده‌ی کمی از جمله عبدالرزاق بن همام صنعانی و عبدالله بن المبارک مروزی قرار داد و این دو شخص وقتی متوجه اهمیت این صحیفه شدند، عهده‌دار نشر و بخش آن گشته و نقش اساسی و مهمتر را در انجام این وظیفه عبدالرزاق بازی کرد.

طالبان حدیث و دوستان ابوهریره از بخاری و نیشابور برای نوشتن و شنیدن این احادیث به سوی عبدالرزاق روانه شدند. عبدالرزاق احادیث صحیفه را بر امام احمد بر خواند و او آن‌ها را در مسندش روایت نمود. همچنین آن‌ها را به استادان بخاری: اسحاق بن ابراهیم حنظلی معروف به ابن راهویه، اسحاق بن منصور، علی بن المدینی، یحیی بن جعفر، عبدالله بن محمد المسندی و غیر آنان شنواید. بخاری هم آن‌ها را از استادانش به نقل از عبدالرزاق روایت نمود. امام مسلم نیز احادیث این صحیفه را از اساتید بخاری و غیر آنان روایت نمود و همچنین برخی از صاحبان دیگر کتب حدیثی، آن‌ها را روایت کردند. آری عبدالرزاق این تلاش فراوان را در راستای پخش این کتاب کمیاب ابوهریره متحمل شد.

عبدالرزاق از مشاهیر شیعه‌ی یمن است و ابن حجر، اقوال فراوانی را از علمایی که با او ملاقات داشته و پیش او درس خوانده‌اند، نقل کرده که در آن‌ها تصریح نموده‌اند به این که عبدالرزاق سخت به تشیع متمایل بوده است و هنگامی که به یحیی بن معین گفته شد که امام احمد حدیث عبیدالله بن موسی را به علت شیعه بودن رد می‌نماید. یحیی گفت: "عبدالرزاق - سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست - صد برابر از عبیدالله در این زمینه، شدیدتر بود."^۱ یعنی درباره‌ی مقدم داشتن علی بر عثمان، چون مفهوم تشیع در آن زمان جز این نبود. اما در مقابل ابوبکر و عمر، خود عبدالرزاق گفته است: "شخین (ابوبکر و عمر) را به دلیل این که علی آنان را بر خودش برتری می‌داد، برتری می‌دهم و

۱- التهذیب ج ۶ ص ۳۱۳

اگر خودش آنان را برتری نمی‌داد من هم این کار را نمی‌کردم، از نظر خواری و بی‌اعتبار کردن خود، کافی است که علی را دوست داشته باشم، ولی مخالف قول او عمل کنم.^۱

شوشتری عبدالرزاق را در قاموس رجال الشیعه^۲ ذکر کرده و خبری را راجع به شیعه بودن او به نقل از نجاشی آورده و گفته است: "طوسی بحث عبدالرزاق را در کتاب الرجال ذکر نموده است. خواننده، حدیث عبدالرزاق را به روایت از معمر از همام از ابوهریره به آسانی در صحیحین مسلم و بخاری پیدا می‌کند."^۳

شیوخ شیعه نشر حدیث ابوهریره را در کوفه پی می‌گیرند

اما عقب‌دار و پس‌قراول لشکر، با این که دفاع کنندگان و حامیان ابوهریره پایان‌پذیر نیستند و پرچم حسب او تا روز قیامت - انشاءالله - برافراشته خواهد ماند، متشکل از طبقه‌ی دیگری از شیعیان کوفه و غیر آنان است که در پی طبقات فوق‌الذکر آمده و بر نشر و پخش مرویات او دوام پیدا کردند.

اول آنان حافظ قهرمان و دلیر ابونعیم

طلایه‌دار این راویان، حافظ موثق ابونعیم بن دکین کوفی است، کسی که بخاری در صد و نود جا از صحیحش حدیث از او روایت کرده است. این شخص حجت بوده "جز این که عقیده‌ی شیعی اما به دور از غلو و سب داشته است."^۴ تا جایی که می‌گفت: "هیچ وقت حافظان حدیث سب و دشنامی را از من نسبت به معاویه یادداشت نکردند."^۵ ابونعیم با این سخن خود می‌خواهد بگوید که او اهل سب و دشنام به غیر معاویه، از صحابه نیز نبوده است و اغلب شیعیان صدر اول این گونه بودند و شیعه بودن آنان فقط در حبّ زائد برای علی (رض) و برتری دادن او بر عثمان (رض) خلاصه می‌شد.

قابل ذکر است که ابونعیم یکی از قهرمانانی است که در محنت مخلوق بودن قرآن در کنار امام بزرگوار احمد، بن حنبل ایستاد و استقامت زائد الوصفی از خود نشان داد، آن‌گاه که شدت علاقه به افکار فلسفی یونانی، معتزله را وادار به شکنجه‌ی حاملان عقیده‌ی ناب و صحیح کرد و این قول از ابونعیم وقتی که شمشیر برنده را در برابر او تکان دادند، معروف شد که گفت: "دنیا نزد من از دکمه‌ی پیراهنم بی‌ارزش‌تر است" و به خاطر مقاومتی که از او مشاهده کردند از کشتن او بیمناک شدند. در حالی که او آن وقت پیرمردی کهنسال بود.

۱- همان

۲- قاموس الرجال، ج ۵ ص ۳۲۱

۳- برای مثال به بخاری، ج ۱ ص ۴۵، ج ۶ ص ۷۳ و ۷۵، ج ۸ ص ۱۵۳ و ۱۵۹ ج ۹ ص ۴۵ و ۵۳ و مسلم، جدول ۵ ص ۷، ۳۸ و ۸۸

۴- بخشی از سخنان ذهبی در میزان الاعتدال ج ۲ ص ۲۲۹

۵- التهذیب، ج ۸ ص ۲۷۶ و در هدی‌الساری به شیعه بودن او اشاره شده است.

ابونعیم احادیث فراوانی از ابوهریره روایت کرده^۱ و نیز وقایع حیات او را پیگیری و نقل نموده است، همچنان که این مطلب از لابلای شرح حال ابوهریره در طبقات ابن سعد به وضوح پیداست.

شیعه‌ای زاهد از پرچمداران تالیف در کوفه، مسندش را از حدیث ابوهریره انباشته می‌سازد

سپس زاهد عابد و موثق، عالم به قرائت‌های قرآن، عبیدالله بن موسی عبسی از کوفه، صاحب مسند و مشهور نزد متقدمین که "از بزرگان علمای شیعه بود"^۲ تا آنجا که ساجی او را به افراط و تشیع منسوب کرده^۳ و احمد غلوو زیاده‌روی او را در تشیع، با وجود پرهیزگاری و عبادتی که داشته، بر او عیب گرفته است^۴ چرا که عبیدالله احادیث منکری را در رابطه با تشیع روایت نموده است.^۵ شوشتری بحث او را آورده و به وجود روایات زیادی از او در کتاب الکافی کلینی و التهذیب طوسی اشاره نموده است.^۶

نامبرده احادیثی را از ابوهریره روایت می‌کند.^۷ که در میان آن‌ها حدیثی است که از طریق ابوالزناد، از اعرج، از ابوهریره روایت شده است.^۸ چیزی که دلالت می‌کند بر این که او همه‌ی احادیثی را که در نسخه‌ی حجیم و بزرگ ابوالزناد وجود دارند را روایت می‌کرده است، نسخه‌ای که همتای صحیفه‌ی همام بن منبه مذکور در فوق است.

علاوه بر همه‌ی کسانی که ذکرشان رفت، تعداد بسیار زیادی از احادیث ابوهریره در تمامی کتب حدیثی، توسط گروه کثیری از کوفیان از کسانی که به تشیع معروف نبوده بلکه فقط به حب فراوان برای ذریت علی شهرت داشته‌اند، روایت شده است. از جمله توسط امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت (رح) که شاگردی او برای جعفر صادق معلوم است و علاقه‌ی زیادی هم به زید بن علی و پسرش داشت. همچنین توسط سفیان ثوری که ابن دواد حلی او را در "شمار ممدوحینی که همکاران او را ضعیف ندانسته‌اند به حساب آورده است" و هکذا سفیان بن عیینه کوفی و سپس مکی، که ابن داود او را نیز ذکر کرده و صراحتاً ستوده است، عثمان بن ابی شیبه، ابوبکر بن ابی شیبه صاحب "مصنف" و غیر آنان. پس چنانچه امام علی کلماتی مبنی بر تکذیب ابوهریره گفته بود، حتما در کوفه شایع می‌شد و اینان از آن مطلع می‌شدند.

۱- برای مثال رجوع شود به صحیح بخاری، ج ۱ صص ۳۸ و ۷۷ و ج ۳، صص ۱۴۵ و ۱۷۷

۲- سخن ذهبی در تذکره الحفاظ، شرح حال شماره ۳۴۳

۳- التهذیب ج ۷ ص ۵۳

۴- هدی الساری مقدمه فتح الباری ص ۴۲۲

۵- طبقات ابن سعد، ج ۶ ص ۴۰۰

۶- قاموس الرجال ج ۶ ص ۲۳۲

۷- همچنان که در صحیح مسلم ج ۲، ص ۸۷ و ج ۴، صص ۲۲۲ و ۱۲۶ آمده است.

۸- سنن دارمی، ج ۱ ص ۳۱۸

حاکم نیشابوری سهم خود از پاداش را می برد

پس ابو عبدالله حاکم نیشابوری صاحب "المستدرک علی الصحیحین" مستدرک را از حدیث ابوهریره انباشته کرده و بخش مفصلی را به فضایل ابوهریره و دفاع از او اختصاص داده است. حال، حاکم نیشابوری کسی است که برخی او را به خاطر علاقه و حب زیادی که به علی داشته و حتی به علت این علاقه‌ی مفرط وادار به تصحیح تعدادی از احادیث ضعیف نیز شده است، شیعه به حساب آورده‌اند. ذهبی گفته است^۱ "حاکم شیعه‌ای است که به این تفکر معروف شده بدون این که اعتراضی نسبت به شیخین (ابوبکر و عمر) داشته باشد."

آیا نمی‌توان از این بزرگان درس عبرتی گرفت؟

البته ما پند و درس خوبی از رای و نگاه این بزرگان می‌آموزیم. اما کسانی که دل‌هایشان آکنده از تعصب است هرگز نمی‌خواهند از چنین عبرت‌هایی استفاده کنند، در حالی که - قسم به خدا - از آنان دور نبوده و در دسترس آنان قرار دارد. و لاجول لاقوه الا بالله.

گروهی از محدثین بزرگ که شیعیان آنان را شیعه می‌دانند، حدیث از ابوهریره روایت کرده‌اند

گروه دیگری وجود دارند که به احادیث ابوهریره توجه نموده‌اند، از شاگردان خودش یا از طبقات متاخر که منابع حدیثی ما، آنان را به عنوان شیعه ذکر نکرده‌اند، لیکن کتب رجال شیعه آنان را به شیعه بودن موصوف ساخته و به ستایش و توصیف آنان پرداخته‌اند.

داماد ابوهریره و معروف‌ترین شاگردانش که شیعه او را موثق می‌دانند:

از این راویان است، مشهورترین شاگردان ابوهریره و شوهر یگانه دخترش، تابعی بزرگوار، پسر صحابی، صحابی زاده، سعید بن المسیب پسر حزن قریشی. چرا که کشی اخبار فراوان را پیرامون موالات سعید بن المسیب برای علی پسر حسین نقل کرده و گفته است امیرالمومنین علی، او را در دامن خود پرورده است.^۲ آیا چنین کسی رای علی را درباره‌ی ابوهریره نشنیده است، با این که در دامن او و زیر پرورش او بوده است؟ و چگونه علی به او اجازه می‌دهد که دختر دروغگوترین مردم را به زنی بگیرد، در حالی که ولی امر و سرپرست او بوده است؟ شما بگویید ای مردم!

۱- میزان الاعتدال، ج ۳ ص ۸۵

۲- رجال کشی، ص ۱۰۹

برقی و طوسی نیز سعید بن المسیب را در شمار اصحاب علی بن حسین ذکر نموده اند^۱ و شیخ مفید بن مطهر حلی در بخش اول کتابش که آن را به راویان موثق و معتبر اختصاص داده است، او را از جمله‌ی رجال معتبر شیعه دانسته و گفته است کشی روایتی را نقل نموده دال بر این که "سعید از پیروان علی بن حسین (ع) بوده است."^۲ وی در ادامه می‌نویسد: پدرش "مسبب بن حزن که کنیه‌اش ابوسعید بود، امیرالمومنین علیه السلام را وصی خود قرار داد."^۳

بی‌گمان احادیثی که ابن المسیب از ابوهریره روایت کرده بیش از حدی است که بتوان آن‌ها را برشمرد. زیرا ابن المسیب معروف‌ترین شاگرد و وارث علم او بوده و هیچ یک از صفحات کتب حدیث از حدیث او خالی نمی‌باشد و از لحاظ دلیل کافی است این که فقط صحیح بخاری در صد و بیست و شش جای صحیحش حدیث او را به روایت از ابوهریره آورده و صحیح و مسلم نیز بیش از این مقدار از این احادیث را در خود جای داده است.

زین العابدین، گواهی با ارزش و پرمحتوایی را ارائه می‌دهد

کشی شرح حال سعید بن المسیب را با اثر بسیار مهمی به پایان می‌برد، زیرا با سندی که به علی ابن الحسین زین العابدین (رض) می‌رسد، روایت کرده که گفت: "سعید بن المسیب داناترین مردم است نسبت به آثار گذشته و بافهم‌ترین مردم زمان خودش است."^۴ دیدیم که سعید خود را وقف حدیث ابوهریره نمود و در زمان حیات علی بن حسین (رض) حدیث از او نقل می‌کرد. بنابراین قول علی شامل حدیث ابوهریره نیز شده و اقراری است ضمنی به صحت آن چه سعید از ابوهریره (رض) نقل کرده است.

پس آیا اگر حرف شما درست است، چرا زین العابدین نگفت: سعید در صورتی که حدیث ابوهریره را روایت نمی‌کرد، داناترین مردم می‌بود؟ و چرا نگفت: سعید اگر سادگی که حقیقت ابوهریره را از او پنهان کرده است را نداشت، فهمیده‌ترین انسان‌های زمان خودش به حساب می‌آمد؟ یا این که چرا نگفت: اگر نافرمانی - که او را وادار کرد تا نصیحت امیرالمومنین را به گوش فراموشی سپرده و با دختر ابوهریره ازدواج کند و حدیث ابوهریره را روایت نماید - در او موجود نبود، با هوش‌ترین مردم زمانش محسوب می‌گردید؟

شما بگویید و داوری کنید ای مردم!

۱- رجال برقی، ص ۸ و رجال طوسی ص ۹۰

۲- رجال حلی، ص ۷۹

۳- همان ص ۱۷۰

۴- رجال کشی، ص ۱۱۰

از جمله دلایلی که بیانگر اعتماد زیاد ابن المسیب به روایت ابوهریره است، قول امام شافعی است آنجا که می‌خواهد دلایل قبول خبر واحد و حجت بودن آن را بیان کند که گفته است: "می‌بینیم که سعید در مدینه می‌گوید: ابوسعید خدری به روایت از پیامبر راجع به صرافیه به من خبر داد و حدیث او سنتی را به اثبات می‌رساند و می‌گوید: ابوهریره به روایت از پیامبر (ص) برایم حدیث کرد و روایت او سنتی را ثابت می‌سازد و از فردی غیر از آنان روایت می‌کند باز هم حدیثش سنتی را ثابت می‌کند. عروه را نیز می‌بینیم که می‌گوید: عایشه به من خبر داد که: ان رسول الله قضی ان الخراج بالضمنان [رسول خدا (ص) مقرر کرد که درآمد (شیشی) در برابر ضمانت آن شی به کسی تعلق می‌گیرد] "این خود نیز سنتی را ثابت می‌نماید. همچنین عروه موارد زیاد دیگری را از طریق عایشه از پیامبر روایت می‌نماید و آن‌ها را به عنوان سنت ثابت، منشاء حلال و حرام می‌داند."^۱

بر این اساس ابن المسیب به حدیث ابوهریره، در زمینه حلال و حرام استناد کرده ولو این که ابوهریره به تنهایی آن را روایت نموده باشد و این خود دلیل بر اعتماد کامل او به ابوهریره است. بحث از عایشه هم به این خاطر به میان آمد تا دلیلی باشد بر این که اصطلاح شافعی در تثبیت سنن به معنی اعتماد کردن در حلال و حرام به آن‌ها است و ضمناً فقها شرایط احادیث مورد استناد در زمینه‌ی حلال و حرام و عقاید را سخت‌تر از شرایط احادیث دال بر فضایل در نظر می‌گیرند.

یکی از یاران مدینه‌ای زین‌العابدین، سرپرستی نشر کتابی نادر از ابوهریره را به عهده می‌گیرد

یکی از آنان ابوالزناد عبدالله بن ذکوان است که شخصی است موثق و طوسی او را از جمله‌ی یاران علی بن حسین (رض) به حساب آورده است.^۲

ابوالزناد راوی همان نسخه‌ی مشهوری است که اعرج آن را از ابوهریره روایت کرده و همتای صحیفه‌ی همام بن منبه و محتوی احادیث مندرج در آن است و جز ابوالزناد کسی آن را از اعرج روایت نکرده است. اما تعداد فراوانی از راویان آن را از ابوالزناد شنیده‌اند. مانند امام مالک، ثوری، ابن عیینه، شعیب بن ابی حمزه و غیر آنان. امام بخاری هم در صحیحش در صد و چهل و پنج جا احادیث نسخه‌ی مورد اشاره را توسط شاگردان افراد فوق‌الذکر، تخریج نموده است و نیز تمامی صاحبان کتاب‌های حدیث احادیث آن را با ذکر سند آورده‌اند.

۱- الرساله، ص ۴۵۳

۲- رجال طوسی، ص ۹۶

رازی بزرگ و غافلگیر کننده

فصل گذشته کلا در بیان اثبات موثق و معتبر بودن ابوهریره بود از نگاه یاران و فرزندان امام علی و شیعیان صدر اول، به قرینه‌ی روایت ایشان از او و سکوت اقراریشان در مقابل شاگردانشان، آنانی که احادیث ابوهریره را دست به دست روایت کرده‌اند.

اما رازی را که تا کنون مخفی نگاه داشته بودم، وقت آن رسیده است که آن را از دست ما دریافت نمایم و آن این است که ابن داود حلی متولد ۶۴۷ هـ را می‌بینیم در بخش اول از کتابش که آن را به افراد ممدوح مورد پسند اختصاص داده است، بحث ابوهریره را به میان کشیده و چنین می‌نویسد: "عبدالله^۱ ابوهریره، معروف و از اصحاب رسول خدا (ص) بوده و شیخ طوسی در کتاب الرجال از او یاد کرده است.^۲

بنابراین معلوم می‌شود که بدعت لکه‌دار کردن ابوهریره و تکذیب او پیش از زمان ابن داود حلی وجود نداشته و این ابن ابی‌الحدید بود که این بدعت را ایجاد و شیعیان بعد از خودش را درگیر این جنگ سخت نمود.

همچنین روشن شد که نیامدن نام ابوهریره در چاپ فعلی کتاب منسوب به طوسی که شیخ تمامی طوایف شیعه در همه‌ی عصور به حساب می‌آید، دلیل بر این است که این کتاب بعد از ابن داود حلی دستخوش تحریف و دستکاری گشته است.

پس ای مردم عبرت بگیرید!

عبرت بگیرید ای مردم "و از راه پیمان شکنان برگردید و به راه روشن راه یافتگان پیوندید. زبان را از طعنه زدن به سابقین در دین نگاه دارید و جزو کسانی نباشید که در روز قیامت به سبب دشمنی با اصحاب رسول خدا (ص) هلاک می‌شوند. زیرا کسانی که در روز قیامت مورد مخاصمه‌ی یاران رسول پیامبر قرار گیرند، هلاک خواهند شد. ماجراهای گذشته را کنار بگذارید چون خداوند حکم خود را درباره‌ی آن‌ها صادر کرده است. در انجام وظیفه‌ی اعتقادی و عملی خود بکوشید و زبان خود را با هر هیاهو کننده‌ای که اعتنایی به دین ندارد، در کاری که به تو مربوط نیست رها مکن. چرا که خداوند اجر نیکان را ضایع نمی‌گرداند.^۳

ای دوستان امیرالمومنین و ذریتش (رض)!

بر آخرت خود حریص باشید، حب ابوهریره (رض) را در دل خود قرار دهید و در نمازهایتان برای او دعا کنید. اینک برای شما ثابت گردید که امامانتان حدیث از او روایت کرده‌اند و برای شما ثابت

۱- در الاصابه فی تمییز الصحابه از چندین طریق روایت شده که اسم ابوهریره عبدالله بوده است. (مترجم)

۲- رجال ابن داود حلی ص ۱۹۸

۳- اقتباس از سخنان ابن‌العربی در کتاب العواصم من القواصم، ص ۱۸۰

کردیم که سلحشوران علی (رض) فرماندهان اداره‌ی پلیس او، منشیانش، بزرگان قبایلی که پیرو او بودند، یارانش و تمامی شیعیان نخستین، حدیث از او روایت نموده و او را موثق دانسته‌اند و جز موضعی که ایشان داشته‌اند برای شما شایسته نیست. پس، از خواب غفلت بیدار شوید و از جهالت ناشی از تعصب به خود آید و راه اهانت کنندگان را رها کنید، باشد که موفق و کامیاب گردید!

سکوت همه‌ی علویان و هاشمیان نسبت به تضعیف ابوهریره

پیش‌گفتار

فصل سابق برای بحث و بررسی سکوت اختیار کردن امیرالمومنین علی (رض) از جرح و تکذیب ابوهریره ترتیب داده شد، چیزی که از روایت یاران و سربازان علی اعم از صحابه و تابعین، از ابوهریره و همچنین از روایت فرزندان و نوه‌هایش و هکذا شیعیان صدور اول، از او، استنتاج می‌شود. اما این فصل را به بیان سکوت کسانی اختصاص می‌دهیم که حدیث از ابوهریره روایت نکرده‌اند، مانند برخی از ابنا و احفاد علی، طلاب حدیث از فرزندان عقیل و جعفر دو برادر علی و پسران عمویش عباس که سکوت اینان را هم از روی روایت شاگردانشان از ابوهریره و همچنین از روی دست به دست کردن حدیث او با استفاده از واسطه و منع نکردن این شاگردان از این روایت و دست به دست کردنها، دریافتیم.

امری که ما را وامی‌دارد تا قاطعانه و بدون هیچ شک و تردیدی بگوییم که احدی از آنان سخن مورد ادعای نظام و اسکافی را مبنی بر این که علی ابوهریره را تکذیب نموده، دریافت نکرده است. پس فرق این فصل با فصل گذشته در این است که افراد مورد اشاره در فصل سابق کسانی هستند که خودشان حدیث ابوهریره را روایت کرده و یا آن را به کار برده‌اند و روایت آنان سکوتشان را (از اقرار به ضعف ابوهریره) تایید می‌نماید. اما افراد مورد بحث در این فصل حدیث ابوهریره را روایت نکرده و آن را به کار نبرده‌اند، لکن سکوت اختیار کرده و با روایت حدیث ابوهریره و تداول آن از جانب شاگردانشان موافقت کرده و آنان را از این کار باز نداشته‌اند. و از محتوای این فصل به خوبی روشن خواهد شد که اهل حدیث استفاده کننده از مرویات ابوهریره، از هاشمیان و به ویژه از علویان دور نبوده‌اند تا بتوان گفت سخن مورد ادعا، به دست آنان نرسیده است، بلکه با خود ایشان بوده، برای آن شاگردی کرده و علوم آنان را دریافت و جمع‌آوری نموده‌اند.

ضمناً امکان ندارد در این جا در موضع رد گفته شود که مصاحبت استفاده کنندگان از حدیث ابوهریره با فرزندان علی و روایت کنندگان از او، سپس با کسانی که آنان را درک کرده‌اند از علویان و بزرگان شیعه، موجب این نمی‌شود که آنان هر آن چه می‌دانند و از جمله سخن علی راجع به تکذیب ابوهریره را به این شاگردان منتقل کرده باشند. چرا که گاهی شاگرد استاد را همراهی می‌کند و به روایت از او معروف می‌شود. بدون این که بر همه‌ی علم او دست پیدا کند.

این چنین ردی وارد و قانع کننده نیست، چون این حرف چنانچه صحت داشته باشد، مانند جزئیات علوم و اخبار نیست، بل که بلاغ مهمی است که متضمن انذار و هشدار است نسبت به خطری جدی و بزرگ که به زعم ایشان ابوهریره (حاشا از او) مرتکب آن شده است. سپس آنان همچون حاملان علم علی از فرزندان و شیعیان او بارها و بارها از جانب گروه‌هایی پشت سر هم که آشکارا حدیث ابوهریره را دست به دست کرده و به آن استناد می‌کنند، تحریک می‌شوند اما هیچ وقت علیه آنان به هیجان نیامده و ذهنشان آماده‌ی این نمی‌شود تا سخن مهم علی را به آنان تذکر دهند. آیا این دلیل نمی‌شود برای صاحبان عقل و خرد؟ آیا این به مثابه‌ی یک اجماع سکوتی نیست برای رو کردن این سخن جعل شده بر زبان امام علی (رض)؟ همچنین آیا ناآگاهی آنان را نسبت به اتهاماتی که در باب طرفداری از معاویه در ایام فتنه، به ابوهریره زدند، روشن نمی‌سازد؟

از سوی دیگر، عدم احاطه‌ی یک شاگرد به همه‌ی علم استاد به معنی ضایع شدن کل علم استاد نیست. چون جمع‌آوری روایات این استاد از جانب تعداد زیادی از دیگر شاگردان استاد به کمال می‌رسد و از جمع بین این فصل و فصل گذشته، جمع کثیر و قابل توجهی از فرزندان و نوه‌های علی و اصحاب شاگرد برای او به هم می‌پیوندد که احتمال غفلت از سخنان مهمی که بر زبان علی جاری شده است، غیر ممکن به نظر می‌رسد و هر کس قلبش از تپش افتاده و یا نمی‌خواهد عینک تاریک را در فضای غبارآلود از روی چشمانش بردارد، چنین کسی اگر کاغذی مبنی بر توثیق و معتبر دانستن ابوهریره را با مهر و امضای علی (رض) در اختیارش قرار دهیم و با دست خود آن را لمس کند، بهره‌ای از آن نبرده و او را قانع نمی‌سازد.

حال اگر تایید کنندگان این سخن منسوب به علی، بر نظر خود اصرار می‌ورزند، در این صورت باید سبب مخالفت این بزرگان - که به حب علی معروف شده‌اند - را توجیه و تفسیر نمایند!

همچنین در فصل گذشته روایت و سکوت علی بن حسین و دو پسرش عمر و محمد و نیز روایت و سکوت جعفر بن محمد و ابن الحنفیه و پسرش حسن و محمد بن عبدالله بن حسن المثنی را ثابت نمودیم و در فصل مربوط به توثیق ابوهریره از روایت و سکوت صحابه‌ی مورد قبول شیعه مانند ابویوب، جابر و ابن عباس یاد کردیم.

بدین سبب افراد باقی مانده از فرزندان علی، بستگان ابوطالب و عباسیان، این فصل را به خود اختصاص خواهند داد. سپس بحث کسانی را پیش می‌کشیم که در حکم آنان می‌باشند مانند طرفدارانشان از یاران علی خواه از صحابه باشند یا از تابعین، یا از طبقاتی که علی را درک نکرده‌اند اما علم او را به دست آورده‌اند.

بر این اساس در ابتدا سکوت حسن و حسین (رض) را توضیح خواهیم داد و سپس به ترتیب از سکوت ذریت آن دو بزرگوار و بعداً از سکوت فرزندان محمد بن علی و عمر بن علی و نیز از سکوت عباسیانی که پیش از تشکیل دولتشان وفات یافتند و همچنین درباره‌ی سکوت فرزندان عقیل و جعفر برادران علی و ام‌هانی خواهرش و پس از آن راجع به سکوت یاران علی و کسانی که رابطه‌ی محکمی با هاشمیان داشتند؛ مانند خانواده‌ی ابورافع و معروف بن خربوز که شیعه بودند و نیز درباره‌ی سکوت کسانی که با آن ارتباط نداشتند و به تشیع هم معروف نبودند بحث خواهیم کرد.

فهم اطبقو اسکتا و عف لسانهم و سکت جمیع الها شمیمین یکمل

[پس آنان سکوت اختیار نموده و زبان خود را (از زدن تهمت دروغ به ابوهریره) پاک نگاه داشتند و سکوت همه‌ی هاشمیان بر مطلب مهر تایید نهاد]

خودداری حسن و حسین (رض) از خدشه دار کردن سیمای ابوهریره

حسن یاران بسیاری در میان روایانش دارد که حدیث ابوهریره را روایت نموده‌اند، اما هرگز آنان را از این کار باز نداشته است و گاهی از کنار مسجد جدش پیامبر (ص) رد می‌شد و می‌دید حلقه‌هایی از شاگردان پیرامون او نشسته و احادیثش را می‌شنوند و می‌نویسند، اما او از این کار جلوگیری نمی‌کند.

اصحاب حسن

از یاران حسن می‌توان به محمد بن سیرین امام وقت خود، عکرمه مولای ابن عباس و ابو مجلز لاحق بن حمید، اشاره کرد.

اصحاب حسین

از اصحاب حسین نیز می‌توان افراد زیر را نام برد:
- سنان بن ابی سنان دؤلی که از حسین^۱ و ابوهریره^۲ روایت کرده است.

۱- الجرح و التعديل ص ۲۵۲ ج ۲ ق ۱

۲- بخاری ج ۷، ص ۱۸۰ و مسلم ج ۷ ص ۳۱

- بشر بن غالب اسدی که از هر دو روایت نموده است.^۱

- عامر شعبی^۲

- و بالاخره شاعر معروف فرزدد بن غالب تمیمی که حدیث از ابوهریره^۳ روایت کرده و در او نوعی از تشیع (با مضمونی که آن زمان برای تشیع وجود داشت) بود و حب و واضحی در اشعار و ابیاتی که در حضور حسین به ویژه در اشعاری که هنگام ملاقات با او در حین خروج از مکه و حرکت به سوی عراق، سروده بود، دیده می‌شود.^۴

سکوت فرزندان حسن و حسین (رض):

برخی از محدثین که شاگرد نوادگان ایشان بوده‌اند:

از نسل حسن می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

- زید پسر حسن بن علی بن ابی‌طالب و از یارانش عبدالرحمن بن ابی‌الموال^۵

- پسرش حسن بن زید و از یارانش محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌ذئب، محمد بن اسحاق، مالک، ابن

ابی‌الزناد و وکیع^۶

- محمد بن عمرو بن حسن بن علی بن ابی‌طالب و مادرش رمله دختر عقیل بن ابی‌طالب.

اضافه می‌شود که سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف احادیث فراوانی از محمد بن عمرو

روایت کرده است.^۷

- عبدالله پسر حسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب (رض) و مادرش فاطمه دختر حسین بن

علی. که مالک و ثوری نیز حدیث از عبدالله روایت نموده‌اند.

از نسل حسین نیز می‌توان افراد زیر را نام برد:

- حسین پسر علی پسر حسین بن علی بن ابی‌طالب که عبدالله بن المبارک^۸ افتخار شاگردی او را

داشته است.

- عبدالله بن علی بن الحسین بن علی که موسی بن عقبه از او روایت کرده است.^۹

۱- الجرح و التعديل ص ۳۶۳ ج ۱ ق ۱

۲- التهذيب ج ۲ ص ۳۴۵

۳- الجرح و التعديل ص ۹۳ ج ۳ ق ۲

۴- در کتاب الاغانی نوشته‌ی ابوالفرج اصفهانی آمده است.

۵- التهذيب ج ۳ ص ۴۰۶

۶- همان، ج ۲ ص ۲۷۹

۷- الجرح و التعديل ص ۲۹ ج ۴ ق ۱ و التهذيب، ج ۹، ص ۳۷۱ و از مثال‌های روایت سعد از او می‌توان به احادیث بخاری، ج ۱، ص ۱۴۰ اشاره کرد.

۸- روایت ابن المبارک از حسین در سنن نسائی، ج ۱ ص ۲۶۳ آمده است.

۹- التهذيب ج ۵، ص ۳۲۵

- عمر پسر علی بن الحسین بن علی که محمد بن اسحاق از او روایت کرده است.
- زید بن علی بن الحسین بن علی، استاد زهری، اعمش و شعبه.
- پسرش حسین بن زید بن علی بن الحسین استاد درآوردی و ابومصعب زهری راوی موطا امام مالک.

از پسران جعفر صادق:

- محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که دو استاد بخاری: ابراهیم بن المنذر الحزامی و یعقوب بن حمید بن کاسب و نیز استاد مسلم: محمد بن ابو عمر العدنی، با او همدمی و مصاحبت داشته‌اند.

- اسحاق بن جعفر بن علی که ابراهیم بن المنذر و یعقوب بن حمید بن کاسب از او روایت کرده‌اند.
- علی بن جعفر بن محمد که نصر بن علی الجهضمی و سلمه بن شیب و بعضی از اساتید بخاری از او روایت کرده‌اند.

- و بالاخره علی پسر عمر پسر حسین بن علی استاد یزید بن عبدالله بن الهاد.
هر کس اسانید ابوهریره را در صحیحین بخاری و مسلم مورد بررسی قرار دهد، کثرت روایت این راویانی که از حسن و حسین و ذریت آن دو، روایت کرده‌اند را به واضیحی در می‌یابد و نیز متوجه کثرت ورود نام آنان در زمره‌ی اساتید صحیحین می‌شود و ما قصد ایجاز داشتیم و گرنه ذکر شماره‌ی صفحات مشتمل بر روایت حدیث ابوهریره از جانب آنان و هکذا بیان و تعیین صفحات محتوی روایت آنان از علویانی که از ذکر نامشان خودداری شد، کاری است آسان و قابل دسترسی. چون این روایات یا در صحیحین یا در سنن اربعه و یا در مسند امام احمد درج گردیده‌اند.

محمدیان و عمریان و بیان سکوت آنان

خود محمد بن حنفیه مستقیماً حدیث از ابوهریره روایت کرده و روایت او را در فصل سابق آوردیم. لکن پسرانش وقتی دیدند پدرشان حدیث از ابوهریره روایت می‌کند سکوت اختیار کرده و هیچ‌گونه طعنه و تجریحی نسبت به ابوهریره از خود نشان ندادند.

از ابنای محمد می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

- عبد بن محمد بن علی بن ابی طالب که زهری و عمرو بن دینار از او روایت کرده‌اند.
- ابراهیم بن محمد بن علی بن ابی طالب که محمد بن اسحاق از او روایت کرده است.
- از عمری‌های علوی نیز می‌توان افراد زیر را نام برد:
- محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، مادرش اسماء بنت عقیل بن ابی طالب که محمد بن اسحاق، ابن جریح و یحیی پسر سعید انصاری از او روایت کرده است.

- پسرش عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب که مادرش خدیجه دختر علی بن حسین (رض) است و درآوردی و ابن المبارک از او روایت کرده‌اند.

- پسر دیگرش عبیدالله بن محمد بن عمر، که ابن المبارک و ابویوسف قاضی شاگرد ابوحنیفه از او روایت نموده‌اند.

روایت این همکاران از ابوهریره در صحیحین مسلم و بخاری آمده است.

سکوت ام هانی (رض)

آفرین بر ام هانی - همچنان که پیامبر (ص) نیز روز فتح مکه او را تحسین کرد. ام هانی دختر ابوطالب و خواهر علی است. از شاگردان روایت کننده از ابوهریره، این افراد به شاگردی ام هانی برخاستند:

- پسر پسرش یحیی بن جعد بن هبیره، ابوصالح، کریب مولای ابن عباس، یزید ابومره مولای عقیل، شعبی، عطاء، مجاهد و عروه ابن الزبیر.

عقیلیان هم از تجریح ابوهریره می‌پرهیزند

عقیل بن ابی طالب شخصا از طعنه زدن بر ابوهریره اجتناب کرد و یارانش را که از مشاهیر راویان ابوهریره بودند مانند حسن بصری، عطاء بن ابی رباح و ابوالسمان از روایت حدیث ابوهریره، باز نداشت.

بعد از خودش نوه‌اش عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب به روایت حدیث شهرت پیدا کرد و مادرش زینب صغری دختر علی بن ابی طالب بود و عده‌ی زیادی از دست‌اندر کاران حدیث ابوهریره مانند ابن جریر، زائده، ثوری و شریک به مقام شاگردی و مصاحبت او دست یافتند.

جعفری‌ها بر سکوت همدستان شدند

اول آنان عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (رض) که مادرش اسماء دختر عمیس بود، زنی که بعدا همسر علی بن ابی طالب شد. علی عبدالله را بعد از کشته شدن پدرش در جنگ موته که در زمان پیامبر (ص) به وقوع پیوست با فرزندان خودش تربیت و سرپرستی کرد تا این که بزرگ شد و بالاخره در جنگ صفین یکی از فرماندهان جنگ بود و به عنوان عضوی از اعضای اهل حل و عقد (خبرگان طرف مشاوره) علی پذیرفته شد.

یکی از شاگردان عبدالله که حدیث ابوهریره را روایت می‌کردند، عروه بن الزبیر و یکی از استفاده کنندگان از حدیث ابوهریره عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی عادل عصر امویان بود.

سپس پسرش معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، اعرج و زهری حدیث از او روایت کرده‌اند. از همه‌ی این‌ها در اسانید صحیح مسلم و صحیح بخاری تا می‌رسد به ابوه‌ریره بحث فراوانی، وجود دارد.

عباسی‌ها نیز همین رویه را در پیش می‌گیرند

از جمله عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب که روایت او را از ابوه‌ریره در فصل سابق بیان کردیم. همچنین قثم بن العباس بن عبدالمطلب صحابی که علی بن ابی طالب (رض) او را امیر مدینه ساخت. این شخص که برادر شیری حسین بن علی است ابو اسحاق سبعی که از جمله‌ی روایت کنندگان و کاربران حدیث ابوه‌ریره است، حدیث او را روایت کرده است. کثیر بن العباس بن عبدالمطلب هم از جمله‌ی آنان است که اعرج و زهری حدیث او را روایت کرده‌اند. عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب کسی که علی او را امیر یمن ساخت و سلیمان بن یسار، عطاء بن ابی‌رباع و ابن سیرین حدیث از او روایت نموده‌اند و همه‌ی این‌ها حدیث ابوه‌ریره را روایت کرده‌اند. این از ابنای عباس و اما از میان نوه‌های او به تعبیری از میان فرزندان روات نامبرده، می‌توان افراد زیر را نام برد.

- علی بن عبدالله بن عباس که حدیث او را زهری و منصور بن المعتمر روایت کرده‌اند.
- عبدالله بن عبیدالله بن عباس که یحیی بن سعید انصاری حدیث از او روایت کرده است.
- عباس بن عبیدالله بن عباس، ابن جریح و ایوب سختیانی حدیث از او روایت کرده‌اند.
- داود بن علی بن عبدالله بن عباس که اوزاعی، ابن جریح، ثوری و شریک از او روایت کرده‌اند.
قابل ذکر است که نام همه‌ی راویانی که از این عباسیان روایت کرده‌اند در اسناد صحیحین بخاری و مسلم تا به ابوه‌ریره می‌رسد، آمده است.

سکوت یاران صحابی علی نسبت به جریحه‌دار کردن ابوه‌ریره

افراد ذیل‌الذکر همگی صحابه و از یاران علی بوده‌اند و در عین حال هیچ‌گونه جرح و لومی نسبت به ابوه‌ریره اظهار نداشته‌اند:

- جابر و ابوسعید خدری که در فصل گذشته از آنان یاد کردیم و همچنین است ابویوب.
- ابوذر غفاری (رض) که عده‌ای از روات ابوه‌ریره از جمله سعید بن المسیب، ابو ادریس خولانی، عبید بن عمیر و ابو عثمان نهدی همنشین او بوده و حدیث از او روایت کرده‌اند.

- عمار بن یاسر (رض) که در جنگ صفین همراه علی بود و در همین جنگ کشته شد و تعدادی از روات حدیث ابوهریره مانند حسن بصری و منصور بن راشد مولای عمار بن یاسر، حدیث او را روایت کرده‌اند.

- سلمان فارسی (رض) که از یاران ابوهریره تابعی بزرگوار عبدالرحمن بن مل ابوعثمان نهدی حدیث از او روایت کرده‌اند.

- حذیفه بن الیمان (رض) که از یاران ابوهریره: ابوادریس خولانی و ابوالشعثاء حدیث از او روایت کرده‌اند.

- جریر بن عبدالله بجلی کوفی (رض) امیر بجلیه در دو عصر جاهلیت و اسلام که از یاران ابوهریره نوه‌اش ابوزرعه بن عمرو بن جریر و شعبی حدیث از او روایت کرده‌اند.

- مقداد بن اسود (رض) یکی از بارزترین یاران صحابی علی که از یاران ابوهریره سلیمان بن یسار و عمیر بن اسحاق مولای بنی هاشم حدیث از او روایت کرده‌اند.

- سهل بن سعید ساعدی (رض) که زیاد عمر کرد و اخبار او راجع به حزن و اندوه وی برای حسین معروف می‌باشند و از یاران ابوهریره ابو حازم اشجعی و از دست‌اندرکاران حدیث ابوهریره ابن شهاب زهری حدیث از او روایت کرده‌اند.

- از صحابه از وزرای علی ابوالطفیل عامر بن واثله لثی (رض) است یکی از صحابه‌ی جوان که "همراه امیرالمومنین علی (ع) بود و حدیث از او روایت کرد و جزو شیعیان و پیروان او بود و نسبت به علی در جایگاهی قرار داشت و از شهرتی برخوردار بود که ما را از ذکر او بی‌نیاز می‌سازد. سپس با مختار بن ابوعبید در خونخواهی حسین قیام کرد و با مختار تا جایی پیش رفت که شهید شد اما مختار نجات یافت و پس از آن هم به حیات ادامه داد."^۱

از روایت کنندگان از ابوالطفیل از دست‌اندرکاران و ناشران حدیث ابوهریره از کسانی که نام آن‌ها در اسناد صحیحین بخاری و مسلم تا می‌رسد به ابوهریره آمده است، می‌توان به قتاده بن دعامه السدوسی، سعید بن ایاس جریری، زهری، ابوالزبیر مکی، عکرمة بن خالد مخزومی و عمرو بن دینار، اشاره کرد.

آری این قراین نیز روی هم جمع شده تا برائت و پاکی زبان علی را از آنچه به او نسبت داده شده اعلام نموده و تاکید کنند که - بحمدالله - آنچه گفته‌اند اساسی ندارد، بل که همچنان که شعبی (رح) اظهار کرده است "آن اندازه که بر زبان علی (رض) دروغ ساخته شده بر زبان هیچ احدی از امت اسلامی بسته نشده است."^۲

۱- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی ج ۱۵ ص ۱۴۷

۲- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۸۲

انتقاد بر ابوهریره

رد برخی از احادیث ابوهریره از جانب نخعی و حنفیه:

عمل غریبی از تابعی و فقیه بزرگ ابراهیم بن یزید نخعی کوفی به چشم می‌خورد و آن این که او برخی از احادیث ابوهریره را که با قیاس‌های فقهی مخالف بوده رد می‌کرده است. و چون ابوحنیفه اعتماد فراوانی به مرویات حماد بن ابی سلیمان از نخعی، داشته می‌بینیم خود امام ابوحنیفه و برخی از یارانش از نخعی پیروی کرده و بعضی از احادیث ابوهریره را رد کرده‌اند.

لذا این اقدام نخعی و ابوحنیفه به عنوان مستمسکی از جانب منتقدان ابوهریره مورد استفاده قرار گرفته است. زیرا به ظاهر آن اکتفا کرده و با آن طبل زده و در صرنا دمیدند و سر و صداهای زیادی به راه انداختند. تا جایی که در دل مردمان مخلصی هم شک ایجاد نمودند.

بر این اساس ما - ان شاء الله - این موضوع را به طور مفصل مورد بحث قرار می‌دهیم و بدینسان بطلان حیلۀ مکاران را روشن می‌نماییم.

نخعی گفته است: "برخی از احادیث ابوهریره را به کار می‌گرفتند و برخی را نیز می‌ساختند."^۱ همچنین گفته است: "دست‌اندرکاران علم حدیث در احادیث ابوهریره چیزی احساس می‌کردند و لذا به همۀ احادیثش عمل نمی‌کردند، مگر احادیثی که راجع به احوال دوزخ و بهشت بحث می‌کرد یا این که در باب تشویق بر عمل صالح بود و یا در مورد جلوگیری از کار بدی رسیده بود که در قرآن هم وجود داشت."^۲

نخعی خودش سبب جدایی انداختن در میان احادیث ابوهریره را توضیح داده و ادعانموده که ابوهریره فقیه نبوده است. همین ادعا حنفیه را جری ساخته تا بتوانند هر حدیث ابوهریره - که با قیاس جلی مخالفت داشته باشد - را رد نموده و بگویند: "هر یک از روایات ابوهریره که موافق قیاس است به

۱- اصول السرخسی ج ۱ ص ۳۴۱

۲- البدایه و النهایه ج ۸ ص ۱۰۹

آن عمل می‌شود و هر آنچه مخالف قیاس باشد در صورتی که امت (صاحب نظران) آن را بپذیرند به آن هم عمل می‌شود و گرنه قیاس صحیح از نظر شرع بر روایت او مقدم است. البته در موضوعاتی که باب رای درباره‌ی آن‌ها مسدود باشد "چون قیاس صحیح حجتی است که با قرآن، سنت و اجماع ثابت شده است. پس آنچه که از هر نظر مخالف قیاس صحیح باشد - به نظر آنان - مخالف کتاب، سنت مشهور و اجماع می‌باشد."^۱

بجا است در این‌جا این نصوص را تحلیل کرده و رای حافظان حدیث را در مورد آن‌ها از نظر بگذرانیم:

اولین مخالف خشمگین امام ذهبی است و اعلام می‌دارد که "این (انتقاد نخعی از ابوهریره بی مورد است) بی مورد است چرا که مسلمانان از قدیم و جدید حدیث ابوهریره را به علت برخوردار بودن از حفظ، بزرگواری و اتقان حجت دانسته‌اند. گذشته از این که امثال ابن عباس با او مودبانه رفتار کرده و می‌گویند: "أفت یا اباهریره، یعنی: فتوی بده ای ابوهریره." و به همین سبب سخن او را به باد انتقاد گرفتند."^۲

"ابن عساکر هم از ابوهریره پشتیبانی کرده و این سخن ابراهیم نخعی را رد نموده است."^۳ همچنین ابن کثیر تصریح کرده که کار کوفیان مردود می‌باشد و "جمهور با آنان مخالفند."^۴

به هر حال نخعی به علت داشتن این دیدگاه، از بعضی از مخالفت‌ها خود با حدیث ابوهریره پرده برداشته است. اما مقایسه‌ی فقهی که ابوهریره روایت کرده با فقه مورد قبول نخعی می‌تواند در این زمینه، برای داوری کردن به نفع یکی از آن دو طرف مرجع شناخته شود و می‌توان برای این کار به آوردن یک مثال اکتفا کرد:

رد گوسفند نصربه شده بعد از فروش:

یکی از این موارد حدیثی است از ابوهریره با مضمون رد گوسفندی که بعد از جمع شدن شیر زیاد در پستان‌هایش بر اثر برخورداری از دوشیدن آن، فروخته می‌شود به شرط این که مشتری یک صاع خرما را به عوض شیری که استفاده کرده است، به همراه گوسفند به مشتری برگرداند که این حدیث را بخاری^۵ روایت نموده و به دنبال آن فتوایی از ابن عباس آورده که موافق مفاد حدیث است. این گوسفند "مصراه" نامیده می‌شود. بدین معنی که "شیر در پستان گوسفند صرّی یعنی حبس شده و برای

۱- اصول السرخسی ج ۱ ص ۱۴۱

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۸ و میزان الاعتدال، ج ۱ ص ۳۵

۳- البدایه و النهایه، ج ۸ ص ۱۱۰

۴- همان منبع

۵- بخاری ج ۳ ص ۸۷

چند روز از دوشیدن آن خودداری می‌نمایند و تصریح در اصل به معنی حبس آب و جمع کردن آن آمده است. " محفله نیز همان گوسفند مصراه است. و بدین جهت محفله گفته می‌شود که شیر در پستانش جمع شده است.

جمهور فقها به مضمون این حدیث عمل کرده‌اند، مگر نخعی و به تبع او ابوحنیفه که آن را مخالف قیاس دانسته و رد کرده‌اند. و به تعبیری آن را مخالف مبادی عامه و اصول مقرر در شریعت دانسته‌اند. بدین معنی که آن را مخالف قیاس عام که عبارت است از عمل به مبادی و قواعد شریعت، تلقی کرده‌اند. لکن حقیقت این است که هرگاه نص ثابت شد به مثابه‌ی اصلی از اصول قلمداد گردیده و به صرف ظن به این که مخالف قیاس و اصول است، رد نمی‌شود.

چنین پیدا است که این موضوع برای امام قاضی ابویوسف و زفر بن هذیل که از اکابر یاران ابوحنیفه می‌باشند روشن و واضح بوده و لذا رای او و نخعی را رد نموده و به حدیث عمل کرده‌اند.

ابن حجر گفته است "جمهور اهل علم به ظاهر این حدیث عمل کرده و ابن مسعود و ابوهریره طبق آن فتوی داده‌اند بدون این که هیچ یک از یاران رسول خدا با آنان از در مخالفت در آیند. همچنین عده‌ی بیشماری از تابعین و نسل بعد از آنان نیز با این مسئله موافق بوده‌اند. بدون تفاوت قائل شدن میان این که شیر دوشیده شده زیاد باشد یا کم و یا این که خرما از خرما ی منطقه باشد یا خارج از منطقه وارد شده باشد.

"اکثر حنفیه در اصل مسئله و دیگران هم در فروع آن به مخالفت برخاسته‌اند. حنفیه گفته‌اند: حیوان خریداری شده با عیب تصریح رد نمی‌شود و دادن صاع خرما هم لازم نیست و از میان آنان زفر به مخالفت ایستاده و رای جمهور را پذیرفته است. مگر در مسئله‌ی خرما که گفته است خریدار در میان رد یک صاع خرما و یا نیم صاع گندم مختار خواهد بود.

"ابن ابی لیلی و ابو یوسف نیز در روایتی با جمهور موافق بوده‌اند. جز این که آنان گفته‌اند لازم نیست حتما یک صاع خرما به جای شیر استفاده شده با گوسفند مسترد گردد. بل که مشتری می‌تواند به جای خرما قیمت آن را هم به فروشنده برگرداند. در روایتی از امام مالک و برخی شافعیه نیز همین رای آمده لکن گفته‌اند به جای شیر باید از قوت منطقه به فروشنده پرداخت همچنان که در زکات فطر نیز این کار لازم است.

"بغوی نقل کرده است که در این که اگر بایع و مشتری به غیر خرما از قوت یا غیر آن رضایت دادند کافی است، خلافتی در میان علما وجود ندارد. اما ابن کج گفته است در این مسئله علما با هم متفق نیستند و ماوردی دو رای را در صورتی که مشتری از پیدا کردن خرما عاجز ماند نقل کرده است، مبنی بر این که آیا قیمت خرما را با نرخ آن جا می‌پردازد و یا با نرخ نزدیک‌ترین کشوری که خرما را از آن جا وارد می‌سازند که حنابله رای دوم را پذیرفته‌اند.

"حنفیه با بهانه‌های گوناگون از عمل به حدیث مصراه خودداری کرده‌اند:

برخی از آنان حدیث را به دلیل این که روایت ابوهریره است، مخدوش دانسته و گفته‌اند چون ابوهریره به درجه‌ی ابن مسعود و غیر او از فقهای صحابه نرسیده است، نمی‌توان به حدیثی از او که مخالف قیاس جلی باشد، عمل کرد و این حرفی است که گوینده‌اش خود را با ارائه‌ی آن آزار داده است و نقل آن ما را از ردش بی‌نیاز می‌سازد و خود ابوحنیفه قیاس جلی را به خاطر روایت ابوهریره و امثال او ترک نموده است. مانند مسئله‌ی وضو با نیذ خرما و یا تجدید وضو از قهقهه در نماز و غیر این‌ها. و به نظر به خاطر این نکته است که بخاری حدیث ابن مسعود را به دنبال حدیث ابوهریره آورده برای اشاره به این که ابن مسعود هم به مطابق حدیث ابوهریره فتوی داده است و در صورتی که حدیث ابوهریره در این مورد ثابت نمی‌بود، ابن مسعود در این مسئله با قیاس جلی مخالفت نمی‌کرد.^۱ سپس ابن حجر می‌افزاید: "باید گفت که ابوهریره به تنهایی این حدیث را روایت نکرده است. بلکه ابوداود آن را از حدیث ابن عمر روایت نموده و طبرانی نیز آن را از طریق دیگری از ابن عمر روایت نموده است. همچنین ابویعلی آن را از حدیث انس روایت کرده و هکذا بیهقی در خلاقیات آن را از حدیث عمرو بن المزنی و احمد از روایت مردی از صحابه که نام برده نشده، روایت نموده است. "ابن عبدالبر گفته است این حدیث از نظر عقل، صحت و ثبوتش مورد اجماع است و کسی که آن را نپذیرفته به دلایل بی‌اساسی استناد نموده است."

سپس ابن حجر علت‌هایی را که آنان برای رد این حدیث ابوهریره تراشیده‌اند، همراه با پاسخ آن‌ها، آورده و از سمعانی نقل کرده که گفته است: "هرگاه حدیثی ثابت شد به عنوان اصلی از اصول مورد قبول واقع شده و نیازمند آن نیست که با اصلی دیگر تطبیق داده شود. زیرا اگر با آن موافق باشد که هیچ، اما اگر مخالف آن باشد در این صورت نمی‌توان هیچ کدام از آن‌ها را رد کرد، چرا که اگر چنین کنیم حدیثی را با قیاس رد کرده‌ایم و این عمل به اتفاق مردود می‌باشد."^۱

آن‌گاه ابن حجر با هشت دلیل قوی اثبات می‌نماید که این حدیث مخالف قیاس نیست.

شیخ در این زمینه داد سخن داده و خوب از عهده‌ی بیان مطلب بر آمده است که حقیر از ذکر این دلایل و کلام ارزشمند دیگری که در اثنای نقول سابق وجود داشت به خاطر وجود اصطلاحات و مباحث فقهی و اصولی که درک آن برای خواننده‌ی غیر متخصص در این فنون، دشوار به نظر می‌رسد، خودداری کردم.

احمد محمد شاکر، کلام ابن حجر را پسندیده و آن را چنین توصیف کرده است: "این سخن سخنی است بسیار بلیغ و عالی در زمینه‌ی نقد ادبی بر سخن کسانی که جرات تعدی به ابوهریره را به خود داده‌اند."^۱

به این ترتیب عاری ساختن ابوهریره از فقه "از نگاه محققین حنفیه رد شده است."^۲ چون ابن همام در کتاب التحریر گفته است: "ابوهریره فقیه است" و "شارح این کتاب ابن امیر الحاج، ج ۲، ص ۲۵۱ گفته است: "ابوهریره چیزی از شرایط اجتهاد کم نداشته و در عصر صحابه فتوی داده است در حالی که در عصر اصحاب به جز مجتهد کسی فتوی صادر نمی‌کرد."^۳

داناترین فرد مجموع علمای حنفیه، بعد از صدر اول، جامع و شارح کتاب‌های محمد بن حسن شیبانی از شاگردان ابوحنیفه، شمس الائمہ سرخسی، متوفای سال ۴۹۰ هـ.ق، به بیان تعظیم و اجلال ابوهریره از جانب حنفیه پرداخته و کلام بلیغی را بر زبان جاری ساخته که در آن به گونه‌ی مسرت‌بخشی از ابوهریره تعریف کرده و حنفیه را از تهمت کاستن قدر و منزلت ابوهریره تبرئه نموده و گفته است: "شاید کسی گمان کند که این سخن ما توهین به ابوهریره است، معاذالله که چنین باشد، چون ابوهریره در عدالت، حفظ و ضبط حدیث پیشتاز است."^۴ و نیز گفته است: "ابوهریره کسی است که احدی در عدالت و طول صحبت او با رسول خدا (ص) شک ندارد." سپس در ادامه گفت: "همچنین در حسن حفظ و ضبط او نیز کسی شک ندارد"^۵ و او را توصیف کرده به این که: "او به عدالت، ضبط و حفظ معروف است" و او "جزو کسانی است که به مصاحبت رسول خدا (ص) و شنیدن حدیث از او شهرت یافته‌اند."^۶

اما آن چه ابوریه روایت کرده مبنی بر این که ابوحنیفه گفته است: همه‌ی اصحاب رسول خدا دارای عدالت می‌باشند، به استثنای عده‌ای و ابوهریره را هم استثنا کرده است، این یک دروغ بیش نیست و احدی از ثقات آن را روایت نکرده است. بلکه فقط ابن ابی‌الحدید آن را از اسکافی روایت کرده و هر دوی آن‌ها (از نظر روایت) ضعیف می‌باشند.

البته هر چه باشد نخعی، ابوحنیفه و یارانش در مقام اجتهاد محض بوده و به هر حال مأجور نخواهند بود، زیرا می‌دانیم که آنان از نیت پاک، ایمان قوی و تعصب برای دفاع از شریعت برخوردار بوده‌اند و هیچ کدام از ایشان نخواسته‌اند با این اجتهادات خود ابوهریره را متهم به دروغ کرده و یا از او بدگویی کنند. چون آنان برتر از آنند که بر چنین گناه بزرگ و بدعت منکری تصمیم بگیرند - حاشا از ایشان -

۱- مسند امام احمد، ج ۱۳، ص ۲۹

۲- الانوار الکاشفه، معلمی، ص ۱۷۶

۳- همان

۴- اصول سرخسی، ج ۱، ص ۳۴۱

۵- همان، ص ۳۴۰

۶- همان، ص ۳۴۰

زیرا آنان جزو امامانی هستند که مقتدای مردم بوده و از آنان تقلید به عمل آمده است. بلکه بیماری در دل کسانی قرار دارد که مقصود و کلام آنان را تحریف کرده است. زیرا ابوحنیفه اگر از یک سو برخی از احادیث ابوهریره را رد کرده است. از طرفی دیگر بسیاری از احادیثش را روایت نموده است. برای نمونه به "کتاب الآثار" که ابویوسف آن را از او روایت کرده^۱ و همچنین به مسند امام ابوحنیفه که حصکفی آن را روایت نموده است، مراجعه شود.

انتقاد از طرف ضعیف باوران

"بدان که مردم از لحاظ درک و فهم و آرا با هم تفاوت دارند به ویژه در مسائل مربوط به امور دینی و غیبی، چون علم انسان در برابر علم و حکمت خداوند متعال ناچیز است و بدین خاطر آیات فراوانی در قرآن هست که بسیاری از مردم فهم آنها را مشکل می‌پندارند و در این زمینه کتاب‌های زیادی تالیف شده است. همچنین عده‌ی زیادی از مردم احادیث فراوان ثابت شده از رسول خدا (ص) را دشوار می‌انگارند که برخی از آنها را بزرگان صحابه و یا تعدادی از آنان روایت کرده‌اند."^۲

بدینسان معلوم می‌شود که دشوار و مشکل به نظر رسیدن نصی به معنی باطل بودن آن نص نیست و وجود نصوصی که ظاهر آنها مشکل است به صورت اتفاقی در کتاب و سنت واقع نشده‌اند بلکه عمدا در نظر گرفته شده‌اند برای این که خداوند درون انسان‌ها را بیازماید و راه‌هایی را برای تلاش و فعالیت‌های علمی به روی علما بگشاید تا به وسیله‌ی آن بر درجاتشان بیفزاید.^۲

اما کم‌خردان، عقلشان از تصور این امور غیبی و غریب عاجز مانده و لذا گفتند لازم است حدیث را بر عقل عرضه کرد و هر آنچه در محدوده‌ی تصورات عقل ناقص آنان قرار گرفت، آن را پذیرفته و صحیح دانستند و حدیثی را که از حدود تصورات عقلشان خارج بود، رها کرده و روایتش را به دروغ متهم ساختند.

"داستان عرضه کردن حدیث بر عقل، داستانی است قدیم که برخی از معتزلیان مردم را به آن فراخوانده و عملا آن را به اجرا درآورده‌اند و خاورشناسان نیز اخیرا آن را مطرح ساخته‌اند و استاد احمد امین (رح) در این مسئله از آنان تبعیت کرده و تعدادی از احادیث صحیح را به عنوان مثال ذکر کرده و به نظر وی عقلا غیر قابل قبول می‌باشند."

آنان "در میان حدیثی که عقل آن را نمی‌پذیرد با حدیثی که آن را غریب می‌پندارد تفاوت قایل نشده‌اند و هر دو نوع حدیث را در این که باید به سرعت آنها را انکار و تکذیب کرد، یکی دانسته‌اند. با این که حکم عقل در حدیثی که آن را نمی‌پذیرد، ناشی از محال بودن آن است و در حدیثی که آن

۱- الآثار صص ۲۲، ۲۷، ۵۵، ۱۰۷

۲- الانوار الکاشفه ص ۲۲۳

را غریب می‌داند ناشی از عاجز ماندن از تصور آن است و میان این دو حدیث تفاوت بسیار زیاد است.^۱

یکی از زشت‌ترین جسارت‌هایی که مرتکب آن شده‌اند و نیز از بدترین فریبی که از عقل ناقص خود خورده‌اند، این است که احادیث ابوهریره (رض) را تکذیب نموده‌اند. اما مشاهده یک نمونه از حقی که آن را از ابوهریره غریب پنداشته‌اند، به خوبی روشن می‌سازد که انسان چگونه باید حدیث صحیح الاسناد را بپذیرد ولو این که غریب هم باشد و حدیث مگس در این باره برای اهل اندیشه، کافی است.

حدیث مگس

بخاری روایت کرده "از ابوهریره (رض) که رسول خدا (ص) گفت: اذا وقع الذباب فی اناء احدکم فلیغمسه کله ثم لیطرحه فان فی احد جناحیه شفاء و فی الاخرء"^۲
[هر گاه مگس در یکی از ظرف‌های شما واقع شد (کسی که می‌خواهد یا ناچار است از محتوای ظرف استفاده کند) باید همه‌ی مگس را در مایع فرو برد و سپس آن را دور اندازد، چرا که در یکی از بال‌هایش (سبب) شفا و در دیگری سبب درد وجود دارد.]

به علت غرابتی که در حدیث وجود دارد، افراد ضعیف‌الایمان و گستاخان به تکذیب آن مبادرت ورزیده‌اند در حالی که - قبل از این که به تجزیه و تحلیل حدیث از نظر طبیی پردازیم - می‌بینیم در واقع راویان دیگری نیز غیر از ابوهریره آن را روایت کرده‌اند و به این ترتیب ابوهریره از انفراد خارج شده و به حالت متابعه^۳ می‌پیوندد. و سوگند به خدا این درآمدن به حالت متابعه نیست، بل که شایسته‌تر آن است که گفته شود غیر ابوهریره نیز توفیق نیل به مشارکت در اجر و شرف حمل این حدیث و تبلیغ آن به امت را به دست آورده‌اند. چون ابوهریره (رض) به تنهایی آن را روایت نکرده است. بلکه ابوسعید خدری نیز آن را از پیامبر (ص) روایت کرده است. آن‌چنان که در مسند امام احمد حدیث شماره (۱۱۲۰۷) سنن النسائی، ج ۲ ص ۱۹۳ و سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۸۵، با سند صحیح آمده است. همچنین انس بن مالک، بر اساس آنچه هیتمی در مجمع‌الزوائد، ج ۵، ص ۳۸ گفته، آن را روایت نموده است. طبق گفته‌ی هیتمی بزار آن را روایت کرده و رجال آن رجال حدیث صحیح می‌باشند.

از کسانی که به بهترین شیوه درباره‌ی صحت این حدیث سخن گفته‌اند می‌توان به استاد شیخ محمد السماحی اشاره نمود. زیرا او به طول مفصل راجع به طرق حدیث و آرای متقدمین درباره‌ی آن، بحث

۱- السننه و مکانتها، ص ۴۵

۲- صحیح بخاری، ج ۷ ص ۱۸۱

۳- ۲۱۶- متابعه در اصطلاح علم مصطلح الحدیث این است که غیر راوی در روایت حدیث با راوی شرکت داشته باشد (تیسیر مصطلح الحدیث -

محمد طحان) "مترجم"

کرده است. سپس در ضمن جوابیه‌اش یک مقاله‌ی علمی بسیار مهمی را از دو نفر طیب به نام‌های دکتر محمود کمال و دکتر محمد عبدالمنعم حسین آورده که آن را در جزء هفتم از مجله‌ی الازهر سال ۱۳۷۸ منتشر ساختند و در آن موضوع اثبات حمل مواد ضد میکروب توسط مگس را از دانشمندان غرب نقل کرده و گفته‌اند: دانشمندان غربی این مواد را در مگس کشف نموده‌اند.

این دو پزشک می‌گویند: "در منابع علمی آمده است که "بریفلد" استاد دانشگاه هال آلمان در سال ۱۸۷۱ دریافت که مگس خانگی مبتلا به انگلی از جنس انگل‌های قارچی است که او آن‌ها را امپوزا موسکی نامید... او گفت: این انگل‌ها در لایه‌ی چربی داخل شکم مگس به صورت سلول‌های محتوی آنزیمی خاص زندگی می‌کنند. آن‌ها در ابتدا دایره شکل بوده و سپس در جهت طول تغییر شکل داده و از راه سوراخ‌های تنفسی یا از میان مفاصل بطنی از شکم خارج و در بیرون جسم مگس قرار می‌گیرند. این فرایند نقش تناسلی انگل را بازی کرده و تخم انگل‌ها به مقداری که امکان انفجار سلول را فراهم سازند در داخل سلول تجمع نموده و بدینسان سلول باز شده و تخم‌ها به سوی خارج آزاد می‌شوند و این انفجار و رهاسازی با نیروی دفع شدیدی انجام می‌پذیرد به گونه‌ای که تخم‌ها بر اثر منفجر شدن سلول و فوران مایع داخل آن به مقدار تقریبی ۲ سانتی‌متر، دور رانده می‌شوند. همواره در پیرامون مگس مرده و رها شده بر شیشه، میدانی از تخم این انگل‌ها وجود دارد. سر سلول‌های مستطیل شکلی که تخم‌ها از آن خارج می‌شود پیرامون شکم و پشت (بخش سوم و نهایی مگس) قرار دارد و این قسمت از مگس هنگامی که بر جایی می‌نشیند تا توازن خود را حفظ کرده و آماده‌ی پرواز گردد، همواره بلندنگاه داشته می‌شود و انفجار سلول - همچنان که گفته شد - پس از بالا رفتن فشار مایع داخل سلول مستطیل شکل به مقدار معینی، به وقوع می‌پیوندد.

"این فرایند گاهی ناشی از وجود قطره‌ای زائد از مایع موجود پیرامون سلول مستطیل شکل می‌باشد و در هنگام انفجار همراه با مایع و تخم‌ها مقداری از سیتوپلازم از انگل خارج می‌شود. همچنان که استاد لانگیرون - بزرگترین استاد در دانش انگل‌شناسی در سال ۱۹۴۵ - گفته است: این انگل‌های قارچی، همچنان که گفتیم، به صورت سلول‌هایی دایره شکل در داخل بافت‌های بدن مگس، زندگی می‌کنند و آنزیم‌هایی قوی از خود ترشح می‌نمایند، در حدی که اجزای حامل بیماری حشره را تجزیه کرده و آن را ذوب می‌سازند.

از سویی یگر در سال‌های (۱۹۵۰-۱۹۴۷) آرنشتین و کوک از انگلستان و رولیوس سویسی توانستند نوعی آنتی بیوتیک را به نام جافاسین از همان انگل‌های موجود در مگس استخراج نمایند که این آنتی بیوتیک باکتری‌های مختلفی را از جمله باکتری‌های گرم منفی و گرم مثبت و همچنین باکتری‌های بیماری دیسانتری و تیفوئید را می‌کشد. در سال ۱۹۴۸ دانشمندانی چون بریان، کورتیس، هیمینگ، جیفریس و ماکجوان از انگلستان آنتی بیوتیکی به نام کلوتیزین را از انگل‌های قارچی که در مگس

می‌زید و بر باکتری‌های گرم منفی از جمله باکتری‌های دیسانتری و تیفوئید تاثیر می‌گذارد، تولید کردند.

در سال ۱۹۴۹ کوکس و فامر از انگلستان، گرمان، روث اتلنجر و بلائتر از سویس آنتی بیوتیکی موسوم به انیاتین از خود انگل‌های قارچی که در مگس زندگی می‌کنند تولید کردند که تاثیر زیادی بر روی باکتری‌های گرم مثبت و گرم منفی و همچنین بر برخی از انگل‌های دیگر از جمله باکتری دیسانتری، تیفوئید و کولیرا، دارد.

"این آنتی بیوتیک‌ها هنوز در پزشکی به کار برده نشده‌اند ولی تنها به یک دلیل از عجایب علمی به شمار می‌روند و آن این که اگر به مقدار زیادی داخل جسم شوند باعث به وجود آمدن مشکلات زیادی در زمینه‌ی بیماری می‌گردند در حالی که از قدرت بسیار بالایی برخوردار بوده و قدرتشان از قدرت تمامی آنتی‌بیوتیک‌های مورد استعمال در علاج بیماری‌های گوناگون بیشتر است و مقدار بسیار کمی از آن‌ها برای جلوگیری از حیات یا رشد باکتری‌های تیفوئید، دیسانتری، کولیرا و امثال آن، کفایت می‌کند.

در سال ۱۹۴۷ موفیتش آنتی‌بیوتیک‌هایی را از مزرعه‌ی انگل‌های موجود بر روی جسم مگس جدا کرد و دید که آن‌ها دارای تاثیر فراوانی بر برخی باکتری‌های گرم منفی مانند باکتری تیفوئید دیسانتری و امثال آن‌ها می‌باشند.

"وی همچنین با بحث و بررسی پیرامون نفع این انگل‌های قارچی برای مقاومت در برابر میکروب‌های به وجود آورنده‌ی بیماری تب که مدت کمی برای بستری لازم دارد، دریافت که یک گرم از این آنتی بیوتیک ممکن است بیش از ۱۰۰۰ لیتر شیر را از آلودگی به باکتری‌های بیماری‌زای نامبرده محفوظ نگاه دارد و این خود بزرگترین دلیل است بر قدرت فراوان این آنتی‌بیوتیک‌ها.

"اما در خصوص آلودگی مگس به میکروب‌های بیماری‌زایی چون میکروب کولیرا، تیفوئید و دیسانتریت و غیر آن که مگس آن‌ها را از فاضلاب‌ها، فضولات و مدفوع بیماران، جاهایی که مگس اکثرا به آن‌ها رفت و آمد می‌کند، منتقل می‌سازد، باید گفت که این میکروب‌ها فقط بر روی پاهای مگس و یا در مدفوع آن وجود خواهد داشت و این مطلب در تمامی منابع باکتری شناسی به اثبات رسیده است و ذکر نام مؤلفین با منابعی که به این حقیقت روشن تصریح نموده‌اند، ضروری به نظر نمی‌رسد.

"از همه‌ی آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که هر گاه مگس بر روی خوراک، نشست بدون شک آن را با پاهایش که آلوده به میکروب‌های بیماری‌زایی چون میکروب تیفوئید، کولیرا، دیسانتری و یا غیر آن‌ها، لمس می‌نماید و هر گاه روی غذا، مدفوع انداخت آن را - همچنان که در مورد آلودگی‌های پاهایش اشاره کردیم - آلوده می‌سازد.

"اما انگل‌های قارچی که آنتی‌بیوتیک از خود ترشح می‌نمایند و میکروب‌های بیماری‌زای موجود در مدفوع و در روی پاهای مگس را می‌کشند، این انگل‌ها در شکم مگس قرار داشته و همراه با مایع موجود در سلول مستطیل شکل که محتوی آنتی‌بیوتیک می‌باشد از انگل‌ها رها نمی‌شود مگر وقتی که مایعی که فشار داخلی مایع سلول را افزایش می‌دهد با آن برخورد کند و سبب انفجار سلول مستطیل شکل و خروج تخم‌ها و مایع گردد.

"بدینسان دانشمندان با بررسی‌های خود این حدیث نبوی را که ضرورت فرو بردن همه‌ی مگس را در مایع یا خوراکی که در آن افتاده است را به خاطر خنثی کردن اثر میکروب‌های بیماری‌زایی که با پا یا در مدفوع آن‌ها را منتقل ساخته است، تفسیر می‌نمایند.

"همچنین حقیقت دیگری را که حدیث به آن اشاره کرده است، روشن ساخته‌اند و آن این که در یکی از بال‌های مگس بیماری وجود دارد و در واقع یعنی یکی از اجزای جسم مگس محتوی بیماری‌های منتقل شده توسط میکروب‌های بیماری‌زایی است که با خود حمل کرده است و با بال دیگرش در برگیرنده‌ی شفا و درمان است که عبارت است از آنتی‌بیوتیک‌هایی که انگل‌های قارچی موجود در شکم مگس، آن‌هایی که همراه با مایع موجود در پیرامون سلول‌های مستطیل شکل انگل‌ها، خارج می‌شوند، آن‌ها را ترشح می‌نمایند.^۱

بدینسان معجزه‌ی خداوند - علی‌رغم میل و خواست الحاد - تحقق پیدا می‌کند.

۲۱۷- المساحی، المنهج الحدیثی، ص ۳۸۶ و طحاوی در کتاب معانی الآثار ج ۴ ص ۲۸۴ گفته است جلو انداختن بالی که محتوی بیماری است از جانب مگس همچنان که در برخی روایات به آن تصریح شده است یک الهام است از طرف خداوند به مگس همچنان که به زنبور عسل الهام نموده که در کوه‌ها برای خود خانه بسازد.

قسمت سوم

با کسانی که حدیث ابوهریره را روایت کرده‌اند

روایت افراد مورد اطمینان (موثق) از او:

حاکم از شیخ شیوخش ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه روایت کرده که او در مورد ابوهریره می‌گوید: "او از جمله یاران بوده که بیشترین عدد احادیث روایت شده از رسول خدا (ص) را - در میان روایاتی که از او و بقیه یاران با مخارج صحیح منتشر گردیده‌اند - به خود اختصاص داده است.^۱ حافظ ابن حجر می‌گوید: اهل حدیث بر این امر که ابوهریره بیشتر از همه ی اصحاب از رسول خدا (ص) حدیث روایت کرده است، اتفاق دارند. ابومحمد بن حزم گوید مسند بقی بن مخلد بیش از پنج هزار و سیصد و اندی از احادیث مروی ابوهریره را در خود جای داده است.^۲

جای توجه و دقت است که این عدد، عدد متون مستقل نیست، بلکه عدد تمامی روایاتی است با تکراری‌ها و روایات ضعیف که بقی بن مخلد آن‌ها را از ابوهریره روایت کرده است. با این وصف تعداد روایات صحیحی غیر تکراری نسبت به این رقم خیلی کمتر است، پس نکند که ابهام آفرینی طعنه‌گران تو را بفریبد که گویا بیشتر از پنج هزار متن را روایت کرده است و دلیل بر این ادعا هم این است که امام احمد پسر حنبل در مسند خویش ۳۸۴۸ حدیث را از او روایت کرده است که احادیث تکراری فراوان - به لفظ یا معنی - در میان آن‌ها وجود دارد. چون عادت و رویه‌ی او در مسندش بر تکرار حدیث^۳ است و در میان مرویات او احادیث ضعیف‌السند وجود دارد و جز تعداد کمی، به احادیث صحیح غیر مکرر دست نیافته است، که خیلی از این رقم کمتراند. مطلبی که از این هم بیشتر بر مقصد ما دلالت می‌ورزد، این که ابن حجر عسقلانی احادیث صحیحی منقول از ابوهریره را که در بخاری آمده‌اند، بر شمرده است. تنها به ۴۴۶ حدیث صحیح دسترسی پیدا کرده است.^۴ این در حالی است که ۱۰۱۱ حدیث موصول را از ابوهریره بر شمرده است. سبب این تفاوت فراوان این است که بیشتر این روایت‌ها تکراری هستند. با این توضیح روشن می‌شود که محدثین احادیث ضعیف و تکراری را نیز در مرویات خویش می‌آوردند. پس از تدلیس دشمنان، و هولناک شمردن کثرت

۱- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۲

۲- الاصابه ج ۴ ص ۲۰۲

۳- به کلام احمد شاکر در المسند ج ۱ ص ۸۳ مراجعه شود.

۴- فتح الباری ۵۷/۱ هدی الساری ج ۲ ص ۱۹۲

احادیث ابوهریره توسط آنها، بر حذر باش و مقارنه‌ای میان سرشماری بنده و سرشماری ابن حجر برای احادیث او بزرگترین دلیل برای شما به شمار می‌رود. این حقیقتی بسیار مهم برای دفع شبهاتی است که در رابطه با کثرت روایت ابوهریره و قلت روایت دیگران، به راه انداخته‌اند. زیرا آنها تعداد احادیث ابوهریره را می‌آورند، آن هم طبق سرشماری ابن حجر یا غیر او. یعنی چنین نیست که همه‌ی آنچه به ابوهریره نسبت داده شده است، صحیح، و از او روایت گردیده باشد. بل که جعل کنندگان حدیث او را مقصد و هدف خویش قرار داده و احادیث کثیری به نام او جعل و وضع کرده‌اند و در این راستا از آوازه و شهرت او استفاده نموده‌اند. اگر بقی پسر مخلد همه‌ی احادیث ابوهریره را در مسند خویش ذکر کرده است، قرار نیست که ابوهریره ملزم به دفاع از همه‌ی روایاتی باشد که از او روایت گشته‌اند.

و این احادیث پاک و طیبه‌ی فراوان را افراد کثیری از او روایت کرده‌اند. ابن حجر گوید: بخاری گفته که نزدیک به ۸۰۰ نفر از اهل علم - یا بیشتر از این عدد - از صحابه و تابعین و غیرهم احادیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند.^۱ همه‌ی این افراد محل ثقة و جای اطمینان بوده‌اند، جز اندک افرادی که مجهول الحال مانده‌اند و جز تعداد خیلی کمی که ضعیف بوده‌اند.

این امر که تعداد به این فراوانی (۸۰۰ نفر) از بزرگان صحابه و تابعین حدیث را از او گرفته‌اند و به احادیث و روایات او اعتماد و ثقة پیدا کرده‌اند، در واقع ۸۰۰ دلیل بر جلالت قدر و صدق لهجی او، و ۸۰۰ تکذیب بر کسانی که آتش حسادت و عداوت و تعصب دل‌های آنها را خورده است - از مستشرقین و پیروان مسلمانان نشان - تلقی می‌شود.^۲

افراد جای ثقة و اعتماد - از آنها نیز، آنهایی که شناخته شده و در قوت ضبط و اتقان از دیگران - ممتاز هستند. از این رو ائمه‌ی نقد آنها را به چندین درجه تقسیم کرده و احادیث برخی از آنها را به صحیحتر از احادیث دیگران توصیف کرده‌اند. لکن با رعایت احوال کسانی که - از تابعین یا تابع تابعین - احادیث را از آنها روایت کرده‌اند.

پس صحیح‌ترین اسنادهای ابی هریره در نظر بخاری سندی است که ابو الزناد، از اعرج، سپس ابوهریره (رض) روایت کرده باشد.

اما صحیح‌ترین حدیث ابوهریره نزد امام احمد پسر حنبل، حدیثی است که محمد بن سیرین روایتش کرده باشد. بعد از او حدیثی که سعید پسر مسیب آن را روایت کرده باشد.

۱- التهذیب ج ۱۲/ص ۲۶۵ این کلمه را در مولفات چاپ شده‌ی بخاری نیافته‌ام، شاید در تاریخ الاوسط او که چاپ نشده، موجود باشد.

۲- از کلام استاد السباعی رحمه‌الله ص ۲۸۰

اما صحیح‌ترین احادیث ابوهریره نزد امام علی بن مدینی، احادیثی هستند که شش تن آنها را روایت کرده باشند که عبارتند از ابن‌المسیب، ابو سلمه، اعرج، ابوصالح، ابن‌سیرین و طاووس.

صحیح‌ترین احادیث ابوهریره نزد ابن‌معین نیز، احادیث شش تن هستند که عبارتند از: ابن‌المسیب، ابوصالح، ابن‌سیرین، مقبری، اعرج و ابو رافع که در چهار نفر آنها موافق ابن‌المدینی بوده است و اباصلمه و طاووس را استثنا کرده که به عوض آنها مقبری و ابو رافع را آورده است.

اما بخاری از همه‌ی این‌ها، و افراد بسیاری غیر این‌ها نیز، از بزرگان تابعین احادیث روایت کرده است و در نتیجه مجموعه‌ی یارانی که بخاری برای ابوهریره ذکر کرده است، ۵۷ نفر تابعی هستند که این عده غیر ابن‌عباس و انس هستند که از جمله‌ی ۸۰۰ نفری به شمار می‌آیند که بخاری آنها را شمرده است که از ابوهریره حدیث نقل کرده‌اند.

من بر این امر حریص بودم که سخن بخاری را در زمینه‌ی ۸۰۰ نفر بودن کسانی که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند، تحقیق کنم و یک سرشماری دقیق علمی بر روی آنها انجام دهم که دل دوستداران ابوهریره از آن شاد گردد و هر کس را که مدعی است، بخاری در مورد ابوهریره مبالغه ورزیده و به سکوت وادارد. به استخراج مثال‌هایی از روایات یاران ابوهریره در صحیحین و سنن اربعه (ابی‌دواد - نسایی - ترمذی و ابن‌ماجه) و مسند احمد پرداختم، بعد روایات کسان دیگری را ذکر کردم که در این هفت کتاب نیامده‌اند و آنها را از کتاب‌های دیگری استخراج کردم، بعد به استخراج نام کسانی پرداختم که عبدالرحمن پسر ابی‌الحاتم در کتاب الجرح و التعديل روایت آنها را از ابوهریره آورده است و من به روایت آنها در این کتب دست نیافته‌ام. بعد به ذکر اسامی کسانی پرداخته‌ام که ابن‌حبان در کتابش الثقات روایت آنها از ابوهریره را آورده است که در این کتب نیامده‌اند، بعد فهرستی از این روایات طبق حروف الفبا با تکرار کسانی که مشهور به لقب یا کنیه‌ای هستند - اگر روایتی از او نقل شده باشد - پرداخته‌ام و به هر کدام از آنان عددی اختصاص داده‌ام، بعد در فهرست دیگری به ارقام کسانی که بخاری نام آنها را در صحیح خود آورده است، پرداخته‌ام. بعد ارقام کسانی را که مسلم آنها را ذکر کرده و در فهرست بخاری نیامده‌اند، آورده‌ام. بعد فهرست کسانی را که اصحاب سنن و امام احمد آورده‌اند بر فهرست بخاری و مسلم افزوده‌ام. بعد فهرست کسانی را که ابن‌راهویه و غیر او بر مرویات این هفت کتاب افزوده‌اند، آورده‌ام. بعد نام کسانی را که ابن‌ابی‌الحاتم آورده است، بعد زیادات ابن‌حبان را، همه‌ی این سعی و تلاش و فهرست بندی در راستای استفاده بیشتر خواننده و محقق صورت گرفته است که خواننده محترم همه‌ی این توضیحات و فهرست‌ها را در کتاب مفصل بنده موسوم به "دفاع عن ابی هریره" [دفاعی از ابوهریره] خواهد یافت.

مناقب ابوهریره در این خلاصه نمی‌شوند که تعداد ۸۰۰ نفر - طبق شمارش بخاری - یا بیشتر احادیث او را روایت کرده‌اند، چرا که طبق سرشماری که من انجام داده‌ام، عدد آنها کمی کمتر از این رقم

است، بلکه منحصر گردانیدن آنها در هشتصد تن باعث ضایع شدن بسیاری از دست‌نوشته‌های حدیثی خواهد شد که مثال‌های فراوان دیگری در آنها وجود دارد. چون در مسند ضحیم بن مخلد و غیر او، بلکه غیر از این مناقب، مناقب دیگری وجود دارد که در ضمن اعترافات اتباع تابعین در ممالک حجاز و عراق و شام و مصر و خراسان آشکار و روشن می‌شوند که اعترافات این عدد فراوان به روایات یاران ابوهریره که احادیث از او گرفته و به دیگران رسانده‌اند و در کتب مدون حدیث به وفور یافت می‌شوند، جزو مفاخر و مناقب او به شمار می‌آیند.

بسیار مفید و با اهمیت به نظر می‌رسد که خواننده‌ی عزیز را بر نام‌هایی مطلع گردانیم که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند و با این که از جمله‌ی بزرگان و شجاعان انسان‌ها بوده‌اند و به عقل و نیک اندیشی و دورنگری شهرت داشته‌اند و صاحب فقه و استنباط بوده، یا اهل عدل و حسن قضاوت و زهد و پارسای و کثرت عبادت به شمار رفته‌اند یا به شریف‌ترین خانواده‌های قریشی و انصاری منتسب بوده‌اند. با وصف دارا بودن همه‌ی این مناقب - که محال است این چنین افرادی از مشاهده‌ی دروغ از او غفلت بورزند - از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند. کسی که دروغگو و ضعیف یا اهل جعل حدیث باشد، حال و وضع خود را حداقل از دو سه نفر مخفی نگه می‌دارد که از او حدیث روایت می‌کنند و بعضاً به دروغگویی همچون خودش می‌رسد که در جهت خدمت به اطلاع رسانی دروغ و دروغگویی، دروغ او را نقل کند اما محال است که کسی بتواند حال و وضع دروغویانه‌ی خود را از صدها نفر پنهان بدارد، یا این که به صدها نفر دروغگو دسترسی پیدا کند و همه‌ی آنها مسخرش شوند. چنین نیست که خداوند متعال غفلت و سادگی را برای صدها نفر روایت کننده مکتوب و مقرر فرموده باشد، اما آقایان اسکافی و ابوریه اهل ذکاوت و هوشمندی و خرد تلقی شوند. تا یکی باور کند و بگوید، آنها نتوانسته‌اند حال و وضع ابوهریره را کشف و درک کنند، اما ابوریه توانسته است؛ خداوند سبحان مقرر فرموده است که ما افراد دروغگو و منافق را از لحن بیان شناسایی کنیم. چنان که در کتاب مبارکش فرموده است. چه شد که باین تعداد فراوان لحن قول و دروغگویی - اگر دروغگو بوده - ابوهریره را در نیافتند، در حالی که در میان آنها ده‌ها تن از بزرگان تابعین - از نظر علم و صدق و ورع و امر به معروف وجود داشته است، از جمله‌ی آنها کسانی که نام آنها را در فصول مختلفی این کتاب آوردیم.

نام‌های واضحی که آورده‌ایم نزدیک به ۷۵۰ نفر هستند، در حالی که بخاری فرموده است آنها ۸۰۰ نفر بوده‌اند.

بدین ترتیب بخاری در سرشماری خود خیلی دقیق بوده است.

این چنین فضل و بزرگواری ابوهریره - در این که تعداد کثیری از صحابه اشاعه کننده‌ی علم او بوده‌اند - روشن و معلوم می‌گردد.

من برادران مومن - دوستداران صحابه (رض) را - دعوت می‌کنم که این تحقیق را قرینه و نشانه‌ی صحت و دقت همه‌ی اقوال و سخنان بزرگان صدر اسلام تلقی کنند و حسن ظن‌شان نسبت به ابوهریره، نشأت گرفته از حسن ظن‌شان به این بزرگان باشد.

در کتاب مفصل (دفاع عن ابوهریره) دومین گردش مبارک دوسی را می‌یابید و در آن با کسانی مصافحه می‌نمایید که ابوهریره را ندیده‌اند، بلکه از طریق واسطه حدیث را از او دریافت کرده‌اند و این واسطه‌ها صغار متاخرین تابعین، و افراد زیرک و آگاه بعد از آنها، از بزرگ مردان علمای ممالک و دانشمندان هوشیار علم حدیث به شمار رفته‌اند.

من کوشیده‌ام که در همه‌ی طرق و راه‌هایی که بخاری و مسلم در دو صحیح خود از کانال آنها خواسته‌اند به ابوهریره برسند، تتبع و تحقیق بورزم. بدین وسیله اسنادها را از یاران او به شاگردانشان نسبت داده‌ام، بعد به طبقات پایین‌تر از آنها که به دنبال ایشان آمده‌اند تا به شیوخ بخاری و مسلم منتهی می‌شوند، بعد بسیاری از نام‌ها را ذکر و بیان کرده‌ام که بخاری و مسلم نسبت و توضیح آنها را نادیده گرفته‌اند و در این کار از مقدمه فتح الباری بهره گرفته‌ام.

مقدمه‌ای که بخش مستقلی از کتاب را به خود اختصاص داده است و همچنین از کتاب تهذیب التهذیب بهره گرفته‌ام. برای هر یک از یاران ابوهریره نقشه‌ای مانند شجره‌ی نسب درست کرده‌ام. مانند اسنادهایی که بخاری به واسطه‌ی آنها به ابوهریره وصل شده است. بعد نقشه‌ی دیگری برای اسنادهایی که امام مسلم به واسطه‌ی آنها به ابوهریره رسیده است و هدفم از این عمل این بوده که نقشه‌ی مبارکی از نام‌های شریفه و مبارک را که احادیث ابوهریره را در سه قرن اول پخش کرده‌اند، تهیه کرده باشم تا این نقشه‌ها کمکی باشند برای دوستداران ابوهریره که به سرعت بر اسانید صحیح‌های که به واسطه‌ی آنها احادیث ابوهریره را روایت می‌کنند - در هر جا که بیابند، اطلاع پیدا کنند و این مطلب را به عنوان یک ضرورت و نیاز اساسی انجام داده‌ام.

برای تهیه‌ی هر نقشه‌ای شماره‌ی خاصی در نظر گرفته‌ام تا مراجعه به آن به آسانی صورت بگیرد، چنانچه شمارشی انجام داده‌ام که به گمانم بسیار دقیق می‌باشد و این شمارش جاهایی را که بخاری یا مسلم نام آن تابعی را از ابوهریره در آن آورده‌اند، مشخص کرده است.

این نقشه‌ها تلاش جدیدی هستند که من به ابتکار خود آنها را به وجود آورده‌ام و خواسته‌ام که کمکی باشند برای دوستداران ابوهریره آن‌هایی که با علم رجال و حدیث و اتصال اسانید آشنایی چندانی ندارند که به سرعت به صحت تعداد بسیاری از احادیث ابوهریره که در صحیحین نیامده‌اند اطلاع و آگاهی پیدا کنند.

این نقشه‌ها هر دیوانی از دیوان‌های حدیث را بر خواننده - به هنگام مطالعه‌ی آن - عرضه کرده‌اند. زیرا کسی که حدیثی در سنن نسایی یا ابو داود یا مسند احمد می‌یابد و می‌خواهد بر صحت سند آن

اطلاع پیدا کند، لازم نیست زحمتی فراوان تحمل کند. بلکه برای او همین بس که نام تابعی را در سند حدیث آن پیدا کند، بعد می‌بیند که این سند بر همه‌ی فروعیات راویان از این تابعی در نقشه یا نقشه‌هایش منطبق است و سند صحیح. نه تنها صحیح بل که بر شرط بخاری و مسلم - که اعلی درجه‌ی صحت حدیث هستند - نیز هست. اگر سند مورد نظر بر این شروط انطباق نیافت، بر او لازم است که پیرامون آن در کتاب‌ها به کاوش پردازد یا از اهل علم به رجال اسانید سوال و پرسش نماید، آن‌گاه حدیث صحیح یا ضعیف از آب در می‌آید و حکمش برای او روشن می‌شود.

پس بر مشاهده‌ی این مجموعه‌ی نادر و فرید و گران‌بها از این پلاک و پوسته‌های گران قیمت و زیبا که نمایش دهنده‌ی هنر دُوسی مستقلی هستند، اطلاع پیدا کنید.

این پوسته‌ها قبل از این که یک نقشه شجره‌ی نسب باشند، پوسته‌های مزین شده‌ای هستند و تمامی اسماء و نام‌هایی که در آن‌ها آمده‌اند، جای ثقه و اهل کمال و درستی و صدق هستند، مگر تعداد کمی از نام‌ها که صاحبانشان جزو صادقینی بوده‌اند، که کمال و درستی‌شان کمتر از بقیه بوده است، و بخاری و مسلم احادیثی را که در آن‌ها مورد اتباع واقع شده‌اند، روایت کرده‌اند نه احادیثی را که در آن‌ها منفرد گشته‌اند.

در مشاهده‌ی این نقشه‌های فرصت دیگری است برای دوستاناران ابوهریره تا اجماع ائمه‌ی علما و پارسایان و نوابغ قرون فاضله را بر تداول احادیث ابوهریره به چشم خود ببینند.

نکته ظریف و در خور توجه این که، همچنان که روایت کنندگان از ابوهریره طبق سرشماری بخاری در حدود ۸۰۰ نفر هستند، ناقلان احادیث او هم در صحیحین طبق سرشماری که انجام داده‌ام، در حدود ۸۰۰ نفر اهل ثقه هستند و به هنگام شمارش اسامی آن‌ها می‌بینید که در میان آنان اشراف و بزرگان مسلمان و فرزندان و نوادگان بزرگان صحابه مشاهده می‌شوند:

در میان آنان کسانی را می‌یابی که از ذریه‌ی ابوبکر صدیق (رض) هستند. مانند محمد پسر عبدالله پسر ابی عتیق، محمد پسر عبدالرحمن پسر ابوبکر، یا کسانی که از ذریه‌ی عمر بن خطاب هستند، چون سالم پسر عبدالله پسر عمر، و حفص پسر عاصم پسر عمر و عاصم پسر محمد پسر یزید پسر عبدالله پسر عمر و واقد پسر محمد بن زید بن عبدالله بن عمر و عمر بن حمزه بن عبدالله بن عمر، در میان آنان کسانی هستند که از ذریه‌ی عبدالرحمن بن عوف الزهري القرشی به شمار می‌آیند، مانند: ابی سمله پسر عبدالرحمن بن عوف و حمید بن عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف و فرزند او ابراهیم بن سعد بن ابراهیم و نوه‌ی او عبیدالله بن سعد بن ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن، و یعقوب بن ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن، عبدالمجید بن سهیل بن عبدالرحمن و ابی مصعب احمد بن ابی‌بکر الزهري او هم از ذریه و نسل عبدالرحمن.

و کسانی که از ذریه‌ی عبدالله پسر مسعود به شمار می‌آیند، چون: عبدالملک بن معین بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود و پسرش محمد بن عبدالملک.

از اموی‌ها نیز: اسماعیل بن امیه‌ی بن عمرو بن سعید بن العاص الاموی و ایوب پسر موسی بن عمرو بن سعید بن العاص و عمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو ابن سعید بن العاص.

و دوباره از ذریه‌ی صحابه: عروه بن زبیر بن العوام و فرزندش هشام بن عروه. ابراهیم پسر سعد بن ابی وقاص الزهری و عبدالله بن براد بن یوسف بن ابی برده بن ابوموسی الأشعری. و قدامه بن موسی بن عمر بن صحابی قدامه پسر مظعون الجمحی، و ابوزرعه‌ی بن عمرو بن صحابی جریر پسر عبدالله البجلی و عییدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود الهدلی.

و اسحاق بن عبدالله بن صحابی قهرمان ابی طلحه‌ی الانصاری و عبدالله پسر الفضل بن العباس بن ربیع بن الحارث بن عبدالملک بن هاشم.

عبدالملک پسر ابوبکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن الهشام المخزومی و محمد بن عبدالرحمن بن نوفل بن الاسود بن نوفل بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی.

محمد پسر معن بن محمد بن معن بن صحابی نضله بن عمرو الغفاری و ایوب بن خالد بن صفوان الانصاری نوه‌ی ابی ایوب الانصاری و اما ائمه‌ی بزرگوار: حسن بصری، محمد بن مسلم الزهری، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، شعبه بن الحجاج، عییدالله بن المبارک، عبدالرحمن بن عمرو الاوزاعی، عبدالله بن الزبیر الحمیدی القرشی، و حسن بن محمد الزعفرانی، که این دو نفر اخیر از موثق‌ترین یاران شافعی به شمار می‌آیند.

از زاهدان و پارسیان: فضیل پسر عیاض و وهیب پسر الورد المکی و حیوه پسر شریح، همه‌ی این‌ها از رجال صحیحین هستند که روایت مستقیم و مباشر از ابوهریره دارند یا از جمله‌ی کسانی هستند که روایت او را در صحیحین نقل می‌نمایند، دقت کن که چگونه فضل و شرف و بزرگواری از هر طرف ابوهریره را احاطه کرده است.

از این‌رو برای او و برای ما دوستان او، جایگاه رفیع و بلند هست و برای آن‌ها (صاحبان سوء ظن) پست‌ترین مرتبه و پایه.

و بعد...

از آن‌جا که یاران رسول خدا (ص) الگوی دینی ما هستند و آن‌ها حاملان کتاب خدا و سنت محمدی به سوی کسانی که این امانت را از آن‌ها دریافت کرده و به خوبی حمل کرده و به دیگران تحویل داده‌اند، می‌باشند و در نتیجه این امانت صحیح و سالم به ما رسیده است. حق این امانت بر ما و امثال ما ایجاب می‌کند که هر گونه شبهه‌ای از سیره‌ی پاک این بزرگواران دفع کنیم، سیره‌ای که

گذشتگان ما با تلاش خود آن را حفظ کرده‌اند و بر ماست که هر گونه بهتان و تجاوز و افترا بی را که ظالمانه بر آن‌ها چسپانیده‌اند از ساحت آن‌ها بزداییم تا صورت آن‌ها که بر انظار انسان‌ها عرضه می‌شود، صورتی پاک و صادق بماند. آن‌چنان که بوده‌اند و زیسته‌اند تا آیندگان به آن‌ها اقتدا و تاسی جویند و نسبت به شریعتی که خداوند توسط آن‌ها به بشریت ارزانی داشته است، اطمینان کامل داشته باشند و شریعت اسلامی طعن بر آن‌ها را، طعن بر دین تلقی کرده است، چون آن‌ها راویان دین بوده‌اند و زشت و کریه کردن صورت آنان در واقع تشویه چهره‌ی دین و تشویه امانتی که آن‌ها حمل کرده‌اند، به شمار می‌آید. زشت کردن چهره‌ی آن‌ها و طعن بر آن‌ها تشکیک در همه‌ی بنیان‌هایی که شریعت در این دین حنیف و سمیح بر آن‌ها استوار است، به شمار می‌آید و اولین نتایج آن محروم کردن نسل جوان و نسل‌های بعد از آنان از سرمشق حسنه‌ای است که بدان اقتدا و تاسی بجویند و امانات اسلام را به دنبال آنان با خود حمل کنند و این امر ممکن نیست، مگر این که حسنات و نیکی‌های آنان را سرمشق قرار دهند و اخلاق و سجایای کریمه‌ی آنان را بشناسند و دریابند که کسانی که این حسنات را تشویه می‌نمایند و این سجایا را در شکلی غیر از شکل طبیعی خود جلوه می‌دهند، در واقع می‌خواهند با اسائه‌ی ادب علیه مردان و بزرگان اسلام، علیه اسلام اسائه‌ی ادب نمایند.^۱

من امیدوارم این صفحات فریادی از فریادهای حق باشند که جوانان مسلمان را بر این دسیسه‌ی خطرناک دشمنان صحابه - که این تنها را نمونه‌ای از دسیسه‌های آنان می‌باشد - آگاه و متنبه گرداند، تا در نتیجه‌ی آن افراد توفیق پیدا کرده به سوی خیر، بتوانند به تحقیق در حقیقت تاریخ اسلامی همت گمارند و صفات شریف و بزرگووارنه‌ی مردان اسلام را بشناسند و در پی آن دریابند که خداوند عزوجل جزای حفاظت آنان را از حقیقت تاریخ، معجزه‌ای قرار داده است که بر دستان آنان و همکارانشان ظهور یافت و آن این که آنان عظیم‌ترین نمونه‌ی انقلاب را در تاریخ بشریت آفریدند.^۲

آری! ابوهریره از تمامی توفان‌هایی که در اطراف او ساخته‌اند و از امواج غداری که زیر پای او را به تلاطم انداخته‌اند، سربلند بیرون آمده است. او برای همیشه پابرجا و استوار ماند. جمهور مردم او را دوست داشتند و برایش احترام قایل شدند و جایگاه و منزلت او را دریافتند و آفرینندگان همه‌ی این تهاجمات گمراه کننده سرافکنده، و شکست خورده عقب نشینی کردند که دامن شرمندگی و شکست را به دنبال خود می‌کشند.^۳

در حقیقت این طعنه‌زنان در روشنایی آن‌چه که از پیش در درونشان جای گرفته است به تحقیق و تنقیب اخبار و روایات ابوهریره می‌پردازند و به تحقیق خالی و دور از هوی و هوس همت نمی‌گمارند، کاری که خاورشناسان نیز در حق ابوهریره، بل که در حق علوم مربوط به سنت [علوم الحدیث]

۱- اقتباس از کلام محب‌الدین الخطیب در مقدمه‌ی العواصم من القواصم

۲- از سخنان محمد عجاج الخطیب ص ۳۱۵

۳- از سخنان محمد عجاج الخطیب ص ۳۱۵

کرده‌اند. این عده نیز تحت تاثیر نظریات خاورشناسان قرار گرفته و سخنان آنان را - اگر مطابق هوا و خواست‌شان باشد - نشخوار می‌کنند، غافل از این که این خاورشناسان مغرض به نقادی و خرده‌گیری از احادیث و محدثین اکتفا نکرده، بلکه قرآن را نیز مورد تهاجم ناجوانمردانه‌ی خود قرار داده‌اند. اما قرآن و سنت از عملکرد و هجمه‌ی آن‌ها هیچ زبانی متحمل نشده‌اند، زیرا قبل از اینان نیز معتزله و بسیاری از اهل هوا و هوس همه‌ی این کارها یا بعضی از آن را کرده‌اند، اما سنت همچون کوه ثابت قدم و استوار در مقابل آن‌ها ایستاده است و تنها این‌ها بودند که خسته و مایوس و سرافکننده گشتند.^۱

بنابراین ابوریه و دار و دسته‌اش اولین کسانی نیستند که از این در اسلام را کوییده‌اند، بلکه آن‌ها پیشوایان قدیمی از اهل هوا را دارند، اما اسلام راه خود را همچنان با قوت طی می‌کند. بگذار آن‌ها هر چه توان دارند فریاد برآورند و هرچه دوست دارند بگویند، اسلام فریاد آن‌ها را نشنیده می‌انگارد، لذا یا بدون توجه به ایشان از کنارشان می‌گذرد یا آن‌ها را به شدت نابود و خرد می‌کند.

ولی آن‌چه عجیب به نظر می‌رسد، این است که آن‌چه این معاصرین می‌گویند در اصل و معنا همان چیزی است که قدیمی‌ها گفته‌اند و تنها یک فرق میان آنان و این‌ها وجود دارد و آن این که گذشتگان و قدیمی‌ها چه منحرف بوده باشند یا ملحد، عالم و آگاه بوده‌اند و بیشترشان آگاهانه گمراه گشته‌اند و خداوند سرگردانشان کرده است.

اما این معاصرین جز جهل و جرات [بر دهان گشودن به جهل] توشه‌ی دیگری ندارند، الفاظی را تکرار می‌نمایند که حتی به خوبی از عهده‌ی تلفظ آن‌ها بر نمی‌آیند، در کفر مقلدند، بعد بر هر کس که بخواهد آن‌ها را براه راست و مستقیم برگرداند، تکبر می‌ورزند.^۲

حتی من در مدت زمان تالیف این کتاب - با این که به شدت بر پوچی و بی‌ارزشی اعتراضات ابوریه واقف بودم، از مطالعه‌ی واسع و فراوان او، و اطلاع پیدا کردنش بر این همه حدیث فراوان از کتب متفرقه، چنین می‌پنداشتم که او سال‌های طولانی زحمت کشیده تا این همه احادیث و دلایل جمع‌آوری کرده است. من تا آن وقت کتاب طحاوی در زمینه‌ی آثار و احادیث مشکله، تحت عنوان "مشکل الآثار" و کتاب ابن قتیبه در زمینه‌ی تاویل حدیث‌های مختلف را مطالعه نکرده بودم و چون پس از گذشت مرحله‌ای از آغاز به کار تالیف این کتاب، دو کتاب یاد شده را مطالعه کردم، متوجه شدم که ابوهیریه اصلاً چیز جدیدی نیاورده است، بل که کارش تنها جمع‌آوری شبهات مختلفه‌ای بوده است که زنادقه دو قرن دوم و سوم آن‌ها را به راه انداخته‌اند و طحاوی و ابن قتیبه آن‌ها را جمع‌آوری کرده و بعد آن‌ها را در این دو کتاب نمونه و کم نظیرشان نقد و بررسی و در نهایت رد کرده‌اند و کاری که ابوریه بدان برخاسته و انجام داده این بوده که نقد این دو عالم را بر شبهات جمع‌آوری شده،

۱- اقتباس با تصرف از کلام احمد محمد شاکر در شرح مسند ج ۱۲/ص ۱۲۶

۲- احمد محمد شاکر در مسندش ج ۱۲/ص ۸۵

حذف کرده و شبهه‌های باقی مانده از زنادقه را باقی گذاشته و آن را کتابی نام نهاده که گویا شعاعی بر سنت می‌اندازد و در واقع کار ابوریه جز این نیست که گفته‌های نظام و المریسی و امثال آن‌ها را بار دیگر نشخوار کرده است.

اگر یک فرد صحابی در تاریخ به درجه‌ای برسد که ابهریره به آن رسیده است و امروزه فردی بیاید و گمان ببرد که همه‌ی مسلمانان، پیشوایان صحابه و تابعین و محدثین حقیقت او را نشناخته و دریافت نکرده‌اند و او در واقع دروغگو و افتراگر بوده است. این چنین موضعی که برخی از افراد در قبال همچون صحابه‌ی بزرگوار می‌کنند، شایسته‌ی این است که برای اتخاذکنندگان و گویندگان آن وضعیتی بوجود آورد که عقل و علم‌شان - با هم - با همه مورد استهزاء و تمسخر قرار گیرد.^۱

پس بترسند و بر حذر باشند آن‌هایی که با وصیت خداوند در باره‌ی اصحاب و یاران رسول خدا (ص) به مخالفت برمی‌خیزند و در مقابل ابهریره و امثال او دهن کجی می‌کنند و بدانند که: بعد از این که خداوند سبحان به عدالت آن‌ها تصریح کرده و به ستایش از آن‌ها پرداخته و اعلان کرده که از آن‌ها راضی است، جایی برای حرف هیچ انسان مسلمانی باقی نمی‌ماند، مگر این که دهان به تزکیه و تشریف آن‌ها بگشاید و به بیان حسن اعتقاد خویش در مورد عموم و خصوص آن‌ها پردازد. اما انسان مومن اندیشمند و عاقل اگر در دین مبین اسلام و چگونگی تاسیس و نشر و تثبیت آن در اطراف و اکناف جهان دقت کند و به مطالعه‌ی درخشش نور اسلام همت گمارد، به این حقیقت ایمان می‌آورد که اصحاب بزرگوار بهترین افراد این امت در سراسر جهان بوده‌اند، زیرا آنان بودند که به خداوند و پیغمبر او ایمان آوردند و در راه اعتلای کلمه‌ی حق با جان و مال به جهاد برخاستند، آنان بودند که در راه دین و نصرت رسول امین از مملکت خود هجرت، و اقوام خود را ترک کردند، و اعمال نیکوی غیر آنان در مقابل اعمال ایشان چیزی است کم و کوچک در مقابل یک شئی بسیار و بزرگ، با این وصف اگر آنان بهترین افراد امت نباشند چه کسی شایستگی این بهترین بودن را دارد؟

اگر انسان مسلمان عارف و دانا نظری به شخصیت رسول خدا (ص) بیندازد، که "رحمه للعالمین" است و جهان به مقدم او نورانی گردید. اخلاق عظیم او بر همه‌ی بشریت اثر گذارده است و گیتی به برکت مقدم مبارک و دین بزرگوار او نورانی گردیده است، می‌داند که اولین گروه از انسان‌ها که از دین او بهره گرفتند و به نور او منور گردیدند، اصحاب کرام هستند، آیا معقول است که خورشید طلوع کند و اماکن بعید را نورانی گرداند، اما اطراف آن و اماکن نزدیک از پرتو انوار و روشنایی آن بی بهره بمانند؟ آیا معقول است که دعوت و فراخوانی رسول خدا (ص) و ارشادات و آیات تلاوت شده توسط او و احادیث شریف و جوامع کلمه‌ی او، همه چون غباری در مسیر باد بیهوده پراکنده شوند و کسی از آن‌ها سودی نبرد؟ اگر چنین نیست، پس چه کسانی از پرتو نور اسلام، نور و درخشش دریافت کردند

۱- بخشی از کلام السباعی در کتاب السنه و مکاتنها ص ۳۰۴

و چه کسانی این دین مبین را به اطراف و اکناف جهان رساندند؟ آیا این کار توسط چند نفر که تعدادشان از انگشتان دستان تجاوز نمی‌کند، ممکن است در حالی که در حَجَّةُ الوداع تعدادی در حدود صد هزار نفر از مردان مؤمن و زنان مومنه‌ی صالحه‌ی راضیه به سهم پروردگارشان، در خدمت رسول خدا (ص) بودند.

پس باید دانست که هر کس در حق یاران رسول خدا بدگویی کند و بی ادبی بورزد، در واقع می‌خواهد ساختمان اسلام را از اساس ویران کند، اما باید بدانند که ساختمان اسلام مهمتر از آن است که ویران شود و نور اسلام برتر از آن است که خاموش گردد، زیرا خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند و پیوسته با پیروزی این آیین آنرا گسترده‌تر گرداند، هر چند کافران دوست نداشته باشند.^۱

ای اهل هوی و هوس گم شوید:

اگر با وجود این دلایل باز بر عقیده‌ی انحرافی خویش اصرار بورزید، بدانید که عقاب خداوند شدید است و اگر شما [خلف ناصالح] او را خوار می‌کنید و مورد بی‌احترامی قرار می‌دهید، بدانید که از قدیمیان نیکوکار کوفی هست که بیست سال تمام با ابوهریره مجالست و نشست داشته است، با وجود این هنگام مرگ او آرزو می‌کند ای کاش تنها لحظه‌ای شرف نشست و مجالست با ابوهریره را به او می‌دادند، از اعمش روایت شده که ابوصالح السمان گوید:

من در دنیا آرزوی هیچ چیزی نمی‌کردم، جز دو دست لباس سفید که آن‌ها را بپوشم و در خدمت ابوهریره بنشینم.^۲

گویی ابوهریره (رض) آن‌ها را به پوشیدن لباس سفید امر می‌کند تا ظاهرشان همچون دل‌هایشان که در درخشش و نورانیت و صفا و ازاله‌ی زنگ و چرک و حقد از آن مانند حدیث رسول الله پاک است، پاک و درخشنده و بی‌زنگ باشد.

اگر شما (ابوریه و امثالش) به سب و ناسزاگویی او برمی‌خیزید، در حالی که خداوند شما را امر کرده، برای یاران رسول خدا استغفار و طلب بخشش کنید، بدانید که بزرگانی از تابعین وجود دارند که به همه‌ی نسل‌های مسلمین وصیت می‌کنند برای ابوهریره از خداوند طلب بخشش کنند.

محمدبن سیرین می‌گوید: شبی در خدمت ابوهریره بودیم، گفت پروردگارا از ابوهریره و مادرش و کسی که برای این دو استغفار کند، در گذر، محمد گوید ما [هم‌اکنون] برای آن‌ها طلب غفران می‌کنیم تا مشمول دعای او واقع شویم.^۳

۱- از سخنان زیبای شیخ امجد الزهاوی رحمه‌الله ربیب رابطه‌ی علمای عراق در فتوای صادره از رابطه در بغداد در ۲۲ ماه صفر سال ۱۳۸۷ هـ ق

۲- تاریخ ابن ابی خثیمه ص ۱۱۱

۳- الادب المفرد للبخاری ج ۱ ص ۱۱۲

من (مؤلف) هم با صدها میلیون نفر از مسلمانان که هم‌اکنون برای ابوهریره طلب غفران و رضوان می‌کنند - آن‌جا که خطیبی روی منبر می‌رود یا واعظی روی منبرش به موعظه می‌پردازد. یا هر فرستنده‌ای یک وصیت اسلامی پخش می‌کند - من هم با آن‌ها هم‌زبان شده و می‌گویم خداوند از ابوهریره و مادرش در گذر و آن‌ها را مورد رحمت خودت قرار بده. و هیچ احدی دهان به سب و دشنام او نمی‌گشاید، مگر این که خداوند او را از نعمت بودن با جماعت محروم می‌گرداند و زبانش از نطق به حق گرفتار مشکل می‌شود و از نعمت فصاحت محروم می‌گردد. بی‌شک ابوهریره این آیه‌ی خداوند را تلاوت کرده که می‌فرماید:

"یوم لا یُخزی الله النبی و الذین آمنوا معه، نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون: ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا، انک علی کل شیئی قدیر"

یعنی: در روزی که خداوند پیغمبر و کسانی را که به او ایمان آورده‌اند، خوار و سبک نمی‌دارد. نور ایشان پیشاپیش و سوی راستشان در حرکت است، می‌گویند پروردگارا نور ما را کامل گردان و ما را ببخشای، چرا که تو بر هر چیزی بس توانایی.

ابوهریره از کسانی است که به او (پیغمبر) ایمان آورده‌اند. بی‌گمان او در روز قیامت در انتظار این راهپیمایی لذت بخش با پیغمبر (ص) است، در حالی که در امن و اطمینان کامل، و دور از هر خوفی است.

ابوهریره نور درخشان و روشن است، خداوند به وسیله‌ی قوه‌ی حفظ او را روشنایی بخشیده است و روایتش به درازای زمان و در پی هم آمدن نسل‌های مسلمان راهنما و روشنگر خواهند ماند، و هر کس این نور و روشنایی را مشاهده نکند، جز ظلمت و تاریکستان چیزی از او تصور نمی‌کنیم.

رحمت و رضای خدا بر تو باد ای ابوهریره، گویی تو را می‌بینیم که در حق کسی که من در رد مقاله‌ی او، خود را خسته کرده و به زحمت انداخته‌ام، تو بس مشفق و مهربان هستی و در حق کسانی که دوستت ندارند و با تو دشمنی می‌ورزند، همان سخن را تکرار می‌کنی که پیغمبرت در حق کسانی که او را دشمنی می‌کردند، به نقل از قرآن کریم گفت: یا قوم اَرَأَیْتُمْ اَنْ کُنْتُ عَلَی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی و آتَانِی رَحْمَةً مَنْ عِنْدَهُ فَعَمِیت عَلَیْکُمْ اَنْلَزْ مَکْمُوها و اَنْتُمْ لَهَا کَارِهُون^۲

نوح گفت: ای قوم من، به من بگویید اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم، و خداوند از رسول خود رحمتی به من عطا فرموده باشد و این رحمت الهی بر شما پنهان مانده باشد، آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش آن واداریم، در حالی که شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن می‌باشید؟

۱- همچنین مترجم

۲- هود ۲۸

نه! ای صحابی بزرگوار دوستدار دل‌های ما
آن‌ها را به پذیرش آن بینه و انمی داریم
بل که تو عزیزی
بر بینه هستی
و به رحمت خدا مطمئن باش
و برای ما و شما [نزد خدا] اطمینان و آرامش است
و برای آن‌هاست آنچه خود برگزیده‌اند، از سر گرانی و اضطراب، ما همواره در حال رجا و
خوشحال هستیم
آن‌ها همواره در نگرانی و یاس

و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله الطیبین و صحبه المیامین اجمعین

پایان

۸۵/۱۰/۲۳

مهمترین مراجع کتاب

احمد بن حنبل (۱) مسند

۱- چاپ میمنه

۲- چاپ معارف، تحقیق احمد محمد شاکر

۳- العلل و معرفه الرجال، چاپ آنکارا

۴- الزهد: چاپ مکه مکرمه

بحرالعلوم: محمد مهدی: رجال سید بحر العلوم، چاپ نجف

بخاری محمد بن اسماعیل:

۱- الجامع الصحیح، چاپ محمد علی صبیح

۲- الأدب المفرد شرح فضل الله الصمد

۳- التاريخ الكبير، چاپ حیدرآباد

برقی احمد بن ابی عبدالله: کتاب الرجال، تهران

ترمذی ابو عیسی السنن، به شرح ابن العربی

ابی جارود عبدالله بن علی: المنتقی، قاهره

ابن ابی حاتم عبدالرحمن: الجرح و التعديل، حیدرآباد

حاکم نیشابوری: المستدرک علی الصحیحین، حیدرآباد

ابن حبان البستی: الثقات، حیدرآباد

ابن حجر العسقلانی:

۱- فتح الباری به شرح صحیح البخاری چاپ بابی

۲- تهذیب التهذیب، حیدرآباد

۳- الأصابه فی تمییز الصحابه، قاهره

خطیب محمد عجاج: ابوهریره روايه الأسلام، قاهره ۱۹۶۲

خليفة بن خياط:

۱- التاريخ، تحقیق اکرم العمری

۲- الطبقات، تحقیق اکرم العمری

ابن ابی خيثمه ابوبکر: التاريخ: خطی دانشگاه قرویین

دارقطنی علی بن عمر: السنن: چاپ دارالمحاسن قاهره

دارمی عبدالله بن عبدالرحمن: السنن چاپخانه ی اعتدال دمشق

دارمی عثمان بن سعید: الرد علی البشر المرسی العنید، چاپ خانه ی انصار السنه

ابوداود سلیمان بن اشعث: السنن: چاپ البابی

ابن داود حلی تقی الدین: الرجال، تهران

الذهبی شمس الدین:

۱- میزان الاعتدال، چاپ قاهره

۲- تذکره الحفاظ، چاپ حیدرآباد

السباعی مصطفی: السنه و مکانتها فی التشریح الاسلامی، دارالعروبہ قاهره

السرخسی محمد بن احمد: اصول سرخسی دار الکتاب العربی

ابن سعد محمد: الطبقات الکبری، بیروت

السماحی محمد: المنهج الحدیث فی علوم الحدیث چاپ ازهر ۱۹۸۵

الشافعی محمد بن ادیس: الرساله، تحقیق احمد محمد شاکر

ابو شهبه محمد: دفاع عن السنه و رد شبه المستشرقین، چاپ ازهر

ابن ابی شیبہ ابوبکر: المصنف حیدرآباد

الطحاوی ابو جعفر:

۱- معانی الآثار، چاپ کلکته

۲- مشکل الآثار، چاپ حیدرآباد

الطوسی ابو جعفر:

۱- الرجال، نجف

۲- الفهرست، نجف

ابن قتیبه عبدالله بن مسلم:

۱- تأویل مختلف الحدیث، قاهره

۲- رساله العرب، چاپ توسط محمد کردعلی در ضمن رسائل البلغاء

ابن کثیر ابوالفداء: البدايه و النّهایه، چاپ ششم در قاهره

الکشی محمد بن عمر: رجال الکشی کربلا

ابن ماجه محمد بن یزید: السنن، چاپ توسط محمد فواد عبدالباقی

محمد عبدالرزاق حمزه: ظلمات ابی ریه امام اضواء السنه المحمديه، قاهره

مسلم بن الحجاج: الصحيح، چاپ توسط محمد علی صبیح

ابن المطهر الحلی: رجال العلامه الحلی، نجف

المعلمی عبدالرحمن الیمانی: الأنوار الکاشفه لمافی کتاب اضواء علی السنه من الزلل و التضلیل و المجازفه،

چاپ خانه ی السلفیه، قاهره

النجاشی احمد بن علی: الرجال چاپ تهران

النسائی احمد بن علی: السنن به شرح سیوطی، قاهره

الواقدي محمد بن عمر: المغازي اكسفورد
ابويف القاضي:

١- الآثار چاپخانهى الأستقامه قاهره

٢- الخراج چاپخانهى السلفيه قاهره